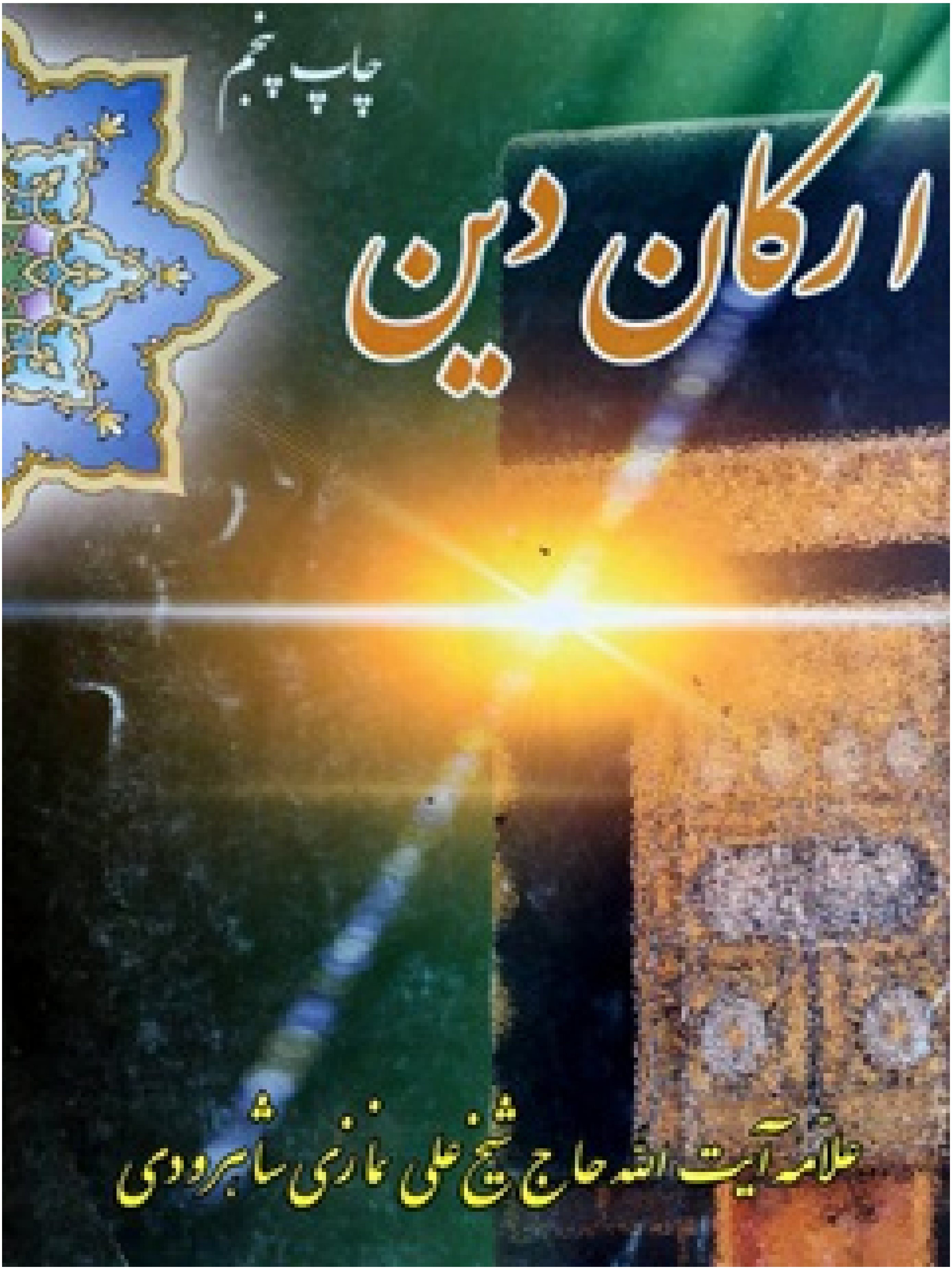

چاپ پنجم
ارکان دین
علامہ آیت اللہ حاج شیخ علی نمازی شاہرودی

بسم الله الرحمن الرحیم

ارکان دین

نویسنده:

علی نمازی شاهرودی

ناشر چاپی:

نیک معارف

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ارکان دین

مشخصات کتاب

سرشناسه:نمازی شاهرودی، علی، ۱۳۶۳ - ۱۲۹۳

عنوان و نام پدیدآور:ارکان دین/ علی نمازی شاهرودی

مشخصات نشر:تهران: شرکت نشر و تبلیغ نیک معارف، ۱۳۷۰.

مشخصات ظاهری:ص ۲۱۶

شابک:بها:۸۰۰ریال ؛ بها:۸۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی:فهرستنویسی قبلی

موضوع:اصول دین

موضوع:فروع دین

رده بندی کنگره:BP۲۱۱/۵/ن ۸الف ۴ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی:م ۷۰-۲۱۰۰

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

پیشگفتار

بسم اللّه الرحمن الرحيم

کتابی که اکنون در پیش روی خوانندگان ارجمند قرار دارد از تألیفات والد مرحوم، آیه اللّه علاّمه، حاج شیخ علی نمازی شاهرودی قدس سره ۱۳۳۳ ۱۴۰۵ ق است که با تغییراتی اندک و چاپی بهتر تقدیم می شود.

این کتاب که مکرر طبع شده در واقع خلاصه ای از دیانت مقدّس اسلام است که مؤلّف محترم، با استفاده از قرآن و احادیث، قلمی کرده تا آشنایی کامل تری نسبت به اصول و فروع دین در میان مسلمانان پدید آید.

مزیّت مهمّ کتاب حاضر آن است که مؤلّف معارف حقّه را به زبان ساده بیان داشته و با احاطه کم نظیر خویش به روایات و آیات، توانسته محتوای بلندی را ارائه دهد.

در هر حال، مطالعه «ارکان دین» انسان را با مکتب فکری اهل البیت علیهم السلام آشنا می سازد و اعتقادات و مطالب نورانی ایشان را تا عمق جان رسوخ می دهد.

از درگاه خداوند بزرگ، توفیق خوانندگان و ترفیع درجات والد فقید را مسئلت دارم.

السلام علیکم یا أهل بیت النّبوّه

۱۸ ذیحجه ۱۴۲۸ = ۸/۱۰/۱۳۸۶

ص: ۵

حسن نمازی

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

مقدّمه مؤلّف

بر هر عاقل هوشـمند، که با نظام محکم و اسـتوار آفرینش آشـنا باشد، روشن و آشـکار است که در این دسـتگاه با عظمت آفرینش، ذرّه ای مهمل و خودسر و عبث نیست. بدیهی است که درک این نکته طبعا شخص عاقل را به خود متوجّه می کند و باعث می شود که از خود بپرسد:

آیا من جزء این دستگاه نیستم؟

آیا مرا صانعی و تکلیفی نیست؟

جواب مثبت است. آری، به طور قطع و یقین، صانعی دارم که مرا بیهوده نیافریده و از من تکالیفی خواسته است.

آیا خود او می تواند تکالیف و وظایف خود را تعیین و روشن کند؟

هرگز نخواهـد تـوانست؛ زیرا کـه او به خـواست پروردگـارش آگـاه نیست و نمی دانـد که انجـام چه امـوری او را در پیشـگاه الهی پسـندیده و یا ناپسـند می کند. پس به ناچار، پس از اقرار به وجود پروردگار و شـناخت او به یگانگی توحید، به حکم ضـرورت، به لزوم بعثت پیامبر اعتراف خواهد کرد تا بدان وسـیله بتواند وظیفه و تکالیفی را که خالق از او خواسـته فرا گیرد و راه راست آن را از وی و جانشینانش بیاموزد.

صـانع حکیم دانـای توانـا پیـامبران را برای ارشـاد به سوی وظایف و تعیین تکالیف فرسـتاده، تا از جانب ذات مقـدّس او حجّت تمام شود. همو نور مقـدّس عقـل را در قلوب بنـدگان خود روشن فرموده، تـا عاقلاـن را به سوی فحص و تحقیق و تفتیش از دسـتورهای پروردگار دانای توانا و مالک و صاحب اختیار کلّ مخلوقات تحریک فرمایـد. در واقع، نور مقدّس عقل، عاقل را وادار می سازد که به وظیفه بندگی

ص: ۱۱

قیام کند و شکر نعمتهای پروردگار را به جا آورد؛ و روشن است که قیام به وظیفه بندگی بدون فحص از احکام مولی ممکن نخواهد بود و شخص تا متوجّه و ملتفت و عالم به امری نشود، اراده آن را ننماید. از این جهت است که فرمودند:

«اَلْعِلْمُ إِمامُ الْعَمَلُ»(۱)

یعنی علم به اَعمال مقدّم بر آنهاست. تا فردی به عملی عالم نشود، آن عمل در تحت اختیار و اراده او نیاید؛ پس مقدّمه انجام وظایف علم به وظایف است.

بر نویسنده این کتاب محرز و مسلّم گشته که بیشتر برادران دینی بر اثر ترک معاشرت با دانشمندان، از اصول و فروع آیین مقدّس اسلام و وظایف معیّن در مذهب حقّه جعفری اطّلاع وافی ندارند و اعمال و اقوالشان با موازین دینی منطبق نیست. بدیهی است اگر عمل مطابق با دستوری که صاحب دین خواسته نباشد، ارزش و پاداشی ندارد و جز اتلاف وقت و تضییع عمر نتیجه ای دیگر بر آن مترتّب نیست.

از آن جا که احتیاج مردم به کتابی که به طور اختصار اصول و فروع مهمّ اسلامی را به زبان ساده بیان و تعیین وظیفه بندگی کند روز به روز بیشتر احساس می شد، نویسنده بر آن شد که مدّتی از عمر گران بهای خود را در تهیّه و تدوین آن مصروف سازد و آن را در دسترس برادران دینی قرار دهد.

در نگارش این کتاب و اثبات مطالب، به قرآن کریم و احادیث و روایات درست و معتبر تمسّک کردم، تا برای دانش پژوهان شبهه ای باقی نماند.

در آغاز کتاب، به منظور اثبات اصول دین، ادلّه عقلی را ذکر کردم تا خوانندگان عزیز در امور و اعمال دینی به قدر استعداد و قابلیّت خود بصیرتی حاصل کنند و دانسته و فهمیده به انجام وظایف و ایفای تکالیف بپردازند و بدانند مفاسدی که از جهات مختلف در

۱- بحارالانوار ۱/۱۷۱

ص: ۱۲

جامعه امروز ما مشاهده می شود، بیشتر معلول بی اعتنایی و بی توجّهی و بی ایمانی به مبدأ و معاد است.

در هر حال، مطالعه این گونه کتابها، که حاوی ادلّه قرآنی و عقلی و نقلی است، بر هر فردی لازم می نماید.

امید است که خوانندگان محترم با دقّت و تأمّل به مندرجات کتاب بنگرند تا به عیان تصدیق بیان نمایند؛ و پس از قرائت و تحقیق کافی، به دستورهای دینی عمل کنند و روی آسایش و آرامش ببینند و اعمال خیرشان ذخیره ای گران بها برای عالم آخرت گردد.

والحمداللّه کما هو أهله و لا إله غیره

والسلام علی محمّد و آله الطّیبین الطّاهرین

واللّعنه علی أعدائهم أجمعین.

۲/ج ۲/۱۳۸۲

ص: ۱۳

ص: ۱۴

بسم اللّه الرحمن الرحیم

حمـد و سپاس بی حـدّ و بیرون از عدّ، که منشیان ذی شأن در انشا و بیان آن عاجز باشـند، نثار بارگاه قدس صانعی را سـزاست که عندلیب لسان انسان را در نورس چمن بیان به هزار داستـان گویا گردانیده و گلبرگ زبان ایشان را به نسیم گوناگون مرحمت بنیان، در صفحه دهان، به ذکر خود منفتح ساخته.

ثنا و ستایش سزاوار آن خدایی که نوابغ روزگار از رسیدن به کُنه او خسته و ناتوان گردیده و آفریننده ای که ذات او از سمت(۱) نقص و زوال مبرّاست و سلطنت او از وصمت(۲) تغیّر معرّا(۳).

مبـدعی که بـدایع صـنایع نامحصورش ردای قبول بر دوش عقول انـداخته خلعت و لباس کرامت بر اندام خلق پوشانیده و به حکمت بالغه خود، پیکر زیبا و جسم نکوی انسان را از وادی نیستی در فضای هستی وارد نموده و نمونه ای از تمام عالم هستی در سرشت او به ودیعت نهاده و در یک نقطه عدسی چندین شکل هندسی تعبیه کرده و در حقّه مدوّر، از لعل ناب و یاقوت مذاب، سی و دو دانه درّ خوشاب که استاد نظام خرد از سمط(۴) آن در حیرت است، برای اظهار قدرت، به نظم درآورده.

خرد را و جان را که(۵) کرد آشکار که بنیاد دانش نهاد استوار

که در پیکر تن روان آفرید که بخشید عقل و که جان آفرید

که گلگونه بر گونه لاله کرد که پیرایه غنچه از ژاله کرد

۱- سِمَت: نشان

۲- وَصمَت: عیب

۳- مُعَرّا: تهی، عاری، برکنار

۴- سِمْط: رشته مروارید

۵- که در اینجا: کسی که، آن کس

ص: ۱۵

که بر تارک چرخ افسر نهاد که در سنگ، یاقوت احمر نهاد

که شمع شب افروز مه برفروخت که در مجمر گلستان عود سوخت

زمین را که گسترد بر روی آب که دُردانه کرد از سرشک سحاب

* * *

در وصف ذات او چو زبان را کلیل یافت بر درج دُرفشان دهن کرد قفل لا

حکمت بـالغه ذات دانای توانای بی همتایش چنان اقتضا کرد که نفس انسان را با فطرت اولی پیوست نمایـد و چراغ پرشـعاع عقل و دانش را بر قلوب برفروزاند، تا قلوب بی رنگ تهی از نیرنگ را به نور معرفت خود روشن فرماید. از این رو، در جهان نهان عالم ذرّ افراد جهانیان را در صفحه زمین گرد آورد تا خود را به آنان بشناساند و سرانجام کار را به مقتضای حکمت کشاند.

باز در این جهان آشـکارا، به فرستادن راهنمایان، ارباب دانش و فضل و کمال را به سوی خود متوجّه ساخت و صاحبان معرفت رابه جذبات روحانی از حضـیض خطّه تقلید به اوج فلک توحید رساند؛ عالم معقول و محسوس را در نظر سالکان محجّه تحقیق هویدا و روشن گردانیـد و غرایب ملک و بـدایع ملکوت را بر دیده ارباب بصـیرت عرضه داد و برای تأکید اظهار دعوت و درآوردن گنجینه هـای سپرده شـده در خزاین عقول و دانش در بعثت انبیـا که در واقع و حقیقت، عقـده گشایـان راه دین و پیشوایـان عـالَم یقین و دُرّ دریـای اصـطفا و سـتارگان فلک اجتباینـد کوتاهی نفرمود تا آنکه به نور علم و معرفت و وفور توفیق و هـدایت ایشان، بیضه ادیان و ملل و حوزه شرایع و نِحَل آراسته گردد. از میان آن جمع نیز شمع مجلس رسالت، آفتاب فلک جلالت، مشتری چرخ سعادت، قطب گردون سیادت، محور عالم انسانیّت، مدار جهان کمال و حقیقت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را که نتیجه مقدّمات آفرینش و فهرست کارنامه ارباب بینش است برگزید و اختیار فرمود.

آن نخل جویبار الهی که نفس مقدّس او چون سروی در طریق حقّ و حقیقت سربرافراشته و تمام دانشمندان جهان را متوجّه

ص: ۱۶

مشعله های نور افشان خود فرموده.

درود برون از حدّ و نهایت بر روان پاک آن شمس فلک نبوّت و وصیّ و برادرش، آن قمر آسمان حقیقت و ولایت و یازده فرزند آن بزرگوار که ستارگان درخشان روزگار و آفتابهای نورافشان پروردگارند.

هزاران لعنت بر دشمنان آنان، که راهزنان طریق انسانیّت و دزدان راه حقیقت اند. خداوندا! آنها را نیست و نابود و با خاک یکسان فرما و از دایره موجودات، یکسو نما.

عطف کلام و توجّه تمام، در این کتاب شریف، به مردم داناست؛ افراد پای بند دین و آیین، جوانان با کمال دانشجوی خوش خوی، نونهالان بوستان انسانیّت و گلهای خندان باغ حقیقت؛ آنان که به مطالب مفید دینی توجّه دارند و چراغ عقل و دانش خود را در دست گرفته طالب کتابهای سودمند دینی و مذهبی اند؛ کتابهایی که مایه قوّت روح و روحانیّت و تکمیل نفوس انسانی اند.

آن خوانندگان ارجمندی که به معنویّات علاقه دارند، اسیر شهوات و مادّیات نیستند، ادب و دین را فدای هوا و هوس خود نکرده اند و ایمان و صفای قلب و حقیقت را از دست نداده اند؛ یعنی کسانی که به تقلید از زندگی فرنگی، افکار و عقاید و افعال خود را با گونه غربی تطبیق و تنظیم نکرده اند. به عبارت روشن، رادمردانی که دامنه بینایی و میدان نگاهشان وسیع بوده و زشتیهای بیگانگان را سرمشق زندگانی خود قرار نداده اند.

آنان به خوبی و آسانی می توانند تصدیق کنند که از کتاب همدمی بهتر، دوستی مهربان تر، مترجمی گویاتر و مونسی با وقارتر نیست؛ به خصوص آن کتابی که حکمت الهی و راهنمای موادّ علوم دینی و دنیوی را در بر داشته باشد و دانشمندان به وسیله آن به درجات کمال رسند.

کتاب است که خطوط درخشان علوم را در دلهای بنی آدم ترسیم می کند و به آنان حظوظ اثمار اشجار کمال انسانیّت را می چشاند،

ص: ۱۷

روح انسان را به گلشن دانش راهنمایی می کند و حقایق دانش را در دلها با درجات مختلف درخشان می سازد.

پس جوانان برومند ما که میل طبیعی و ذوق فطری به درک حقایق و معنویّات دارند و روشنفکرانی که، به برکت فکر، نور وجدان و عقل خود را در جولان فهم امور بر وفق حکمت روشن دارند باید به مطالعه کتابهایی که اصول و ارکان دین را به طور واضح با ادلّه عقلیّه آشکار می کند و انسان را از تاریکی جهالت و گمراهی رهایی می بخشد همّت گمارند.

چون آشکار است که انسان سعادت خواه برای رسیدن به مقصود خویش کمال انسانیّت و رفاه و نیک بختی دنیا و آخرت بایستی جویای سه مقصود باشد:

اوّل: توحید؛ یعنی، شناسایی ذات مقدّس پروردگار و اعتقاد به وحدانیّت وی.

دوم: اثبات نبوّت؛ یعنی، آشنا شدن با تمام پیغمبرانی که برای راهنمایی بشر و دستگیری آنان از جانب خداوند عالم برانگیخته شده اند بالخصوص، پیغمبر خاتم که گرامی ترین آنها باشد و قبول کردن آنها.

سوم: اثبات امامت؛ یعنی، وصایت ائمّه هدی علیهم السلام و رهبران حق از طرق روشن که مورد اتّفاق دانشوران مسلمان باشد.

آن گاه، چون به این سه مقصد که ریشه و اساس دین است رسید، باید تسلیم ارکان دین نماز، زکات، روزه، حج، ولایت گردد.

از این رو، در این کتاب، ابتدا سه مقصد اساسی مذکور را در مقدّمه بررسی می کنیم و سپس وارد بحث اصلی درباره ارکان دین شده آنها را به تفصیل عرضه می داریم. در خاتمه کتاب، برای کامل شدن مباحث، اشاره کوتاهی به بحث قیامت می شود و موضوع رجعت در دنیا نیز مطرح خواهد شد.

ص: ۱۸

ص: ۱۹

مقدّمه: اساس دین

۱. توحید

۲. نبوّت

۳. امامت

ص: ۲۰

ص: ۲۱

بخش اوّل : توحید

الف معرفت از راه فطرت

عطف کلام در این طریق با انسان سعادت خواه است که از لجاجت و عناد و خودپرستی و هواخواهی دوری کرده است. برای آنکه نور فطرت و وجدان به این حجابها تاریک نشود و به یادآوری های قرآن مجید حقیقت مطلب را دریابد، می گوییم: موضوعی که بسیاری از آیات قرآن مجید ما را بدان یادآوری می کند و حجاب غفلت از ما می درانـد آن است که آفریدگار جهان در عالم نهان، قبل از خلقت ابدان، خود را به آفریدگان معرفی کرد و ربوبیّت خود را به آنان آشکار ساخت و فرمود:

«أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ»(۱)؟

آیا من پروردگار شما نیستم؟

همگی پاسخ دادند: آری؛ پس به ربوبیّت او معترف گشتند. خدای متعال نیز معرفت ذات مقدّسش را در دلهای آنان ثابت و

۱- اَعراف: ۱۷۲

ص: ۲۲

پابرجا ساخت. از این روست که در کتاب مجیدش می فرماید:

«فِطْرَهَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْهَا لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ»(۱).

ملازم باشید بر فطرت خدای که مردمان را بر آن آفرید. هیچ تبدیلی برای آفرینش خدا نباشد؛ این است دین راست و استوار.

بنابراین، همه آفریدگان هنگام ابتلا به شداید و امراض سخت، در حالی که امیدشان از دیگران منقطع می شود، به خدای خویش روی می آورند؛ و چنانچه در تاریکیهای صحرا و دریا گرفتار شوند و با امواج سرکش و متلاطم دست به گریبان گردند، باز متوجّه پروردگار خود شده از او یاری می خواهند و راه نجات می جویند.

آن گاه، حق جلّ و علا حاجتشان را روا می دارد و ایشان را از گردابهای مخوف و امواج سهمگین رهایی می بخشد. مع الاسف، بیشتر آنان سپاس خدا را به جا نیاورده کافر می شوند. خدای متعال هم، برای اتمام حجّت، بارها آنان را به بلاهای ناهنجار دچار می کند تا حضرتش را از یاد نبرند و همواره به ساحت قدس او متوجّه باشند. او، برای رسیدن به این مقصود، پیغمبران را برانگیخته تا این مطلب را به مردم تذکّر دهند و پرده غفلت را کنار زده دلهایشان را به یاد خدا روشن سازند.

از این جهت، پیامبران به اثبات صانع نیازمند نبوده اند؛ بلکه وظیفه آنان یادآوری آن ذات مقدّس بوده و این معنی از قرآن مجید و آیات قضایای بعثت رسولان آشکار است. آنان هنگام بعثت می فرمودند:

«اُعْبُدوُا اللّهَ مَالَکُمْ مِنْ إلهٍ غَیْرُهُ أَفَلا تَتَّقُونَ»(۲)؟

اللّه را بپرستید که خدایی غیر او نیست. آیا حرمت و عظمت او

۱- روم: ۳۰

۲- مؤمنون: ۲۳

ص: ۲۳

را لحاظ نمی کنید و از خدا نمی ترسید؟

امام عسکری علیه السلام در تفسیر کلمه شریف «اللّه» می فرماید:

«اللّه کسی است که آفریدگان هنگام سختیها به او روی می آورند.»(۱)

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز وقتی که به رسالت مأمور گشت، برای اثبات صانع، به اقامه دلیل و برهان نپرداخت؛ زیرا چنین خطابش رسید:

«یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ»(۲).

ای پارچه به خود پیچیده، برخیز و اِنذار فرما و پروردگارت را به بزرگی یاد کن.

در این وقت، اوّل سخنی را که آغاز کرد این بود که فرمود: «اللّه اکبر!»(۳)

نیز، می فرمود: «بگویید: لا اِله اِلّا اللّه، تا رستگار شوید.»(۴)

ایشان، طبق فرمان «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ»(۵)، پیوسته مردمان را به مشاهده آثار قدرت و عظمت خدای دعوت می فرمود تا با تدبّر و تأمّل در آثار، پی به مؤثّر برند و متوجّه خدای متعال شوند. در این مورد، این حدیث نگاشته می شود تا وظیفه اساسی پیغمبر آشکار گردد:

عربی به پیغمبر عرض کرد: ما را به که دعوت می کنی؟

فرمود: «به آن پروردگاری که چون در بیابان بی آب و علف سرگردان شوی و مرکب سواری ات مفقود شود و خود را در چنگال مرگ گرفتار بینی، به او متوجّه شوی و نجات خویشتن را از او خواهی؛ نیز، هنگامی که در دیار خود به خشک سالی مبتلا شدید، از او درخواست رفع شدّت و گرفتاری می کنید؛ پس بیچارگی شما را

۱- بحارالانوار ۳/۴۱

۲- مدّثّر: ۱ ۳

۳- بحار ۱۸/۱۹۷

۴- همان جا، ص ۲۰۲

۵- علق: ۱

ص: ۲۴

رفع فرماید.»

عرب عرض کرد: به جان پدرت قسم، ما را به خوب پروردگاری دعوت می فرمایی.

پس مسلمان شد.

مأموران تبلیغ پیغمبر صلی الله علیه و آله مانند مصعب که قبل از آن حضرت برای ارشاد به مدینه آمد و جعفر طیّار که به سوی حبشه هجرت کرد، چون نزد مردمان می رسیدند، آیاتی از قرآن کریم می خواندند و از این راه، آنان را با خدا آشنا و نور معرفت فطری را در قلوب آنان روشن می کردند. از این رو، مردم به آسانی تسلیم قرآن و آورنده آن می شدند.

ب معرفت از راه استدلال

آری، گاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم دچار اشخاص لجوج و عنود و خودخواه و هواپرست می شدند و برای آنان دلیل و برهان عقلی اقامه می فرمودند، تا در مقابل عقل سر فرود آرند و نتوانند از آن روی گردانند. آنان مردمان ناباور را به حکم عقل متوجّه می ساختند که هیچ فعل و عملی بدون فاعل و عامل امکان وقوع ندارد، چنان که هیچ بنایی بدون بانی یافت نمی شود. پس این آسمان و خورشید تابان و ماه فروزان و این زمین با وسعت و درخت و گلهای بهجت انگیز آثار علم و قدرت و حکمت پروردگار است.

ذات مقدّس حق نیز، در قرآن مجیدش، آفریدگان را متوجه بدایع و صنایع خود می فرماید تا برای مؤمن، قوّت در ایمان و زیادی معرفت حاصل آید و برای غیر مؤمن، حجّت تمام گردد.

خلیفه پروردگار، امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

«بِصُنْعِ اللّه یُسْتَدَلُّ عَلَیْهِ.»(۱)

۱- بحارالأنوار ۳/۵۵

ص: ۲۵

به آثار آفرینش، بر وجود پروردگار استدلال می شود.

از آن بزرگوار، درباره اثبات پروردگار سؤال کردند؛ فرمود:

«سرگین شتر و حمار بر شتر و حمار دلالت کند و آثار قدم بر صاحب قدم راهنمایی نماید؛ پس چگونه آسمان با این علوّ و عظمت و لطافت و زمین با این بزرگی و کیفیّت بر وجود وافر الجود خبیر و بصیر دلالت نکند؟!»(۱)

نیز، آن حضرت فرمود:

«نظر کن به سوی خورشید درخشان و ماه فروزان، گیاهان و درختان بهره دار و آبهای خوش گوار، سنگهای هنجار و ناهنجار، اختلاف شب و روز، جریان دریاها، زیادی این کوهها و بلندی این قلّه ها، پراکندگی زبانها؛ پس، وای بر آن که عامل تقدیر و تدبیر این امور را انکار کند! آنان گمان می کنند مانند گیاه اند که زارعی ندارند و صورتهای مختلف آنها را صانعی نیست... . آیا ساختمان بدون سازنده و جنایت بدون جنایت کار صورت وقوع می پذیرد؟!»(۲)

زندیقی از صادق آل محمّد صلوات اللّه علیه و علیهم سؤال کرد: دلیل بر صانع عالم چیست؟

حضرت فرمود: «وجود افعال بر کننده آنها دلالت دارد. آیا نمی بینی که چون بنای محکمی را مشاهده کنی، یقین آوری که سازنده ای آن را بنا کرده؛ اگرچه، سازنده را مشاهده نکرده باشی؟»(۳)

نیز، آن حضرت به یکی از زنادقه کلماتی فرمود که مفادش این است:

تو خود را آفریدی یا دیگری تو را ساخته؟ اگر خودت خود را به وجود آوردی، پس موجود بودی که خود را ساختی یا معدوم یا نابود؟ اگر موجود بودی، به ساختن محتاج نبودی؛ و اگر معدوم بودی، معدوم نمی تواند موجودی بسازد.

۱- بحارالأنوار ۳/۵۵

۲- همان، ص ۲۶

۳- همان، ص ۲۹

ص: ۲۶

چون نبودی، معلوم می شود که تو خودت را نیافریده ای و دیگری تو را آفریده که به هیچ وجه مثل تو نیست؛ چه، اگر مثل تو باشد، مخلوق و محتاج به خالق و صانع است.(۱)

اگر کسی بگوید: این خلق همیشه از یکدیگر تناسل و توالد می کنند؛ قَرنی می گذرد و قَرنی می آید. مردم را مرضها و آفتهای روزگار فانی می کند.

در جواب، می گوییم: کسی که دیروز از شکم مادر بیرون آمده و فردا می میرد، از زمان قبل و بعد خود چه خبر دارد و چگونه این دعوی را می کند؟ آیا غیر خیال چیز دیگری برای صدق دعوی خود دارد؟ این نیست مگر خیال موهوم و افترای واضح.

بشر از دو صورت خارج نیست؛ یا ازلی و قدیم است و یا حادث. اگر ازلی باشد، محلّ حوادث روزگار واقع نخواهد شد و تغییر و فنا برای او نخواهد بود. ولی چون در زمان سابق نبوده، حدوث او واضح است؛ پس ناچار، آفریننده و سازنده لازم دارد. چون نبوده، خودش نمی تواند خود را بیافریند؛ بنابراین، دیگری باید او را خلق کند.

اگر بگوید: پدرش او را آفریده، می گوییم: به همین دلیل، پدرش حادث است و قدیم نیست و ایجاد کننده و سازنده لازم دارد. این کلام در آباء و اجداد او نیز جریان دارد. پس باید منتهی شود به کسی که سازنده او و دیگران و تمام موجودات باشد و شبیه و نظیر موجودات نباشد؛ وگرنه، او نیز مخلوق و مصنوع خواهد بود.

نیز، می گوییم: اگر پدرش او را آفریده، پس چرا خبردار نیست که در چه وقت او را آفریده و کدام زمان نطفه او را منعقد کرده و او را پسر آفریده، یا دختر؟ چرا کیفیّت خلقت و صورت او را نمی داند؟ اگر به اختیار وی بود، او را هر طور می خواست می آفرید و به صورتی که دوست داشت خلق می کرد، مالک حیات و صحّت و

۱- همان، ص ۳۱

ص: ۲۷

سلامت او می بود و می توانست فساد و مرض و مرگ را از او دفع کند.

نقل کرده اند: در پیشینیان، پادشاهی بود طبیعی مذهب. وزیر وی که خداپرست بود هرچه دلیل و برهان برای شاه بیان می نمود، قبول نمی کرد. آخر کار، وزیر تدبیری اندیشید و در بیابان خالی از آبادی، عمارتی عالی ساخت. پس از اتمام، پادشاه را به عزم شکار از آن راه عبور داد. چون نظر شاه به آن عمارت عالی افتاد، متعجّب شد و از وزیر سؤال کرد: این بنا را چه کسی ساخته و در چه زمان احداث کرده؟

وزیر در جواب گفت: خودش حادث شده.

شاه از گفته او سخت برآشفت و گفت: چگونه می شود بنایی بدون بانی پدید آید؟

وزیر گفت: هرگاه این بنای محقّر بدون بانی ممکن نباشد، چگونه می شود که آسمان و زمین و ماه و خورشید و ستارگان به خودی خود موجود شوند؟!

پادشاه متنبه شد و به وجود صانع اعتراف کرد.

در حکایت دیگر، چنین آمده است: طبیب مسلمانی را با زندیقی مباحثه درگرفت.

زندیق به او گفت: گردش امور بر طبیعت و همه آثار طبایع است.

طبیب گفت: مرا دو چیز به راه راست راهنمایی کرد:

اوّل وجود نیش و نوش و مهربانی و غضب در زنبور عسل؛ طبیعت عمل متضاد نمی کند. درختانی هستند که در یک خاک و آب و هوا و آفتاب رشد و نمو می کنند و مزه میوه آن ها مختلف و زمان رسیدنشان متفاوت است. دو میوه در یک شاخه، مقابل خورشید، در یک زمان نمی رسند؛ بلکه به تدریج می رسند. اگر طبیعت گرداننده باشد، در یک درخت و یک شاخه، نباید اختلاف باشد.

دوم طبیعتِ هلیله سرد و خشک و اسهال آور است؛ کتیرا گرم و

ص: ۲۸

تر است و در معده احداث یبوست و خشکی می کند؛ ماست سرد و تر است و یبوست می آورد؛ پونه، که در میان آب پرورش می یابد، طبیعت آن گرم است و دفع رطوبت از معده می کند؛ و شیر سرد وتر است و صفرا پدید می آورد. چون طبیعت عمل متضاد نمی کند، ناچار آفریننده ای ورای خود دارد که این آثار را در آن قرار داده است.

نگارنده سؤال می کند: آیا این طبیعت که به گمان شما، گردش امور از اوست دانا و توانا و با اراده است، یا نادان و ناتوان و بی اختیار؟

اگر برای آن علم و قدرت و حکمت و مشیّت و اراده ثابت می کنید، پس چرا از اثبات خالق و صانع امتناع می ورزید و بر اسباب ظاهری، که خداوند آنها را مجرای امور قرار داده، اسم خالق صانع را می گذارید؟ امّا اگر نادان و ناتوان است، محال است این افعال حیرت انگیز و تعجب آمیز از آن سر زند؛ و از آن، آثاری که هزاران اسرار و فواید در آن به ودیعت است صادر گردد.

پس انسان عاقل مجبور است که این افعال منظّم و مرتّب و آثار پر فایده را به فاعل دانا و توانا و دارای حکمت بی منتها و با اراده نسبت دهد چون هیچ فعلی بدون فاعل نباشد و آن فاعل ذات مقدّس دانا و توانا و با حکمت و اراده و اختیار است که به حکمت بالغه خود، اجرای امور را خاصیّت اسباب ظاهری قرار داده و هیچ امری را بدون آنها جاری نمی سازد. پس، از جهالت است که انسان اسباب را بنگرد و امور را آثار اسباب قرار دهد و منکر جاعل اسباب و مهیّا کننده آنها شود.

در پایان این بخش، به ذکر چند دلیل برای وحدانیّت ذات مقدّس پروردگار می پردازیم:

اوّل خود ذات مقدّس حق به وحدانیّت خود شهادت داده و تمام پیغمبران و جانشینان آنان نیز به وحدانیّت او گواهی داده و نفی شریک از او کرده اند.

ص: ۲۹

بنابراین، اگر شریکی باشد، باید خودش را معرفی کند و رسولانی بفرستد و وجود خود را اثبات نماید تا مورد کذب دیگران واضح شود.

دوم شرکت نقص است؛ و آفریدگار ما ناقص نیست.

سوم اگر خدای دیگر می بود، نظام خلق فاسد می شد؛ چنان که خداوند متعال فرموده است:

«لَوْ كَانَ فيهِمَا آلِهَهٌ إلاَّ اللّهَ لَفَسَدَتا»(۱).

پس این نظام مرتّب و منظّم و حسن تدبیر در خلق بر وحدت مدبّر و خالق دلالت دارد.

چهارم اگر خالقِ دیگری باشد و دو صانع فرض شود، خارج از سه صورت نیست: هر دو ضعیف اند، یا یکی ضعیف و دیگری قوی است، یا هر دو قوی و قدیم اند.

در صورت اوّل و دوم، روشن و آشکار است که آن که ضعیف است خدا نیست. ولی اگر هر دو دانا و توانا و قدیم باشند، پس چرا یکی از آن دو دیگری را از کار برکنار نکرده تا منفرد شود؟ پس اگر نمی توانـد، ناتوان خواهـد بود و ناتوان خـدا نیست. امّا اگر تواناست، باید نقص و ضعف را از خود دور سازد؛ چون شراکت نقص است و کمال در انفراد و استقلال است.

۱- انبیاء : ۲۲

ص: ۳۰

بخش دوم : پیغمبر شناسی

گفتار اوّل

بشر از جهاتی به پیغمبر نیازمند است:

۱ امور زندگی انسان بدون اجتماع و معاشرت و معامله منظّم و مرتّب نخواهد بود؛ بلکه زندگانی بدون آن محال است. در اجتماع و معاشرت و معامله، به قانونی محتاج انـد که امور آنان را بر وفق صواب و حکمت قرار دهد. امّا چون خودشان تمام جهات مصالح و مفاسـد خود را نمی داننـد تا قانون وضع کننـد، پس بایـد این قانون از طرف خدای دانا و توانا و حکیم باشد تا مصالح آنان را از هر جهت تأمین کند؛ و آورنده این قانون پیامبر خواهد بود.

۲ چون موارد رضا و غضب پروردگار عالم بر خلق پوشـیده است و تمام مردم شایسته نزول ملك یا الهام از جانب پروردگار نیستند، بایـد آفریـدگار جهان جمعی را اعزام فرماید برای بیان موارد خشـنودی و غضب ذات قدّوس خود، تا به موارد رضا و خشـنودی وی امر و از موارد غضب او نهی فرمایند؛ و آنان پیغمبران اند.

۳ جهت راهنمایی و شناختن مصالح و مفاسد و منافع و مضارّ خود مخلوق، چون قوای عقلانی بشر تمام خوبیها و بدیها و سود و

ص: ۳۱

زیان خود و دیگران را درک نمی کند.

۴ جهت رفع اختلافات از دانشمندان بشر در علوم و عقاید، چنان که در سوره بقره آیه ۲۱۳ و سوره نحل آیه ۶۴ آمده است.

۵ جهت اصلاحات و برکنار نمودن کج روی ها از بین بشر به انذار و بشارت و تعزیر و اجرای حدّ و شمشیر؛ چون بشر گرچه به سود و زیان و قوانین عدل الهی آگاه بشود، باز اگر به خود واگذاشته شود، خودخواهی ذاتی اش او را وادار می سازد که اغلب اوقات از مراعات قوانین روی گردانده به دیگران تعدّی کند. پس بشر به یک مصلح واقعی محتاج است که در میان جامعه به اصلاحات و اجرای قوانین بر حقّ الهی اقدام نماید؛ نظیر قوانین موضوعه بشری که محتاج به قوّه مجریه است.

۶ جهت تأدّب مردم به آداب و اخلاق شریفه، تا بشر به درجات علوم و معارف و کمالات ترقّی نماید و از رذایل اخلاقی پاک شود؛ و غیر این جهات که این مختصر را گنجایش آن نیست.

گفتار دوم

در نبوّت خاصّه محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله است. در اینجا، ما به ذکر چند دلیل می پردازیم:

دلیل اوّل: بشارت و اخبار انبیای گذشته و کتب سابقه بر نبوّت آن حضرت که تفصیل کلمات آنها در کتب مفصّل محقّقان مذکور است.(۱)

دلیل دوم: محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله با آنکه در یک محیط تاریک خالی از علم و دانش به یتیمی و فقر ظاهری بزرگ شده و درس نخوانده و معلّم ندیده و خط ننوشته است چنان که قرآن به بلندترین صدا، همین معنی را ندا می کند، کتابی آورده مشتمل بر معارف و راهنمایی های الهی، رموز و اسرار و وقایع آینده، مواعظ و نصایح حکیمانه، احکام و قوانین صحیح و عادلانه و شرح حال بعضی

۱- بنگرید به: میزان المطالب ۱/۸۰ ۹۲؛ بحارالانوار ۱۵/۱۷۴ ۲۴۸.

ص: ۳۲

گذشتگان برای عبرت آیندگان به بهترین روش و کلام فصیح و بلیغ.

وی، با صراحت لهجه، ندای تحدّی(۱) شدید بدان بلند کرده است و تمام دنیا را با قوّت قلب تمام به معارضه به مثل دعوت کرده و فرموده:

اگر جنّ و انس به یکدیگر یاری دهند، نتوانند مثل این قرآن را بیاورند

۱- تحدّی: حریف طلبی، درخواست مسابقه و هماوردی

(۱).

نیز، در آیه دیگر، خداوند فرموده است:

هرگز نخواهند آورد(۲).

تاکنون هم اهل دنیا نتوانسته اند مثل آن را بیاورند. این کتاب شریف از آنچه وظیفه انبیا و غرض از بعثت ایشان بوده از بیدار کردن عقول مردم، میراندن روح سبعیّت درّندگی از آنان و زنده کردن قلوب ایشان، استخراج معادن انسانی و کنوز روحانی، تعیین موارد رضا و غضب پروردگار، راهنمایی بشر به شناختن مصالح و مفاسد خود، وضع احکام و قوانین جامعه و اصلاح مفاسد عامّه، تعلیم و تربیت آداب و اخلاق شریفه، تعلیم علوم و حکمت الهیّه و معارف حقّه، تذکّر و دعوت به خدای یگانه و... دقیقه و ذرّه ای کوتاهی و فروگذار نفرموده است.

دلیل سوم: محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله مدّعی نبوّت شد و وظایف نبوّت را انجام داد. وی آیات و معجزات بی شمار برای اثبات راستی گفتار خود آورد و نقل معجزات آن حضرت فوق حدّ تواتر است؛ چون فِرَق مسلمین، در جمیع طبقات، معجزات بسیار از آن حضرت نقل کرده اند، به درجاتی که از حدّ تواتر بالاتر است.

علاّمه مجلسی، در کتاب «بحارالانوار»: ۱۷/۲۲۵ ۴۲۱ و ۱۸/۱ ۱۴۷، متجاوز از ۳۰۰ روایت نقل فرموده که غالب روایات آن مشتمل بر معجزات متعدد است. علاوه بر آن، معجزات زیادی از پیش از تولّد و هنگام تولّد و شیرخوارگی از آن حضرت صادر شده که در ابواب متفرّقه ضبط گردیده و احصا و شمارش آنها

۱- اِسراء : ۸۸

۲- بقره : ۲۴

ص: ۳۳

از حدّ توان بیرون است.

تشکیک در آن، مثل تشکیک در اصل وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و وجود موسی و عیسی علیهماالسلام است.

دلیل چهارم: گذشته از شهادتهای ظاهری خداوند متعال بر نبوّت آن حضرت به زبان انبیای گذشته، به اظهار آیات و معجزات به دست او که به تواتر ثابت شده، نیز به اجرای کلام خود چون قرآنی به زبان مقدّس او، به حفظ و عصمت او از خطا و تقصیر و یاری کردن او در پیش بردن مرام و مقصودش در میانه مردم با آن همه دشمنان پر کینه و عداوت و پافشاری های آنان در کارشکنی و مخالفت با او، علاوه بر همه اینها، شهادتهای باطنی و معنوی خدای متعال است به صدق و حقّانیّت محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله در هر زمانی تا روز قیامت در میان مردم که در مواردی از این دست آشکار گشته است:

اجابت دعاهای آنان به توسّل به او و فرزندان معصومین او، توجّهات باطنی و فضل و مرحمتهای نامتناهی بر روندگان در شریعت او به شرح صدور آنان و راهنمایی های بسیار و شهادت اوّل شخص عالم امکان بعد از آن حضرت؛ یعنی، علیّ بن ابی طالب به ایمان به او و جان فشانی هایش در راه پیشرفت مرام و مقصود او.

غیر از این ادلّه، دلایل دیگری نیز هست که این مختصر گنجایش آن را ندارد. هر که خواهد، به کتب مفصّل روایی مراجعه نماید.

ص: ۳۴

بخش سوم : امام شناسی

گفتار اوّل

بشر از جهات بسیار، بعد از نبی، محتاج به امام است. با توجّه به گفتار گذشته، دانستیم که وظیفه نبی آوردن دستورها و وظایف و قوانین و احکامی است تا به آنها موارد رضا و سخط مالک حقیقی، مصالح و منافع بشر، بیان قوانین و حدود اجتماعی، آداب و اخلاق شریفه، طریق عبادت و راه قرب و... تعیین شود.

بعد از رحلت وی، برای بقای این دستورها و قوانین و علوم و معارف و حفظ آنها، حافظی لازم دارد؛ مانند باغبانی که باغی تأسیس کرده و نهالهایی کاشته و گلهایی پرورش داده، باید شاگردی تربیت کند که در نبود او، اصلاح امور باغ را چون باغبان عهده دار گردد. شایسته نیست که او شخصی را تربیت نکند؛ و اگر شخصی را تربیت کرده و تعلیم داده، وقت غیبت خود، باید او را برای اصلاح و

ص: ۳۵

دفع مفاسد از باغ معیّن فرماید. همین طور، هیچ مسلمانی نباید به پیغمبر خود نسبت ناشایست دهد و بگوید شخصی را تربیت نکرده؛ و اگر تربیت کرده، او را معیّن ننموده و اختیار امّت را به آحاد مردم واگذار کرده است.

به سخن کوتاه و جامع، بعد از نبی، جامعه مسلمین در کلّیه شئون زندگی و دینی به رهبر و زمامداری محتاج اند که او را «امام» می نامیم؛ مانند بدن انسان که عبارت از همه اعضا و جوارح است همچون چشم، گوش، زبان، دست، پا و یک رئیس و زمامدار لازم دارد. آن زمامدار قلب روح است که اگر نباشد، امور مملکت بدن مختل خواهد بود.

آن خالقی که برای نظم امور بدن رئیس و زمامدار قرار داده، چگونه می شود مملکت خود را بدون رئیس و زمامدار گذارد و مدینه شرایع دین را بدون حاکم قرار دهد؟

گفتار دوم

یکی از ادلّه قطعی بر وجود مقدّس امام، که باید در هر زمانی روی زمین باشد، موضوع «شب قدر» است.

به حسب ظاهر آیه شریفه «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ فيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»، شب قدر هر ساله استمرار دارد و نمی توان گفت مخصوص زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

علمای خاصّه و جمهور علمای عامّه نیز چنان که فخر رازی در تفسیرش از آنان نقل کرده دوام و استمرار آن را قبول دارند و اکثر آنان زمان وقوع آن را در ماه مبارك رمضان می دانند.

واضح است که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله ملائکه و روح که اعظم ملائکه است بر خود آن حضرت نازل می شدند؛ و بعد از وی، باید کسی در روی زمین باشد که در جمیع کمالات مانند پیغمبر بوده و قابلیّت نزول ملائکه و روح در او باشد تا تمام وقایعی را که هر ساله در مملکت خدایی تا سال بعد واقع می شود بر او عرضه دارند. آن

ص: ۳۶

کس بـه شـهادت ذات مقـدّس پروردگـار در قرآن مجیـد، سـوره آل عمران، آیـه شـریفه مبـاهله ۶۱ کلمه مقـدّسه «أَنْفُسَنا»، مـولا امیرالمـؤمنین علیّ بـن ابی طـالب علیه السـلام است که خداونـد آن حضـرت را به منزله نفس پیغمـبر قرار داده و احـدی از دوست و دشمن در آن خلافی ندارد.

حـال، می گوییم: مراد از اینکه علیّ بن ابی طـالب علیه السـلام نفْس پیغمبر صـلی الله علیه و آله است چیست؟ یا آن است که ایشان عیـن پیغمـبر اسـت و ایـن غلطی بیش نیست، یـا آنکه عین او نیست ولیکن به منزله وماننـد اوست؛ بـدین معنی که تمـام کمالاـت و فضـایلی که برای پیغمبر صـلی الله علیه و آله ثابت شـده برای علیّ بن ابی طالب علیه السـلام نیز ثابت است مگر آنچه به دلیل قطعی خارج شود، مثل نبوّت که به پیغمبر اختصاص دارد و احدی با او در نبوّت شریک نیست.

امّا در علم و کمال، پس علیّ بن ابی طالب علیه السلام با حضرت ایشان شریک است.

اوست که خداوند در آیه تطهیر احزاب / ۳۳ به طهارت آن حضـرت از جمیع پلیدیهای کفر و شرک و معصیت و خطا شهادت داده است.

آن بزرگـوار اسـت که خداونـد در آیه ولاـیت مائـده / ۵۵ او را ولیّ و صـاحب اختیـار هر مرد و زن بـا ایمـانی قرار داده؛ در همه کمالات، برتر و بالاتر از جمیع صحابه است و احدی به مرتبه او نرسیده و نخواهد رسید.

اوست که در سال اوّل بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله در صبح شب قدر، فرمود:

«ملائکه و روح تمام وقایع سال آینـده را از جانب خداونـد بر من عرضه داشـتند و من تمام آن را می دانم. هر کس هرچه خواهد از من سؤال کند.»

چنان که این روایت را در کتاب «بصائر» و جز آن نقل فرموده اند. آن حضرت، برای اثبات مدّعای خود، از آینده و مغیبات

ص: ۳۷

خبر داده است. همچنین امامان بعدی نیز، به حق، این ادعا را فرمودند و با بیانات علمی خود و اِخبار از مغیبات، دعوی خود را ثابت فرمودند.

از این رو، حضرت ابوجعفر امام باقر یا امام جواد علیه السلام در روایتی فرمودند:

«ای جماعت شیعه! با مخالفین، به سوره قدر مباحثه کنید و حقانیّت مذهب خود را به اثبات رسانید.

قسم به خدا، این سوره حجّت خداوند است بر خلق بعد از پیغمبر؛ برای آنکه به بهترین و مهم ترین امر دین ارشاد و نهایت علم و کمال ما را ثابت می کند.

ای جماعت شیعه! به سوره حم دخان مناظره کنید؛ چون که اثبات شب قدر می کند و آن مخصوص ماست... .»(۱)

همچنین، از سوره «اِنّا اَنزَلْنا» استفاده می شود که وجود مقدّس امام عصر علیه السلام در این زمان باید در روی زمین باشد، تا ملائکه و روح بر او نازل شوند و تمام امور کلّ کشور خدایی را بر او عرضه دارند؛ چه، زمین هیچ گاه خالی از حجّت نخواهد بود.

ولی از مخالفین امامان شیعه، که خلفای ثلاثه و تابعین آنان باشند، احدی به این موضوع متوجّه نبوده و برای آنان امکان نداشته ادعای آن را مطرح کنند؛ زیرا جهل آنان به امور و احکام شرعی واضح و آشکار است و دوستانشان در بعضی کتب نحوی خود، در حرف «لولا» و دیگر کتب نقل می کنند که عمر زیاد می گفت:

لَوْلا عَلیٌّ لَهَلَکَ عُمَر.

اگر علی نمی بود، عمر هلاک می شد.

علاّمه امینی، در کتاب «الغدیر»: جلد ششم و هفتم، به طور تفصیل، جهل آنان را از مدارک کتب عامّه ثابت کرده است.

ابن اثیر از علمای عامّه، در کتاب «نهایه»، مادّه «عضل»، نقل کرده

۱- کافی ۱/۲۴۹

ص: ۳۸

که عمر گفت:

أعُوذُ بِاللّهِ مِنْ کُلِّ مُعْضَلَهٍ لَیْسَ لَها أبُوالْحَسَنِ.

قالَ: وَ یُریدُ بِأبِی الْحَسَنِ عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

به خدا پناه می برم از پیش آمد هر مشکلی که ابوالحسن، علیّ ابن ابی طالب، برای حلّ آن در دسترس نباشد!

مَعاشِرَ الْمُسْلِمین! «أَفَمَنْ یَهْدی إلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أنْ یُتَّبَعْ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إلاّ أنْ یُهْدی فَمالَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون»؟

گفتار سوم

تعیین و نصب امام وظیفه چه کی است و چه کسی می تواند این احتیاج مهمّ بشر را رفع بکند؟

پیداست کسی که برای ریاست امور دین و دنیای مردم نصب می شود باید فردی باشد که تمام علوم و معارف و مطالب دین را به نحو کامل بداند، بتواند تمام وظایف پیشوایی را انجام دهد و اهل خیانت و جنایت نباشد، در اجرای امور مربوط به شئون خود کوتاهی نکند، خطا ننماید و مصلح حقیقی در باطن و ظاهر و اوّل و آخر بوده باشد، در حلّ مسائل و معضلات به دیگری محتاج نباشد، برجسته ترین مردم در علم و کمالات نفْسی و یکتا دُر دریای امانت و راستی و درستی و پاکی بوده باشد؛ وگرنه، نمی تواند در عالَم خارج به شئون این ریاست قیام کند و به انجام آن به راستی و درستی نایل گردد.

تعیین و نصب چنین شخصی با ذات مقدّسی است که به ظاهر و باطن و عاقبت کار مردم داناست؛ زیرا که مشاعر مخلوق در تشخیص چنین شخصی کوتاه و ناتوان است. اگر آنان شخصی را به ریاست و زمامداری تعیین کنند، ممکن است مصلح حقیقی نباشد و در اصل مفسد باشد، یا در آخر کار مفسد گردد و شخص لایق کامل حقیقی تعیین نگردد.

انتخاب مردم از انتخاب موسی بن عمران علیه السلام ، که ۷۰ نفر را از بین

ص: ۳۹

۰۰۰/۷۰۰ تن انتخاب فرمود، بالاتر نیست. در آخر کار، آن ۷۰ برگزیده به او عرض کردند: ایمان نمی آوریم تا آنکه خدا را ببینیم. پس صاعقه ای آمد؛ آنان بر اثر آن مردند، یا سوختند(۱).

پس بشرِ نادان به باطن مردم و جاهل به عاقبت کارها نمی تواند و حق ندارد که به تعیین و نصب امام و انتخاب پیشوا و رئیس اقدام کند؛ بلکه تعیین امام به نظر ذات قدّوس پروردگار، که به تمام موجودات داناست و هیچ چیز بر او مخفی نیست، بستگی دارد. وقتی هم که پروردگار امام را تعیین و نصب فرمود، مردم حقّ اعمال نظر و مداخله در تغییر و تبدیل امام ندارند. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَهٍ إذا قَضَی اللّهُ وَ رَسُولُهُ أمْرا أنْ یَکُونَ لَهُمُ الخِیَرَهُ مِنْ أمْرِهِمْ»(۲).

زمانی که خدا و رسول امری را اختیار و معیّن فرمودند، هیچ مرد و زن با ایمانی حقّ مداخله و اختیار غیر آن را ندارد.

گفتار چهارم

روشن شد که تعیین و نصب امام به نظر مقدّس خالق داناست؛ یعنی تنها ذات مقدّس اوست که هم می تواند و هم حق دارد تعیین و نصب امام فرماید.

این نیز واضح است که خداوند متعال جلّ شأنه چون خواهد تعیین امام فرماید، مانند تشریع سایر امور دین، این کار را به وسیله نبی عملی خواهد نمود. از آنجا که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم خاتم تمام پیغمبران است و به نصّ صریح قرآن در آیه سوم سوره مائده دین او نیز کامل و تمام است، پس باید جمیع آنچه بشر تا روز قیامت به آن محتاج

۱- بنگرید به روایات وارده در ذیل آیه ۵۲ سوره بقره و ۱۵۴ سوره اعراف؛ برای نمونه: بحارالانوار ۱۳/۲۱۷ ۲۴۸.

۲- احزاب : ۳۶

ص: ۴۰

است آورده و بیان فرموده باشد و همین طور هم هست.

بنابراین، تعیین امام که از اهمّ احتیاجات مردم است حتما در دین مقدّس او مورد عنایت واقع شده است.

اکنون می گوییم: ما هرچه به بیانات و روایات وارده از خاتم انبیا صلی الله علیه و آله در این زمینه که بین عامّه و خاصّه متّفق علیه است مراجعه کنیم، جز برای دوازده نفر که همانا امامان شیعه باشند، برای احدی دیگر، موقعیّتی برای امامت در آن بیانات نخواهیم یافت. در فضایل و مناقب آنان، مطالب بسیار از آن حضرت به ما رسیده است که مورد اتّفاق همه مسلمین است.

همچنین، در قرآن مجید، آیات زیادی در فضیلت و شرافت علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده که مورد اتّفاق عامّه و خاصّه است و در این فضیلت نیز، مانند سایر فضایل، احدی به پایه آن حضرت نرسیده است؛ مانند:

۱ آیه ولایت:

«إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَ هُمْ راکِعُون»(۱).

جز این نیست که ولیّ شما خداست و رسول وی و مؤمنان؛ آنان که نماز می گزارند و زکات می دهند، در حالی که رکوع می کنند.

نزول آیه ولایت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام مورد اتّفاق تمام مفسّرین عامّه و خاصّه در کتب مشهور آنان است.

اسامی آنان را قاضی نوراللّه در کتاب شریف «احقاق الحق»: ۲/۳۹۹ ۴۱۴ و ۳/۵۰۲ ۵۱۲ ذکر کرده است.

فخر رازی که از بزرگان علمای عامّه است، در تفسیرش، بیاناتی دارد در ردّ کسانی که ولیّ را در این آیه به معنی «دوست و یاور» گرفته اند و ثابت کرده که معنی ولیّ «متصرّف در امور» است که

۱- مائده : ۵۵

ص: ۴۱

همان معنی امام است و آن متصرّف علیّ بن ابی طالب علیه السلام است.

علاّمه امینی در کتاب «الغدیر»، طبع دوم: ۳/۲۱۵، روایاتی بسیار از کتب عامّه از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«علی ولیّ هر مؤمنی است بعد از من.»

در همان کتاب ص ۱۵۶ ۱۶۲، ایشان تعداد ۶۶ نفر از علمای عامّه را ذکر کرده که تصریح نموده اند این آیه شریفه در شأن علیّ بن ابی طالب علیه السلام است و اسامی آنان در جای خود در آن کتاب ۲/۵۲ مذکور است.

۲ آیه تبلیغ:

«یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ»(۱).

ای رسول، برسان آنچه از جانب پروردگارت به تو فرو فرستاده شده؛ و اگر نرسانی، چنان است که دیگر پیامهای الهی را نرسانیده ای. خدا تو را از مردمان نگاه می دارد.

نزول آیه تبلیغ درباره تبلیغ ولایت علیّ بن ابی طالب علیه السلام ، در روز غدیر، مورد اتّفاق کلّ مفسّرین عامّه و خاصّه است.

در کتاب شریف «الغدیر»، طبع دوم: ۱/۲۱۴ ۲۲۸ و نیز کتاب گران سنگ «احقاق الحق»: ۲/۴۱۵ ۵۰۱ و ۳/۵۱۲، روایات عامّه را در این خصوص نقل فرموده اند.

۳ آیه تطهیر:

«إِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا»(۲).

جز این نیست که خدا اراده می فرماید تا همه آلودگیها را از شما اهل بیت ببرد و همه پاکیها و آرایشها را نصیب شما کند.

۱- مائده : ۶۷

۲- احزاب : ۳۳

ص: ۴۲

نزول آیه تطهیر درباره پیغمبر و علیّ بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام مورد اتّفاق علما و مفسّرین عامّه و خاصّه است و احدی در آن شک ننموده است.

۴ آیه مباهله:

«فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جائَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أبْنائَنا وَ أبْنائَکُمْ وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ وَ أنْفُسَنا وَ أنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبینَ»(۱).

هر که با تو درباره عیسی به حجّت درآید، پس از آنکه به وحی الهی بر احوال آن کس آگاه شدی، بگو بیایید تا پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و خود ما و خود شما را فرا خوانیم، سپس به مباهله برخیزیم و لعنت خدا را قرار دهیم بر آنها که دروغگوی اند.

مراد از «أنْفُسَنا» در این آیه علیّ بن ابی طالب علیه السلام است و هیچ کدام از مفسّرین عامّه و خاصّه، از دوست و دشمن، در آن اختلاف ندارند.

۵ سوره هل اَتی:

نزول سوره هَل اَتی انسان / دهر درباره علیّ بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از واضحات بین علما و مفسّرین عامّه و خاصّه است.

سایر آیات نازله در شأن امیرالمؤمنین و ائمّه دین علیهم السلام نیز از حدّ احصای حقیر خارج است؛ خصوصا، در این مختصر که گنجایش بیشتر را ندارد.

در کتاب شریف «احقاق الحق» به ۸۴ آیه و در آخر کتاب، در مستدرکات آن، به ذکر ۹۴ آیه اکتفا شده است. آیات شریفه در

۱- آل عمران : ۶۱

ص: ۴۳

فضائل این دوازده نفر امامان شیعه زیاده از حدّ احصاست؛ و حقیر مقداری از آن را در کتاب «ابواب رحمت» به نحو فهرست و اجمال ذکر کرده ام.

بالجمله، احادیث قدسی و اخبار نبوی در تصریح به اسامی این دوازده نفر و امامت و خلافت و فضایل و مناقب اینان فوق تواتر است.

علاّمه بزرگوار مجلسی، در «بحارالانوار»: ۳۶/۱۹۴ ۳۲۵، تعداد ۲۲ حدیث قدسی در تصریح به خلافت و امامت و فضایل و اسامی این دوازده امام به حق نقل فرموده و در همان جلد ۳۲۶ ۳۷۲ متجاوز از ۲۳۴ حدیث از روایات عامّه و خاصّه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در تصریح به اسامی آنان و خلافت و وصایت و امامت و فضایل و مناقب آنها نقل فرموده است. وی ۹ روایت از مولی امیرالمؤمنین، ۶ روایت از حضرت مجتبی و سیّدالشهدا، ۵ روایت از امام سجّاد، ۱۱ روایت از امام باقر، ۱۸ روایت از امام صادق علیهم السلام و روایات دیگری از غیر این بزرگواران آورده که تمام آن روایات به عدد این دوازده نفر و اسامی و فضایل و مناقب و خلافت و امامت و ولایت آنان تصریح دارد.

همچنین، در ادعیه و اذکار و توسّلات و تعقیبات و قنوتات، به اسامی و فضایل و مناقب آن بزرگواران تصریح شده که احصای موارد آن مقدور نیست.

در جلد سیزدهم «بحارالانوار» چاپ قدیم که در خصوص حالات حضرت ولیّ عصر صلوات اللّه علیه است از باب ۶، صص ۱۵ ۴۰ متجاوز از ۱۰۰ روایت از طریق عامّه و خاصّه از خدای متعال و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تصریح به اسامی این دوازده نفر و فضایل و مناقب آنان، خاصّه بشارتهای متعدد به وجود وافر البرکات ولیّ عصر صلوات اللّه و سلامه علیه صادر شده؛ و متجاوز از ۱۰۰ روایت دیگر از خود امامان علیهم السلام در تصریح هر یک از ایشان به امام بعد، خاصّه ولیّ عصر علیه السلام ، صادر شده است.

در جلدهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ «بحارالانوار» چاپ قدیم، در

ص: ۴۴

ابواب تاریخ ائمّه علیهم السلام برای هر امامی، روایات زیادی که از امام قبل به امام بعد تصریح شده، نقل گردیده است.

در کتاب شریف «علم الیقین»، عالم بزرگوار عرب باغی تعداد ۱۱۲ فضیلت و منقبت کریمه، که مورد اتفاق روایات متواتر عامّه و خاصّه است، نقل فرموده؛ از آن جمله، چند روایت از «صحیح» بخاری و «صحیح» مسلم و دیگران از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که بیان می دارد: خلیفه و امیر و ولیّ و صاحب اختیار بعد از من دوازده نفر از قریش خواهند بود.

از کتاب «عمده»، تعداد ۲۰ حدیث از روایات علمای عامّه در باب اینکه خلفای پیغمبر دوازده نفرند نقل شده که همه آنها از صحاح اخبار است. از این احادیث، ۳ حدیث از «صحیح» محمّد بخاری است، ۹ حدیث از «صحیح» مسلم بن حجّاج، ۳ حدیث از «صحیح» ابوداوود، ۲ حدیث از کتاب «جمع بین صحاح» و ۳ حدیث هم از حمیدی در «جمع بین صحیحین» و دیگران است؛ یعنی، بیشتر از ده نفرند که این احادیث را نقل کرده اند و بعضی این تعداد را به ۵۸ حدیث رسانده اند.

از فاضل حموینی که از بزرگان علمای عامّه شمرده شده در «فراید» از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«خلفا و اوصیای من و حجّتهای خداوند بر مردمان، بعد از من، دوازده نفرند؛ اوّل ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است.»

عرض کردند: برادر تو کدام است؟

فرمود: «علی.»

عرض کردند: فرزند تو کیست؟

فرمود: «مهدی [صاحب الزمان].»

نیز، از حموینی از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین پاک و

ص: ۴۵

معصوميم.»

اين حديث را ديگرى نيز نقل كرده است.

در روايت ديگر، فرمود:

«من سيّد انبيايم و على سيّد اوصياست. اوصياى من دوازده نفرند كه اوّل ايشان على و آخر ايشان قائم است.»

در اين حديث و احاديث ديگر، كه به اسامى آنان تصريح شده، اتمام حجّت است براى مردم؛ و واضح است كه اين دوازده نفر جز بر امامان شيعه بر كسى ديگر منطبق نيست.

حموينى به سند خود از اميرالمؤمنين عليه السلام روايت كرده كه

رسول اللّه صلى الله عليه و آله فرمود:

«يا على، من وارد كننده شمايم بر حوض كوثر و تو ساقى آن خواهى بود، حسن دور كننده دشمنان شما از آن و حسين فرمان دهنده است، علىّ بن الحسين قسمت كننده آب و محمّد بن على پخش كننده آن قسمتها، جعفر بن محمّد راننده به سوى بهشت، موسى بن جعفر شماره كننده دوستان و دشمنان و ريشه كن كننده منافقان، علىّ بن موسى اعانت كننده مؤمنان، محمّد بن على فرود آورنده اهل بهشت بر منازل آنها، علىّ بن محمّد خطيب تابعين ايشان كه حورالعين را به ايشان تزويج مى كند، حسن بن على چراغ اهل بهشت كه به او روشن شوند و مهدى پسر او شفيع مردمان است در قيامت... .»

اين حديث را خوارزمى در كتاب «فضائل» نقل كرده است. خوارزمى كه از علماى عامّه است، در كتاب «مناقب» خود، حديث معراج و تصريح به اسامى اين دوازده نفر را با فضايل و مناقب ايشان نقل فرموده است. اين حديث را چند نفر ديگر از علماى عامّه هم نقل كرده اند.

الغرض، تصريح پيغمبر به خلافت اميرالمؤمنين عليهما و آلهماالسلام را جماعتى از علماى عامّه نقل كرده اند كه شمار آنان بسيار است.(۱)

۱- بنگريد به: علم اليقين / ۴۲۳ و ۴۱۲ ۴۲۸ و ۴۹۳ ۵۱۱؛ همين طور تفاسير عامّه، ذيل آيه اِنذار سوره شعراء : ۲۱۴.

ص: ۴۶

ص: ۴۷

ص: ۴۸

ارکان دین

اشاره

۱. ولایت

۲. نماز

۳. زکات انفاق در راه خدا

۴. روزه

۵. حجّ

ص: ۴۹

ص: ۵۰

تشریح حدیث شریف

اشاره

«بُنِیَ الإسلامُ علی خَمس: علی الصلاهِ والزکاهِ والصومِ والحجِّ والولایه، و لَم یُنادِ بشیءٍ کَما نودیَ بِالولایه»(۱).

اسلام بر پنج چیز، نماز و زکات و صوم و حجّ و ولایت، ثابت و برقرار شده است؛ و اوّل مسئولیت روز قیامت مربوط به این پنج تکلیف است.

این پنج مورد اهمّ و افضل تمام واجبات است. در چهار تای از این پنج وظیفه، برای بعضی، رخصت در ترک صادر می شود؛ مثل حایض که ترک نماز می کند، مریض که نماز را نشسته وبا اشاره می خواند، روزه که در حال سفر و مرض ساقط می شود و اینکه زکات و حج بر فقیر واجب نباشد. ولی وجوب ولایت هیچ گاه از هیچ مکلّفی ساقط نمی شود.

صاحب ولایت راهنمای تمام احکام است و بدون او، احدی به احکام خدا نمی رسد.

صاحب ولایت است که حافظ و نگهبان و راهنما به تمام شرایع و دستورهای دینی است. بدون ولایت، هیچ عملی قبول نیست؛ چنان که مفاد روایات متواتر ماست.

مقداری از شرح هر یک از این تکالیف در پنج باب ذکر خواهد شد و چون اهمیّت ولایت از آن چهار تای دیگر بیشتر است، ما آن را مقدّم می داریم.

۱- کافی ۲/۱۸

ص: ۵۱

باب اوّل : ولایت

فصل اول خلقت پیغمبر و پیشوایان دین علیهم السلام

محصول آیات و روایات متواتر در این موضوع آن است که خداوند تبارک و تعالی بود و هیچ چیز با او نبود. چون اراده آفرینش نمود، به کلمه ای تکلّم فرمود که آن کلمه نوری شد ؛ پس آن را نور محمّد و اهل بیت و ائمّه دین صلوات اللّه علیه و علیهم اجمعین قرار داد. آن گاه، به کلمه ای دیگر تکلّم نمود و از آن کلمه، ارواح مقدّسه آنان را خلق فرمود.

سپس، آن نور را با ارواح مقدّسه آنان قرار داد. ایشان مشغول تسبیح و تقدیس و ذکر پروردگار شدند و چیزی با آنان نبود؛ نه آسمانی و نه زمینی، نه عرش و کرسی، نه لوح و قلم، نه خورشید وماه و نه هیچ چیز دیگر. به همین طریق، ایشان همچنان مشغول عبادت پروردگار بودند.

آن گاه، چون خداوند اراده ایجاد خلق فرمود، از نور مقدّس پیغمبر صلی الله علیه و آله عرش را، از نور امیرالمؤمنین علیه السلام ملائکه را، از نور حضرت زهرا علیهاالسلام آسمانها و زمینها را، از نور حضرت مجتبی علیه السلام خورشید و ماه را و از نور سیدالشهدا صلوات اللّه علیه بهشت و حوریانش را خلق فرمود.(۱)

۱- بنگرید به: مستدرک سفینه البحار، مادّه «اول» و «ابی» و «خلق».

ص: ۵۲

به نور مقدّس آنان، تمام عوالم وجود روشن است(۱) و آن چراغی است که خداوند در عالم مخلوقات افروخته و در قرآن مجید احزاب / ۴۶ از آن به سراج منیر تعبیر فرموده؛ رحمت واسعه ای است که تمام اشیا را فرا گرفته(۲).

به واسطه شرافت و فضیلتی که آفریدگار به آنان لطف فرموده، آنان را به خود نسبت داده؛ مثل خانه کعبه که به واسطه شرافت آن، خداوند آن را به خود نسبت داده و فرموده است: بیت اللّه الحرام.

همچنین، چشم و گوش و دست آنان را خداوند شرافت داده است و به خود منسوب کرده؛ مانند اینکه فرموده: «عینُ اللّه» و «اُذُنُ اللّه» و «یداللّه» و «وجه اللّه» و غیره.

پس چشم آنان چشم خداوند متعال شده که احوال همه خلایق گذشته و آینده نزد آنان واضح و آشکار است، هیچ چیز از انظار آنان غایب نیست و جمیع مخلوقات را می بینند؛ چنان که امام صادق علیه السلام در روایات کتاب «کافی»: ۱/۱۹۰ فرموده اند و در «ابواب رحمت» نیز آمده است.

گوش شنوای آنان گوش شنوای خداوند جلّ جلاله شده، که اصوات خلایق و خطورات قلبی تمام آنان را می شنوند و می فهمند.(۳)

زبان آنان زبان خدا شده؛ هرچه بگویند حقّ و از جانب حقّ است.(۴)

دست آنان دست خدا نامیده شده که در جهان آفرینش، به رحمت و نعمت گشوده شده است.(۵)

قلوب مقدّسه آنان ظرف اراده و مشیّت خدا قرار گرفته؛ هرچه بخواهند، خدا خواسته و اراده فرموده است.(۶)

۱- بنگرید به: همان جا، مادّه «نور».

۲- بنگرید به: همان جا، مادّه «رحم».

۳- بنگرید به: مستدرک سفینه البحار، مادّه «اذن».

۴- بنگرید به: همان کتاب، مادّه «لسن».

۵- بنگرید به: بحارالانوار ۳۹/۳۳۹ و ۲۴/۱۹۱ ۲۰۲.

۶- بنگرید به: مستدرک سفینه البحار، مادّه «رود» و «شی ء».

ص: ۵۳

آیه شریفه «وَ ما تَشاؤُون إلّا أنْ یَشآءَاللّه»(۱) مخصوص آنان است و احدی در آن شرکت ندارد؛ چنان که در روایات فرموده اند.

اراده و مشیّت آنان در ممکنات و مخلوقات نافذ است؛ هرچه بخواهند و اراده نمایند، همان خواهد شد.(۲)

فصل دوم قدرت امام علیه السلام

اسم اعظم ۷۳ حرف است؛ چنان که امام باقر و امام صادق صلوات اللّه علیهما در روایات بسیاری فرموده اند.

حضرت آدم علیه السلام ۲۵ حرف آن را فرا گرفته بود.

حضرت نوح علیه السلام نیز به ۲۵ حرف آگاه بود و در بعضی روایات، ۱۵ حرف گفته اند.

نزد حضرت ابراهیم علیه السلام ۸ حرف بود.

حضرت موسی علیه السلام ۴ حرف آن را می دانست.

نزد آصف بن برخیا، وصیّ حضرت سلیمان علیه السلام ، یک حرف بود که زمین را به آن شکافت و تخت بلقیس را به یک چشم برهم زدن نزد آن حضرت حاضر کرد؛ چنان که نصّ صریح قرآن است.(۳)

نزد حضرت عیسی علیه السلام ۲ حرف بود که به برکت آن، مرده ها را زنده می کرد و پیس و کور مادرزاد را شفا می داد؛ از گِل، صورت مرغ می ساخت و می دمید، به نحوی که زنده می شد و می پرید؛ و تمام معجزاتش به این دو حرف بود.

نزد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله تمام ۷۲ حرف اسم اعظم که می توانسته در حیطه علم پیامبران باشد موجود است. فقط یک حرف نزد خداوند مخفی است که احدی آن را نمی داند.

تمام آنچه پیغمبر ما می داند نیز نزد امامان دوازده گانه علیهم السلام موجود است و آنان وارث علوم پیغمبران اند.

روایات راجع به این فصل در «بحارالانوار» مجلسی: ج ۴/۲۱۰، ۱۱/۶۸، ۱۴/۱۱۳ و ۱۱۴، ۱۷/۱۳۴ و ۲۷/۲۵

۱- انسان دهر : ۳۰

۲- بنگرید به: ابواب رحمت.

۳- نمل : ۴۰

ص: ۵۴

آمده که از آن استفاده می شود: تمام کمالات و علوم پیامبران، با زیادتی فراوان، نزد پیغمبر ما و امامان علیهم السلام موجود است و ایشان به تمام معجزات انبیا قادرند و از آنان برترند.

فصل سوم ارث بردن پیامبر اسلام و امامان از پیامبران پیشین علیهم السلام

تمام کتب آسمانی و علوم و آثار انبیا، صحف آدم و ادریس و ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود، عصای موسی علیهم السلام و آن سنگی که حضرت موسی علیه السلام عصا را به آن می زد و ۱۲ چشمه ظاهر می شد، تابوت بنی اسرائیل و پیراهن یوسف علیه السلام که از بهشت برای حضرت ابراهیم علیه السلام آورده بودند و به ارث نصیب یوسف شده بود و بر صورت یعقوب علیه السلام انداختند و بینا شد، انگشتر حضرت سلیمان علیه السلام و غیر آن هرچه از آثار کریمه نبوّت داشتند نزد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله جمع شده و به تمامی نزد ائمه صلوات اللّه علیهم موجود است.

در کتاب شریف «کافی»: ۱/۲۲۳، در باب آنکه ائمّه صلوات اللّه علیهم وارث علم پیغمبر و جمیع انبیا و اوصیایند، تعداد ۷ روایت نقل شده است.

ثقه جلیل القدر محمّد بن حسن صفّار در کتاب شریف «بصائر الدرجات»، جزء سوم، متجاوز از ۲۰ روایت برای اثبات این مدّعا نقل کرده است.

در کتاب «بحارالانوار»: ۱۳/۲۲۵، ۱۷/۱۳۰، ۱۴۹، ۱۸/۱۰۶ و ۲۶/۱۸۰ ۲۲۲ نیز، در باب علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنکه تمام کتابهای آسمانی و آثار انبیا به آن حضرت داده شده، به این مفاد، اخبار بسیاری نقل شده است.

فصل چهارم وجود دو علم برای خداوند عزّ و جلّ

محصول روایات مستفیضه آن است که خداوند دو علم دارد: یکی، مخزون و مکنون که مخصوص ذات مقدّس اوست و به احدی داده نشده؛ و دیگری، مبذول که به ملائکه و انبیا و مرسلین اعطا شده است. تمام علم مبذول الهی را ائمه صلوات اللّه علیهم اجمعین

ص: ۵۵

می دانند. در کتاب شریف «کافی»: ۱/۲۲۵، در باب آنکه ائمّه جمیع علوم ملائکه و انبیا و مرسلین را می دانند، تعداد ۵ روایت و در کتاب شریف «بصائرالدرجات»، بیشتر از ۱۵ روایت و همچنین در «بحارالانوار» علاّمه مجلسی: ۴/۱۱۰ و ۲۶/۱۵۹ ۱۷۰ و ۴۰/۲۰۸ ۲۱۸، روایات زیادی بدین مفاد نقل فرموده اند.

فصل پنجم افزایش علم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای حضرتش در شب و روز

علم رسول اکرم و امامان صلوات اللّه علیهم در شب و روز زیاد می شود؛ خصوصا، شب و روز جمعه.

هرچه به امام وقت تعلیم شود، اوّل به پیغمبر و امام قبل و آن گاه، به او داده می شود؛ بدین صورت، علم آنان روز به روز و ساعت به ساعت در ترقّی و ازدیاد است. خداوند فرمود:

«وَ قُلْ رَبِّ زِدْنی عِلْما»(۱).

بگو ای محمّد پروردگارا! علم مرا زیاد فرما.

در کتاب شریف «کافی»: ۱/۲۵۴، در باب آنکه اگر علم امامان زیاد نشود، تمام می شود، ۵ روایت و در باب دیگر که علم امامان در شبهای جمعه زیاد می شود، ۳ روایت و در کتاب شریف «بصائرالدرجات» ۷ روایت و در دایره المعارف گران سنگ «بحارالانوار»: ۲۲/۵۵۰، ۲۶/۱۸ و ۳۸ و ۵۳ ۹۷ و غیر آن اخبار بسیاری درباره این موضوع آمده است.

نگارنده نیز در «ابواب رحمت» چند روایتی از آن را نقل کرده که تمام آنها این موضوع را به خوبی واضح می فرماید.

فصل ششم معنی «امام مبین»

امام است که علم هر چیزی در او ضبط و احصا شده؛ چنان که ذات مقدّس حق فرمود:

«وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إمامٍ مُبین».

۱- طه: ۱۱۴

ص: ۵۶

از صريح كلام پيغمبر صلى الله عليه و آله در خطبه شريف و مفصّل روز غدير و غير آن آشكار مى شود كه «امام مبين» در اين آيه شريفه اميرالمؤمنين عليه السلام و ساير امامان معصوم اند.(۱)

فصل هفتم قرآن كتاب مبين است و علوم گذشته و آينده در آن جمع شده و امام بدان علم دارد.

قرآن شريف كتاب مبين صامت است و علوم مخلوقات گذشته و آينده در آن جمع شده و عالِم به آن امام است.

دليل بر موضوع اوّل كلام ذات مقدّس الهى است كه فرمود:

«حمآ * وَالْكِتابِ الْمُبِين * إِنّا جَعَلْناهُ قُرْآنا عَرَبِيّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»(۲).

اى محمّد، قسم به كتاب مبين * ما آن را قرآن عربى قرار داديم تا آنكه بفهميد.

«الآر * تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآنا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»(۳).

اى محمّد! اين است آيات كتاب مبين * به راستى، آن را قرآن عربى قرار داديم تا آنكه شما بفهميد.

«آلر * تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ»(۴).

«طسآ * تِلْكَ آياتُ الْقُرْآنِ وَ كِتابٍ مُبِينٍ»(۵).

«حمآ * وَالْكِتابِ الْمُبِينِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيْلَهٍ مُبارَكَهٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرينَ»(۶).

«قَدْ جآءَكُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ»(۷).

مفاد اين آيات آن است كه همين قرآن عربى كه در شب قدر نازل شده «كتاب مبين» است و از جانب خدا، به سوى مردم فرستاده

۱- يس : ۱۲

۲- بنگريد به: بحارالانوار ۲۴/۱۵۸، ۳۵/۴۲۷، ۳۷/۲۰۸، ۴۰/۱۷۶، ۴۷/۱۳۰ و ۵۷/۳۵۷.

۳- زخرف: ۱ ۳

۴- يوسف: ۱ ۳

۵- حجر: ۱ و ۲

۶- نمل: ۱ و ۲

۷- دخان: ۱ ۳

ص: ۵۷

شده است.

امّا دلیل موضوع دوم جمع شدن علوم مخلوقات گذشته و آینده در آن باز کلام ذات مقدّس باری است که فرمود:

«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانا لِكُلِّ شَيْ ءٍ»(۱).

کتابی که بر تو نازل کردیم، بیان هر چیزی در آن موجود است.

«ما فَرَّطْنا فِى الْكِتابِ مِنْ شَى ءٍ»(۲).

در این قرآن، چیزی را فروگذار نکردیم.

«وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِى الأرضِ وَ لا فِى السَّمآءِ وَ لا أصْغَرَ مِنْ ذلِكَ وَ لا اَكْبَرَ اِلّا فِى كِتابٍ مُبِينٍ»(۳).

«وَ لا رَطَبٍ وَ لا يابِسٍ إلّا فِى كِتابٍ مُبِينٍ»(۴).

هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین ضبط است.

«وَ ما مِنْ غآئِبَةٍ فِى السَّمآءِ وَالأرْضِ إلّا فِى كِتابٍ مُبِينٍ»(۵).

هیچ امر پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر آنکه در کتاب مبین است.

«وَ ما مِنْ دآبَّةٍ فِى الأرْضِ إلّا عَلَى اللّهِ رِزْقُها وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها كُلٌّ فِى كِتابٍ مُبِينٍ»(۶).

امّا دلیل موضوع سوم که عالم به علم قرآن امام است از بدیهیّات مذهب شیعه است که تمام علوم قرآن نزد امام علیه السلام موجود است. مراد آیه شریفه «قُلْ كَفى بِاللّهِ شَهِيدا بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ»(۷)نیز امام است که علم کتاب نزد اوست. در

۱- نحل: ۸۹

۲- انعام: ۳۸

۳- یونس: ۶۱

۴- انعام: ۵۹

۵- نمل: ۷۵

۶- هود: ۶

۷- رعد: ۴۳

ص: ۵۸

«بحارالانوار»: ۳۵/۴۲۹ ۴۳۶، زیاده از بیست روایت از کتب معتبره شیعه، مثل کتاب «بصائر» و «تفسیر قمی» و «احتجاج» شیخ طبرسی و غیره؛ و ۸ روایت از طرق عامّه برای اثبات این مدّعا نقل فرموده اند.

این جانب تفصیل و شرح هر سه موضوع را با آیات و روایات آن در کتاب «ابواب رحمت»: ۳۰ ۳۵، ذکر کرده ام.

همچنین کتاب اللّه ناطق و کتاب مبینِ گویا امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ چنان که امام صادق و امام کاظم صلوات اللّه علیهما فرموده اند.(۱)

۱- بنگرید به: ابواب رحمت / ۳۳.

ص: ۵۹

باب دوم : نماز

فصل اول وجوب نماز

وجوب نماز از بدیهیّات دین است و منکر آن، اگر به ضروری بودن آن توجّه داشته باشد، کافر و مرتدّ و نجس است. تارک الصلاه بدون انکار نیز کافر است؛ ولی نجس نیست. حتّی اشخاص شراب خوار و زناکار و دزد کافر نیستند؛ زیرا اینان برای ارضای شهوت و کسب مال به کار حرام دست می زنند. امّا در ترک نماز، شهوت و لذّت و مال نیست؛ بلکه استخفاف و بی اعتنایی به فرمان خداست و همین علت سبب کفر شخص تارک الصلاه است.

به این مطلب در روایات «وسائل الشیعه» و «ابواب رحمت» تصریح شده است.

فصل دوم شدت حرمت تضییع نماز و استخفاف آن

ذات مقدّس حق تعالی می فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * اَلَّذينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ»(۱).

چاه ویل برای نمازگزاران است؛ آنان که نماز را ضایع می کنند.

۱- ماعون: ۴ و ۵

ص: ۶۰

ویل، در لغت، به معنای «وای» است؛ ولی در مقدّمه تفسیر «برهان» از پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده:

«ویل چاهی است در جهنم که کافر مدّت چهل خریف هر خریف ۷۰ سال است در آن فرو می رود.»

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«ویل چاهی در جهنم است.»

حضرت کاظم علیه السلام نیز لفظ «ساهون» را در آیه ای که ذکر شد به ضایع کنندگان تفسیر فرمود.

آن حضرت از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرمود:

«چون روز قیامت شود، اوّل درباره نماز سؤال می کنند؛ اگر خوب و تمام انجام نداده بود، او را در جهنم می اندازند.»

در کتاب شریف «کافی»، به سند صحیح از زراره از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

پیغمبر در مسجد نشسته بود. ناگاه، مردی داخل شد و مشغول نماز گردید؛ رکوع و سجود را خوب انجام نداد و عجله کرد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مانند کلاغ بر زمین منقار زد! اگر این طور نماز بخواند و بمیرد، بر غیر دین من مرده است.»

این روایت به سندهای دیگر نیز نقل شده و همین مضمون از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده است.

در کتاب «کافی»، به سند صحیح از زراره از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«نماز را سبک و کوچک نشمارید؛ زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله وقت وفات فرمود: کسی که نماز را سبک شمارد و کسی که شراب بخورد از من نیست و بر حوض کوثر، بر ما وارد نخواهند شد.»

از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که در وقت وفات فرمود:

«شفاعت ما نمی رسد به کسی که نماز را سبک شمارد.»

در «کافی» و «تهذیب»، از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که رسول

ص: ۶۱

خدا فرمود:

«شیطان پیوسته از مؤمن ترسان و هراسان است، تا وقتی که بر نمازهای خود محافظت دارد. ولی هنگامی که نماز را ضایع کرد، شیطان بر او جرأت پیدا می کند و او را وارد گناهان بزرگ می نماید.»

در کتاب «بحار» و «مستدرک»، از سیّد ابن طاووس در کتاب «فلاح السائل»، از فاطمه زهرا علیهاالسلام نقل است که از پدر بزرگوارش سؤال کرد:

«کسی که نماز را سبک شمارد چه مؤاخذه و عذابی خواهد داشت؟»

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«فاطمه، هر کس به نماز خود استخفاف کند، خداوند او را به ۱۵ بلا مبتلا سازد: ۶ تا در دنیا، ۳ تا در وقت مرگ، ۳ تا در قبر و ۳ تا در روز قیامت.

امّا آن ۶ تا که در دنیا به آن مبتلا می شود:

برکت از عمر و روزی او برداشته شود، سیمای خوبان از او گرفته شود، اجر و ثواب برای اعمال او نباشد، دعای خودش و دعای دیگران درباره او مستجاب نشود.

امّا آن ۳ تا که در وقت مرگ به آن مبتلا شود:

ذلیل و خوار و گرسنه و تشنه می میرد؛ و اگر تمام نهرهای دنیا را به خورد او دهند، سیراب نشود.

آن ۳ تا که در قبر به آن مبتلا شود:

قبر بر او تنگ و تاریک شود و فرشته عذاب بر او مسلّط شود که او را در شکنجه و اضطراب دراندازد.

امّا آن ۳ تا که در قیامت به آن مبتلا شود:

ملکی او را به رو به زمین کشاند و خلایق بر او نظر کنند، حساب او سخت شود، خدا نظر لطف به او نفرماید و او را پاکیزه نکند و عذابی دردناک نصیب او گردد.»

ص: ۶۲

از این روایات، شدّت حرمت تضییع نماز و استخفاف به آن معلوم می شود.

علاّمه متبحر، حاج شیخ جعفر شوشتری، در «منهج الرشاد»: ۵۷، فرموده است:

بدان که سبک برداشتن نماز بر چند قسم است:

اوّل آنکه آن را چیزی نداند؛ و این باعث کفر است.

دوم آنکه آن را ترک کند.

سوم آنکه مسائل آن را درست نکند و در فکر صحّت و بطلان آن نباشد!

چهارم آنکه در بند وقت آن نباشد.

پنجم آنکه نماز قضا به ذمّه او باشد و در صدد به جا آوردن آن نباشد و سال به سال تأخیر بیندازد، تا آنکه مقداری از عمر او بگذرد و هنوز در ذمّه او باشد. ظاهر این است که، بر فرض قول به اینکه وقت قضا موسّع است، توسعه زمان آن چندان نیست که به حدّ تهاون و سهل انگاری برسد.

فصل سوم فضیلت و شرافت نماز

ذات مقدّس پروردگار می فرماید:

«وَ أَقِمِ الصَّلوهَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفا مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ»(۱).

نماز را دو طرف روز و شب اقامه کن؛ به درستی که حسنات گناهان را از بین می برد.

در تفسیر «برهان» ذیل این آیه شریفه، روایاتی از «کافی» و غیر آن نقل شده که مفاد آنها این است:

نمازهای پنج گانه یومیّه حسناتی است که گناهان ما بین نمازها را از بین می برد و پاک می کند؛ یعنی نماز ظهر کفاره گناهان از صبح تا ظهر، نماز عصر کفاره گناهان مابین ظهر و عصر و نماز مغرب کفاره گناهان مابین عصر و مغرب است. این نمازها به منزله نهر جاری بر در

۱- هود: ۱۱۴

ص: ۶۳

خانه شخص است؛ پس همان طوری که اگر شخص بدن خود را هر شبانه روز پنج مرتبه میان آب بشوید، کثافتی بر او باقی نخواهد ماند، بدین منوال، نماز پلیدیهای گناه را محو می نماید.

در کتاب «کافی»، به سند صحیح، از معاویه بن وهب نقل شده که گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: بهترین چیزی که بندگان به سبب آن مقرّب درگاه الهی می شوند چیست؟

فرمود:

«بعد از معرفت، چیزی را از نماز بهتر نمی دانم. آیا نمی بینی که بنده صالح، عیسی علیه السلام فرمود:

«وَ أَوْصانِی بِالصَّلوهِ وَ الزَّکوهِ مادُمْتُ حَیّا»(۱)؟ خداوند مرا به نماز و زکات وصیّت فرمود، مادامی که زنده باشم.

به سند صحیح دیگر، از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«محبوب ترین اعمال نزد خدای عزّ و جلّ نماز است؛ و این نماز آخر وصیت انبیاست.»

در جای دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

وقتی که بنده مشغول نماز شود، رحمت بر او از طرف آسمان نازل گردد و ملائکه اطراف او را می گیرند و ملکی او را ندا می کند: اگر این نمازخوان بداند چه ثوابها در نماز برای او هست، از نماز منصرف نخواهد شد.»

در روایت دیگر، امام باقر علیه السلام فرمود که رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هنگامی که بنده مؤمن مشغول نماز شود، خداوند به او نظر لطف فرماید تا آنکه نمازش را تمام کند؛ و رحمت، از بالای سرش تا افق آسمان، او را فرا گیرد و ملائکه نیز اطراف او را تا افق آسمان بگیرند و خدا ملکی به او موکّل گرداند که به او گوید: ای نمازخوان! اگر بدانی چه کسی به تو نظر دارد و با که راز و نیاز می کنی، متوجّه غیر نخواهی شد و از جای خود دور

۱- مریم: ۳۱

ص: ۶۴

نگردی.»

در جای دیگر، امام صادق علیه السلام از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل فرمودند: «مَثَل نماز مثل عمود خیمه است؛ وقتی که پابرجا باشد، ریسمان و میخها و پرده نفعی دارد. ولی اگر عمود شکست؛ طناب و میخها و پرده نفعی ندارد.»

در روایت صحیح، امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر که خداوند از او یک نماز قبول کند، او را عذاب نفرماید؛ و هر کس از او یک حسنه قبول فرماید، عذابش نکند.»

در جای دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که دو رکعت نماز بخواند و آنچه را در نماز می گوید بداند، نماز را تمام کند و حال آنکه بین او و خدا گناهی باقی نباشد.»

تمام این روایات را در «کافی» نقل کرده اند.

نیز در کتاب «کافی و تهذیب»، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«یک نماز واجب از بیست حج بهتر و یک حج از خانه ای مملوّ از طلا که صدقه دهند بهتر است.»

در «تهذیب»، از یونس بن یعقوب نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود:

«حج از دنیا و آنچه در دنیاست بهتر است؛ و نماز واجب از هزار حج افضل باشد.»(۱)

در کتاب «من لایحضره الفقیه»، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«اطاعت خدا خدمت اوست در زمین؛ و بهترینِ خدمتها خواندن نماز است.»

باز، ایشان فرمود:

۱- به گمان حقیر، این اختلاف شاید به جهت اختلاف نمازها و درجات نمازگزاران باشد.

ص: ۶۵

«اوّل چیزی که در مورد آن به حساب بنده رسیدگی می کنند نماز است. اگر قبول شد، سایر اعمال قبول می شود؛ و اگر رد شد، سایر اعمال رد می شود.»

در «بحار» از کتاب «علل» صدوق، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود:

«وقتی که انسان در نماز باشد، کالبد او و آنچه با او و اطراف اوست تسبیح می گوید.»

در کتاب «وسائل» از کتاب «مجالس» شیخ طوسی، از زریق نقل گردیده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدام یک از اعمال، بعد از معرفت، افضل است؟

فرمود:

«بعد از معرفت، چیزی معادل نماز نباشد؛ بعد از معرفت و نماز، چیزی مثل زکات؛ بعد از اینها، چیزی مثل روزه؛ و بعد از اینها، چیزی مانند حج نخواهد بود. راهنمای احکام اینها و خاتمه آن معرفت ماست؛ و بعد از اینها، چیزی مانند احسان به برادران دینی و مواسات با آنان به دادن درهم و دینار نیست.»

ایشان در ادامه فرمود:

«نماز واجب، نزد خدا، با هزار حجّ و عمره مقبول معادل است و حج، نزد خدا، از خانه مملوّ از طلا بهتر باشد؛ بلکه از یک دنیا مملوّ از طلا و نقره که در راه خداوند انفاق کنند.»

در کتاب «مستدرک»، از شهید ثانی در کتاب «اسرار الصلاه»، از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«هرگاه بنده مؤمن نماز بخواند و میل و قلب او به سوی خدا باشد، از نماز منصرف شود؛ حال آنکه از گناهان پاک شود، مانند روزی که از مادر متولّد شده است.»

روایات در مدح و شرافت نماز زیاد است. هر کس تمام آن را خواهد، به کتاب «وسائل» و «مستدرک» و «بحار» مراجعه کند. بنده خود بسیاری از آن روایات را در کتاب «ابواب رحمت» ذکر کرده ام.

ص: ۶۶

همین طور در آن کتاب، تفصیل بیان فضیلت و شرافت تمام اجزای نماز، از اوّل وضو و غسل تا آخر نماز آمده؛ هر که خواهد، مراجعه کند.

گفتنی است که نماز عبادت پروردگار است، باید خالص برای خدا باشد و نباید احدی را در عبادت پروردگار شریک سازند؛ زیرا در روایات آمده است که خداوند می فرماید:

«من بهترین شریکم؛ هر کس غیر مرا با من شریک قرار دهد، تمام عملش را به آن شریک واگذار می کنم و هیچ نمی خواهم.»

ولی روز قیامت به او می گویند: اجر و ثواب خود را از مردم درخواست کن؛ و او را در روز قیامت به چهار نام می خوانند: ای فاجر! ای کافر! ای غادر اهل مکر! ای خاسر زیان کار! عمل تو محو شده و اجر تو باطل گردیده، ثواب خود را از آن کس که برای او عمل کردی بگیر.»

روایات در مذمّت ریا زیاد است و آن مفسد عبادت است؛ چه در اجزای واجب نماز باشد و چه در اجزای مستحبّ آن، در اوصاف نماز باشد، در ابتدا باشد یا در اثنا.

فصل چهارم فضیلت حضور قلب

حضور قلب در نماز به منزله روح و صورت نماز به منزله جسم است. پس اگر حضور قلب در تمام نماز بود، تمام آن قبول شود و اگر در نصف بود، نصف آن و اگر در ثلث بود، همان قبول خواهد شد. آنچه را حضور قلب داشته، قبول می کنند و باقی رد می شود؛ و اگر در تمام نماز غفلت داشت و قلب او مشغول چیز دیگری بود؛ نماز او پیچیده و به صورتش زده خواهد شد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که دو رکعت نماز بخواند و آنچه را می گوید بفهمد، نماز را تمام کند و حال آنکه گناهی بر او باقی نباشد و تمام آمرزیده گردد.»

فصل پنجم وصف تمام نماز

ص: ۶۷

در اینجا، به ذکر صحیحه حَمّاد اکتفا می شود که در کتاب شریف «کافی» اینچنین نقل شده است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«حمّاد، می توانی نماز خوبی بخوانی؟»

عرض کرد: آری، من کتاب حریز را که درباره نماز نوشته از حفظ دارم.

فرمود:

«برخیز، نمازبخوان.»

پس نمازی خواندم. امام علیه السلام فرمود:

«چقدر زشت است که شخصی شصت یا هفتاد سال بر او بگذرد و یک نماز تامّ کامل نخوانده باشد!»

حمّاد می گوید: من پیش خودم احساس خواری کردم. پس عرض کردم: شما نماز را به من بیاموزید.

امام صادق علیه السلام روی به قبله با قدّ راست ایستاد، هر دو دست به ران خود گذاشته انگشتان را به هم چسبانید، پاها را نزدیک یکدیگر قرار داد طوری که گویا بین آنها به اندازه سه انگشتِ باز فاصله بود و انگشتان پاها را به سوی قبله گرفت و هیچ از قبله منحرف نبود. آن گاه، با خشوع فرمود:

«اللّه اکبر!»

پس سوره حمد و «قل هواللّه اَحد» را قرائت فرمود، سپس به اندازه نفس کشیدنی صبر نمود و دستها را محاذی صورت گرفته ایستاده تکبیر فرمود. بعد به رکوع رفت و کف دستها را بر دو زانو گذاشت ؛ در حالی که انگشتان باز بود، دو زانو را طرف عقب زده و پشت مبارک را راست قرار داده بود به طوری که اگر یک قطره آب یا روغن به پشت حضرت ریخته می شد، به یک طرف نمی رفت گردن مبارک را کشیده و چشمان را بر هم گذاشته بود و با تأمّل و تأنّی، سه مرتبه فرمود:

ص: ۶۸

«سُبْحانَ رَبِّیَ الْعظیمِ و بِحَمْدِهِ.»

آن گاه، قد راست نمود و چون آرام شد، فرمود:

«سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ؛»

و در حال قیام، دستها را مقابل صورت گرفت و تکبیر گفت. سپس، سجده کرد انگشتان ایشان به یکدیگر چسبیده، مقابل زانو بود و صورت به زمین گذاشت و سه مرتبه فرمود:

«سُبْحانَ رَبِّیَ الأعلی وَ بِحَمْدِهِ.»

ایشان به هشت موضع سجده نمود دو کف دست، دو زانو، دو انگشت بزرگ پاها، پیشانی و بینی؛ و فرمود:

«گذاشتن هفت موضع واجب و گذاشتن بینی بر زمین مستحبّ است.»

پس، سر از سجده بلند کرد. وقتی که راست نشست، تکبیر فرمود، آن گاه، به طرف چپ نشسته پشت پای راست را به کف پای چپ قرار داد و فرمود:

«أَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَ أَتوبُ إلَیْهِ.»

بعد، در حال نشسته، تکبیر گفت و سجده دوم را مثل اوّلی انجام داد. در حال رکوع و سجود، هیچ عضوی از بدن مبارک را بر عضو دیگر نگذاشته و بازوها را باز نموده بود. در حال سجود، ذراع = ساعد دستها را بر زمین نگذاشت در حال تشهّد، انگشتان دستها به هم چسبیده بود. بعد از تشهّد، سلام داد و فرمود:

«حمّاد، این گونه نماز بخوان.»

این روایت را شیخ طوسی در کتاب شریف «تهذیب» و شیخ صدوق در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه» به اسانید صحیح، از حمّاد نقل کرده اند. در کتاب «وسائل» و غیره، این روایت را از اینان و دیگران نقل فرموده اند.

فصل ششم آداب دیگر نماز

از آدابی که برای نماز در روایات آمده غیر از آنچه در صحیحه حمّاد آمد نکات ذیل استفاده می شود که سزاوار است

ص: ۶۹

نمازگزار آنها را رعایت کند:

۱ در حال قیام، سر شانه ها را پایین انداخته بلند نکند و به موضع سجود نگاه کند.

۲ پشت را راست کند و گردن را بکشاند.

۳ سنگینی بدن را بر هر دو پا قرار دهد و به یک طرف تکیه نکند.

۴ با خضوع و خشوع، مانند بنده ذلیل باشد.

۵ هنگام رکوع، اوّل دست راست را بر زانوی راست و بعد دست چپ را بر زانوی چپ گذارد و به زمین بین پاها نظر کند. فاصله دو پا به اندازه یک وجب باشد و گردن و سر مطابق پشت باشد؛ نه بالا اندازد و نه پایین.

۶ هنگامی که می خواهد به سجده رود، دستها را بلند کند و تکبیر گوید و سپس به سجده رود؛ اوّل دستها را بر زمین گذارد، بعد زانوها را؛ ولی هنگام حرکت به قیام، اوّل زانوها را از زمین بلند کند، سپس دستها را. در سجده، تمام پیشانی را بر زمین گذارد و دو زراع دست را بر زمین و زانو نگذارد.

۷ در حال تشهّد و نشستن بعد از سجده اوّل و دوم، دستها بر رانها و انگشتان به هم چسبیده، طرف چپ بنشیند و پشت را راست قرار دهد.

۸ مسواک کردن را که مستحبّ مؤکّد است به خصوص هنگام وضو و نماز فراموش نکند.

در کتاب «کافی» به سند حسن(۱)، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«دو رکعت نماز با مسواک افضل است از هفتاد رکعت بدون مسواک.»

این روایت را دیگران نیز نقل فرموده اند.

۹ شانه کردن ریش، وقت نماز.

۱- حسن: نیکو؛ در اینجا، از اصطلاحات علم رجال و حدیث شناسی است.

ص: ۷۰

۱۰ نماز خوانـدن در حالی که عطر و بوی خوش اسـتعمال کرده باشـد؛ که نماز با آن افضل است از هفتاد نماز بـدون آن، چنان که امام صادق علیه السلام فرموده و شیخ کلینی و صدوق آن را نقل کرده اند.

۱۱ نماز خواندن با عمامه؛ که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«دو رکعت نماز با عمامه از چهار رکعت بدون عمامه بهتر است.»

این روایت از «مکارم الاخلاق» نقل شده است.

۱۲ نماز خواندن با انگشتر عقیق؛ که امام صادق علیه السلام فرمود:

«دو رکعت نماز با عقیق معادل هزار رکعت نماز بدون آن است.»

این روایت را در «وسائل» از کتاب «عُدّه الداعی» نقل فرموده اند.

۱۳ نماز خواندن در مسجد.

در کتاب «وسائل»، از شیخ صدوق در کتاب «عقاب الاعمال»، از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«کسـی که به سوی مسـجدی رود، به هر قدمی که برمی دارد تا زمانی که برمی گردد، ده حسـنه برای او نوشـته و ده گناه از او محو شود و ده درجه برای او بلند گردد.»

نیز، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«نماز فرادای در مسجد ۲۴ نماز محسوب می شود.»

روایات، درباره تأکید بر نماز خواندن در مسجد، به راستی زیاد است.

۱۴ نماز خواندن با جزع یمانی(۱)؛ که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«نماز با جزع معادل هفتاد نماز بدون آن است؛ تسبیح و استغفار می کند و ثوابش برای صاحب آن است.»

این روایت در کتاب «وسائل»، از صدوق در «عیون اخبارالرضا علیه السلام » نقل شده و در «ابواب رحمت» نیز مذکور است.

۱- جِزع یَمانی: مهره یمانی، نوعی از عقیق که با خطوط حلقوی و رنگارنگ شناخته می شود.

ص: ۷۱

فصل هفتم فضیلت تعقیب و اقسام آن

۱ سه مرتبه «اللّهُ أَکْبَرُ» گوید.

۲ تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام را فراموش نکند؛ که مفاد روایت «کافی» و «تهذیب» درباره آن این است:

هر کسی تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام را بعد از نماز واجب بگوید، پیش از آنکه از جای خود حرکت کند، خدا گناهان او را بیامرزد.

البتّه، بهتر است که اوّلِ آن «اللّهُ أَکْبَرُ» بگوید.(۱)

در روایت دیگر، آمده است که اگر بعد از تسبیح «لا اِلهِ اِلاَّ اللّه» بگوید، خدا او را بیامرزد.

آورده اند: کسی که بر آن مداومت کند شقی = بدبخت نخواهد شد.

نیز، روایت است که عبادت نکرده اند پروردگار را به چیزی که بهتر از آن باشد.

امام علیه السلام فرمود:

«تسبیح حضرت زهرا[علیهاالسلام]، بعد از هر نمازی، از هزار رکعت نماز در هر روز بهتر است.»

۳ بعد از هر نماز، بهشت و حورالعین را از خدا درخواست کند و از آتش به او پناه برد؛ که در چند روایت مذکور در «وسائل» و غیره به آن امر و ترغیب شده است.

۴ آیه الکرسی بخواند که هیچ گزنده ای به او ضرر نرساند و گویا در رکاب پیغمبران در راه خدا جهاد کرده تا آنکه شهید شده است و نمازش قبول و در امان خدا باشد؛ چنان که در روایات فرموده اند.

۵ ده مرتبه بگوید:

«أَشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاَّ اللّهُ، وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، إلها

۱- یعنی ترتیب رایج این ذکر را رعایت کند، نه ترتیب معکوس آن را که عبارت است از تسبیح و تحمید و تکبیر.

ص: ۷۲

واحِدا أحَدا صَمَدا، لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَهً وَلا وَلَدا.»

این ذکر ثواب بی اندازه دارد. تفصیل آن با مدارکش در «ابواب رحمت» مذکور است و به زودی در همین کتاب بیاید.

۶ سوره «قل هواللّه» را بخواند که خدا برای او خیر دنیا و آخرت را جمع فرماید و پدر و مادر او را بیامرزد؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرموده است.

۷ سی مرتبه بگوید:

«سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا إلهَ إلاَّ اللّهُ وَاللّهُ أکْبَرُ.»

به برکت این ذکر، از خرابی خانه و غرق شدن و سوختن و افتادن در چاه و حیوانات درنده و مرگ بد و سایر بلاها ایمن باشد؛ چنان که امام علیه السلام فرموده است.

۸ بعد از نماز صبح و مغرب، هفت مرتبه بگوید:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إلاّ بِاللّهِ الْعَلِیّ الْعَظیمِ؛»

که خدا ۷۰ نوع بلا را که کوچک ترینِ آنها باد و پیسی و دیوانگی و جذام باشد دفع فرماید و اگر شقی باشد، سعادتمند شود؛ چنان که در روایات «کافی» فرموده اند.

۹ بعد از نماز صبح، ۷۰ مرتبه استغفار کند تا خدا او را بیامرزد.

۱۰ بعد از نماز عصر، ۷۷ مرتبه استغفار کند. در بعضی روایات رقم ۷۰ را ذکر فرموده اند که موجب می شود گناهان شخص آمرزیده شود.

فصل هشتم فضیلت نماز جماعت

در چند روایت، وارد شده که نماز جماعت برابر ۲۵ نماز فراداست و در روایتی هم این رقم به ۲۷ رسیده است.

در کتاب «تهذیب»، نقل شده است که راوی از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد: نماز واجب فرادی در مسجد کوفه افضل است، یا نماز

ص: ۷۳

جماعت؟ حضرت فرمود:

«نماز با جماعت افضل است.»

در چند روایت، که در «وسائل» از شیخ کلینی و شیخ طوسی و شیخ صدوق و دیگران نقل شده، آمده است که نماز در مسجد کوفه معادل ۱۰۰۰ نماز است.

در روایتی، فرموده اند: نماز واجب معادل ۱۰۰۰ نماز و نماز نافله معادل ۵۰۰ نماز است.

در روایت دیگر، نماز واجب در مسجد کوفه معادل یک حجّ مقبول و نافله معادل عمره مقبول ارزیابی شده است.

در کتاب «من لایحضره الفقیه»، در حدیث مَناهی آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که برای نماز جماعت به مسجد رود، برای او به هر قدمی ۷۰/۰۰۰ حسنه و ۷۰/۰۰۰ درجه خواهد بود؛ و اگر در این حالت بمیرد، خداوند ۷۰/۰۰۰ ملک را بفرستد که در قبر از او عیادت کنند و او را بشارت دهند و انیس او باشند و برای او تا روز قیامت درخواست آمرزش کنند.»

در کتاب «تحف العقول»، از حضرت رضا علیه السلام نقل است که در حدیث بیان احکام شریعت فرمودند:

«فضیلت نماز جماعت بر فرادی، به هر رکعتی، ۲۰۰۰ رکعت خواهد بود.»

در آن حدیث مفصّلی که حاکی است جماعتی از یهود خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدند و داناترین آنان مسائلی از آن حضرت سؤال کرد، آورده اند که وی از نماز جماعت و فضیلت آن نیز پرسید.

حضرت فرمود:

«اما جماعت؛ صفهای امّت من مثل صفوف ملائکه است. یک رکعت در جماعت ۲۴ رکعت محسوب می شود و هر رکعتی نزد خداوند از عبادت ۴۰ سال بهتر است... . مؤمنی به سوی جماعت قدم برندارد مگر آنکه خداوند از او مراحل ترسناک

ص: ۷۴

قیامت را تخفیف دهد؛ و فرمان می رسد که او را به بهشت برند.»

این حدیث در «بحارالانوار» از «خصال» و «مجالس» صدوق نقل شده و در کتاب «وسائل» نیز آمده است.

شهید اوّل در کتاب «ذکری» آورده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که چهل روز نمازش را با جماعت بخواند و تکبیر اوّل را درک کند، برای او برات بیزاری از آتش و از نفاق نویسند.»

نیز، از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«کسی که به عالِم دانشمند اقتدا کند، گویا به پیغمبر صلی الله علیه و آله اقتدا کرده است.»

این حدیث را در «وسائل» از شهید نقل کرده اند.

در «بحارالانوار» هم، از رساله «نفلیه»ی شهید، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«نمازی که اقتدای به عالم شود مثل ۱۰۰۰ رکعت است.»

شهید دوم، که از ارکان علم و فقه اسلامی است، در کتاب خود که شرح بر «لمعه»ی شهید اوّل است فرموده:

یک نماز جماعت با غیر عالم معادل ۲۵ یا ۲۷ نماز فراداست؛ و یک نماز جماعت با عالم معادل ۱۰۰۰ نماز است. اگر این جماعت در مسجد باشد، ثواب مضاعف می شود به اندازه مضروب عدد مسجد در عدد جماعت؛ پس در مسجد جامع با غیر عالم ۲۷۰۰ نماز و با عالم ۱۰۰/۰۰۰ نماز محسوب می شود.

همچنین، روایت شده که این حساب هنگامی است که مأموم یکی باشد؛ پس اگر متعدد باشد، حاصل ضرب عدد گذشته در عدد جماعت ضرب خواهد شد تا وقتی که عدد افراد جماعت به ده نفر رسند. چون به ده رسیدند، حساب آن را احدی غیر از ذات مقدّس پروردگار نتواند احصا کند.

نظر مبارک شهید در این مورد به آن روایتی است که خودش از کتاب «امام و مأموم»، تألیف شیخ بزرگوار ابو محمّد جعفر بن احمد قمّی(۱) به اسناد خود از ابی سعید خدری، از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل کرده

۱- علّامه نوری، در مستدرک ۳/۳۰۸، عظمت و جلالت و وثاقت این بزرگوار را بیان فرموده و از عالم جلیل کراجکی نقل کرده که او ۱۲۰ کتاب در قم تصنیف فرموده است.

ص: ۷۵

است:

جبرئیل با ۷۰/۰۰۰ ملک، بعد از نماز ظهر، بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد: محمّد، پروردگارت به تو سلام می رساند و دو هدیه به سوی تو فرستاده که برای هیچ پیغمبری نفرستاده است.

فرمود: «چیست؟»

عرض کرد: نماز وِتر و نماز پنج گانه با جماعت.

فرمود: «جبرئیل! ثواب آن چه باشد؟»

عرض کرد: اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب ۱۵۰ نماز دارد. اگر ۲ نفر اقتدا کردند که جمعا ۳ نفر شوند، برای هر یک، به هر رکعتی ۶۰۰ نماز نوشته شود. اگر ۴ نفر شدند، برای هر یک، به هر رکعتی ۱۲۰۰ نماز نوشته شود. اگر ۵ نفر شدند، برای هر یک، به هر رکعتی ۲۴۰۰ نماز نوشته گردد. اگر ۶ نفر شدند، برای هر یک، به ازای هر رکعت ۴۸۰۰ نماز نوشته شود. اگر ۷ نفر شدند، برای هر یک، به هر رکعتی ۹۶۰۰ نماز نوشته شود. اگر ۸ نفر بودند، برای هر یک، به هر رکعتی ۱۹۲۰۰ نماز نوشته گردد. اگر ۹ نفر شدند، برای هر یک، به هر رکعتی ۳۶۴۰۰ نماز نوشته شود. اگر ۱۰ نفر شدند، برای هر یک، به هر رکعتی ۷۲۸۰۰ نماز نوشته گردد. اگر از ۱۰ نفر گذشتند، اگر تمام آسمانها مرکّب شود و درختان قلم گردد و جنّ و انس با ملائکه نویسنده شوند، نتوانند ثواب یک رکعت را بنویسند.

محمّد، یک تکبیر که مؤمن با امام دریابد بهتر است از ۶۰/۰۰۰ حجّ و عمره و بهتر است از ۷۰/۰۰۰ برابر دنیا و آنچه در دنیاست. یک رکعت نماز مؤمن با امام بهتر است از ۱۰۰/۰۰۰ دینار که آن را به مساکین صدقه دهد؛ و یک سجده مؤمن با امام،

ص: ۷۶

در جماعت، از آزاد کردن صد بنده بهتر است.

فصل نهم نماز وسطی

ذات مقدّس پروردگار در قرآن مجید می فرماید:

«حافِظُوا عَلَى الصَّلَوتِ وَالصَّلوهِ الْوُسْطى»(۱).

بر نمازها و نماز وسطی محافظت کنید.

از این آیه، شرافت و فضیلت نماز وسطی استفاده می شود؛ چه، به تنهایی در قبال نمازهای دیگر واقع شده است.

در کتاب «وسائل»، ۶ روایت نقل شده با این مفاد که نماز وسطی نماز ظهر است.

در این مورد، امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی فرمود:

«آن نماز جمعه است، در روز جمعه؛ و نماز ظهر است در سایر روزها.»

در روایت دیگر، نماز وسطی همان نماز ظهر دانسته شده؛ و آن اوّل نمازی است که خداوند بر پیغمبرش نازل فرموده است.

فصل دهم وظیفه پدر و مادر نسبت به اولاد، درباره نماز

از روایات کتاب «وسائل» ظاهر می شود که بچه را در سنّ شش یا هفت سالگی باید به نماز وادار کرد.

از جمله، از امام هشتم علیه السلام سؤال کردند: آیا شخص می تواند فرزند خود را که نماز نمی خواند مجبور به نماز کند؟

حضرت فرمود: «سنّ پسر چقدر شده؟»

عرض شد: هشت سال بر او گذشته است.

حضرت از روی تعجّب و انکار فرمود: «سبحان اللّه! نماز را ترک می کند.»

عرض کردند: ترک نماز او در وقت مرض است.

حضرت فرمود: «نماز بخواند ؛ هر طوری که قدرت دارد.»

در روایت دیگر، امام علیه السلام فرمود:

۱- بقره: ۲۳۸

ص: ۷۷

«چون نُه سال پسر تمام شد، باید نماز بخواند؛ و اگر اطاعت نکرد، او را برای نماز بزنند. چون وضو و نماز را یاد گرفت، خدا پدر و مادر او را بیامرزد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام ، در آن روایتی که چهارصد مطلب دینی را در یک مجلس تعلیم نمودند، فرمودند:

«نماز را به بچه های خود بیاموزید؛ و چون به سنّ هشت سال رسند، آنها را برای نماز مؤاخذه کنید.»

فصل یازدهم فضیلت اوّل وقت

در چند روایت، وارد شده که اوّل وقت افضل تمام ساعات وقت است.

در کتاب «کافی»، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«فضیلت اوّل وقت بر آخرش مثل فضیلت عالم آخرت است بر دنیا.»

این روایت را صدوق و شیخ طوسی و دیگران نیز نقل فرموده اند.

در «کافی»، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«فضیلت اوّل وقت بر آخرش، برای شخص، از اولاد و اموالش بهتر است.»

این روایت را شیخ و صدوق و حمیری نقل فرموده اند.

در «مستدرک الوسائل» هم این روایت آمده است که آنچه از ثواب اوّل وقت از او فوت شده از اموال و اولادش بهتر بوده است.

فصل دوازدهم عدد فرایض و نوافل

نماز واجب یومیه ۱۷ رکعت و نافله ۳۴ رکعت است.

خواندنِ ۸ رکعت نافله نماز ظهر، قبل از نماز ظهر، افضل است؛ و همین طور، ۸ رکعت نافله عصر، قبل از نماز عصر.

این ۱۶ رکعت را، از اوّل آفتاب تا غروب، هر وقت بخوانند جایز است؛ چنان که بیان صریح روایات است.

امام صادق علیه السلام در روایت «کافی» فرموده اند:

ص: ۷۸

«بدان که نافله به منزله هدیه است؛ هرگاه انجام دادی، قبول می شود.»

چهار رکعت نافله مغرب نیز بعد از نماز مغرب افضل است. دو رکعت نافله عشاء را امام باقر علیه السلام نشسته می خواند و امام صادق علیه السلام یک رکعت ایستاده. هر دو صحیح است؛ و دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده محسوب می شود. یازده رکعت نافله شب هشت رکعت نافله شب و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر در هر وقت شب جایز است گرچه، بعد از نصب شب، افضل است و به هر کیفیّتی که خواند، مانعی ندارد.

افضل آن است که در قنوت رکعت وتر ۷۰ مرتبه استغفار کنند. بهتر از آن نیز ۷۰ مرتبه «أَسْتَغْفِرُ اللّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» گفتن است و ۷ مرتبه «هذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ» و ۳۰۰ مرتبه «اَلْعَفْوَ» گفتن؛ و اینکه برای ۴۰ مؤمن دعا کنند. به هر یک از این دستورها عمل کنند، باکی نیست و پس و پیش کردن آنها نیز مانعی ندارد.

سرانجام، دو رکعت نافله صبح را قبل از فریضه صبح می خوانند و جایز است که آن را به نافله شب متصل کنند.

فصل سیزدهم اعمال هر روز

ما در اینجا به ذکر چند عمل اکتفا می کنیم:

۱ در کتاب «کافی»، فصل مربوط به موضوع دعا، به سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«کسی که هر روز ده مرتبه بگوید:

أَشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، إِلها واحِدا أَحَدا صَمَدا، لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَهً وَلا وَلَدا،

خداوند متعال برای او ۴۵/۰۰۰ حسنه بنویسد و ۴۵/۰۰۰ گناه او را محو فرماید و ۴۵/۰۰۰ درجه برای او بلند فرماید.»

شیخ کلینی فرموده که در روایتی وارده شده است:

این اذکار امان و حرزی است که او را از شرّ شیطان و سلطان و گناهان کبیره نگه می دارد.

ص: ۷۹

این حـدیث را صـدوق در «ثواب الاعمـال» با زیادتی نقل فرموده و در کتاب «توحیـد» نیز آورده است. این حـدیث، با بیان اختلاف مختصر نسخه ها و بیان مدارک آن، در «ابواب رحمت» نیز مذکور است.

۲ شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«کسی که در هر روز ۱۰۰ مرتبه" لا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ إلاّ بِاللّهِ "بگوید، خدا ۷۰ نوع بلیّه را از او برطرف فرماید.»

۳ همو از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«کسی که هر روز ۳۰ مرتبه خدا را تسبیح گوید، خدا ۷۰ نوع بلا را که کمترین آن فقر است از او دور فرماید.»

۴ هر روز، ۱۰ مرتبه بگوید:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إلاّ بِاللّهِ العَلِیّ العَظیمِ؛»

که شیخ کفعمی از پیغمبر صلی الله علیه و آله ثواب زیادی برای آن نقل فرموده و سزوار است که ترک نشود.

فصل چهاردهم کسانی که نماز آنان قبول نیست

شیخ صدوق و دیگران از امام صادق علیه السلام از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود:

«هشت طایفه نماز آنان قبول نیست:

بنده ای که فرار کرده، تا زمانی که به نزد آقای خود برگردد؛

زن ناشزه = زن نافرمان در برابر شوهر که شوهر بر او غضبناک باشد؛

کسی که زکات مال نمی دهد؛

ترک کننده وضو به معنای کسی که پاکیزگی لباس و بدن و آداب وضوی نماز را رعایت نمی کند؛

دختری که به حدّ بلوغ رسد و بدون خِمار = مقنعه نماز بخواند؛

امام جماعتی که نماز جماعت بخواند و مردم از او کراهت

ص: ۸۰

دارند؛

سکران = مست؛ و زنین.»

عرض کردند: زنین کیست؟

حضرت فرمود:

«زنین کسی است که نیازمند دفع بول و غایط است، ولی این پا و آن پا می کند. پس این هشت طایفه نماز آنان قبول نیست.»

از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«چهار طایفه اند که نماز آنان قبول نیست:

پیشوای ظالم، امام جماعتی که از روی کراهت با او نماز بخوانند، بنده ای که بدون ضرورت از آقای خود فرار کرده و زنی که از خانه شوهر بدون اذن بیرون می رود.»

در روایت دیگر، آمده است که حضرت فرمود:

«دیگر آن زنی که بخوابد و شوهر بر او غضبناک باشد.»

در چند روایت، مذکور است نماز کسی که شراب بخورد تا چهل روز قبول نیست؛ مگر آنکه وقتی بِهوش است، توبه کند. ولی به توبه شخص، در حالی که مست و لایعقل است، اعتنا نمی شود.

از جمله موانع قبول، عُجب، ندادن حقوق واجب به صاحبان آن، حسد، تکبر، غیبت و خوردن مال حرام است؛ بلکه باید از تمام فسق و فجور دوری کنند تا نماز بهتر قبول گردد.

خاتمه: چند قاعده درباره مسائل شکّ و سهو در نماز

در اینجا، مسائلی ذکر می شود که بیشتر مورد ابتلای عموم برادران ایمانی باشد و فروع مورد اختلاف که به ندرت پیش می آید ذکر نمی شود.

اشتباهات نمازگزار بر دو قسم است:

اوّل می داند چیزی در نماز زیاد یا کم شده است.

دوم نمی داند؛ لیکن شک دارد.

امّا قِسم اوّل نیز دو قسمت می شود: اوّل آنکه بداند در نماز

ص: ۸۱

چیزی را سهوا زیاد کرده، قسمت دوم آنکه بداند سهوا از اجزای نماز کم کرده است.

قسمت اوّل آنکه یقین داشته باشد که در نماز واجب سهوا چیزی را زیاد کرده؛ پس اگر آنچه زیاد شده رکن است مثلًا تکبیره الاحرام یا رکوع یا دو سجده ای که در یک رکعت باشد، نماز باطل است.

حکم مزبور یک استثنا دارد: آنکه شخصی در جماعت باشد و رکوع و سجودی به قصد متابعت زیاد کند؛ در این صورت، به تفصیلی که در باب جماعت مذکور است، نماز او باطل نیست. ولی اگر آن جزو زاید رکن نیست، نماز صحیح است؛ مثلًا، زیادی قرائت و یک سجده و تشهد و سلام و قنوت موجب بطلان نمی شود.

قسمت دوم آنکه چیزی از اجزای واجب نماز را سهوا ترک کرده؛ پس اگر در محلّ است یعنی داخل رکن بعد از آن نشده، برگردد و آن را انجام دهد چه رکن باشد، چه غیر رکن و بعدا اجزای دنبال آن را اعاده کند تا ترتیب درست شود. ولی اگر در محل نیست یعنی داخل رکن شده، نمی تواند برگردد. در این هنگام، اگر آنچه فراموش شده رکن باشد، نماز باطل و در غیر این صورت، صحیح است.

توضیح این اجمال آن است که چون کلام در نماز است و بدون تکبیره الاحرام شخص وارد نماز نمی شود، میزان بقای محل وارد نشدن در رکوع و سجود است. پس اگر حمد را فراموش کرد و هنوز وارد رکوع نشده، برگردد و حمد را و بعد سوره را بخواند تا ترتیب درست گردد. اگر یک آیه از حمد را فراموش کرده، برگردد و آن آیه و مابعد آن و سوره را برای حفظ ترتیب اعاده کند. اما اگر وارد رکوع شده، محل گذشته و نمی تواند برگردد؛ ولی چون حمد رکن نیست، نماز صحیح است.

اگر رکوع را فراموش کرد و هنوز وارد سجده نشده، برگردد و بعد از قیام، رکوع نماید و نماز را تمام کند؛ صحیح است. ولی اگر وارد سجده دوم شده، نماز باطل است. اگر در سجده اوّل یا مابین دو

ص: ۸۲

سجده متوجّه شد که رکوع را فراموش کرده، بنا بر احتیاط واجب، باید برگردد به حالت ایستاده و رکوع نماید و باقی نماز را تمام کند. سپس، سجده سهو به جا آورد و بعد، نماز را اعاده کند.

اگر سجود را فراموش کرد و هنوز وارد رکوع بعد از آن نشده، محل باقی است؛ برگردد و سجود را به جا آورد چه یک سجده باشد، چه هر دو سجده بعد حرکت کند و وظیفه حالت قیام را برای حفظ ترتیب اعاده کند، نماز را تمام نماید و سجده سهو به جا آورد. نماز او صحیح است. ولی اگر وارد رکوع شده، محل گذشته و جای برگشتن نیست. پس اگر هر دو سجده از یک رکعت باشد، نماز باطل است؛ زیرا رکن ترک شده؛ و اگر یک سجده است، چون رکن نیست، نماز صحیح است. فقط، بعد از اتمام نماز، باید قضای سجده و دو سجده سهو را انجام دهد.

اگر یک سجده یا هر دو سجده یا تشهد را از رکعت دوم فراموش کرده و هنوز وارد رکوع رکعت سوم نشده متوجّه شد، برگردد و سجود را انجام دهد. اگر سجده را فراموش کرده، تشهد را برای حفظ ترتیب بخواند؛ و اگر فقط تشهد را فراموش کرده، بنشیند و تشهد را بخواند و بعد نماز را تمام کند. ولی اگر وارد رکوع شده، محلّ برگشتن باقی نیست. پس اگر دو سجده از یک رکعت را فراموش کرده، نماز باطل است؛ چون رکن را فراموش کرده است. ولی اگر یک سجده یا تشهد باشد؛ نمازش صحیح است. بعد از سلام نماز، قضای آن را با دو سجده سهو انجام دهد.

باید دانست که قضای اجزای فراموش شده نماز هیچ واجب نیست مگر دو چیز: یکی، سجده؛ دیگری تشهد که قضای آن با سجده سهو واجب است. امّا قضای دیگر اجزا واجب نیست.

در تمام مواردی که سهوا چیزی کم یا زیاد شده، احتیاطا سجده سهو به جا آورد. کیفیت سجده سهو چنین است که بعد از سلام، در قلب خود نیّت کند، سپس سجده کند و در سجده بگوید:

«بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ، وَ صَلَّی اللّه عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلهَ.»

ص: ۸۳

یا بگوید: «بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»

یا بگوید: «بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ.»

پس سر بردارد و سجده دوم را نیز به همین کیفیّت به جا آورد و بعد از آن، تشهد و سلام بگوید.

قسم دوم از اشتباهات نمازگزار آن است که به زیادتی و نقیصه یقین نداشته باشد؛ بلکه شک داشته باشد.

این شک یا راجع به اصل نماز است، یا به مقدّمات و مقارنات است. هنگامی که شک کند نماز را خوانده یا اصلًا نخوانده، اگر در وقت است، باید بخواند؛ و اگر وقت گذشته، اعتبار ندارد و باکی بر او نیست.

نیز، اگر شک در مقدّمات یا مقارنات نماز باشد و بعد از سلام باشد و احتمال صحّت بدهد، اعتبار ندارد؛ ولی اگر در بین نماز یا قبل از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، باید برگردد و وضو بگیرد.

اگر در اجزای نماز مقارنات نماز شک کند و در محلّ خود باشد یعنی از جای آن عمل نگذشته باشد، باید به آن شک اعتنا کند و آن عمل را انجام دهد؛ مثلا:

اگر در قرائت شک کرده و داخل جزء بعدی نشده، باید قرائت را بخواند. اگر در رکوع شک کند و ایستاده باشد، باید رکوع را انجام دهد. اگر در سجود شک کند که آیا یک سجده کرده یا دو سجده و هنوز در محلّ خودش هست، باید یک سجده دیگر انجام دهد.

پس اگر در جزئی شک کند و از محلّ خودش نگذشته باشد، باید انجام دهد؛ و اگر بگذرد و در جزء بعد چه مستحب باشد و چه واجب داخل شود، اعتنا نکند مانند آنکه در قرائت باشد و در تکبیر شک کند، که مورد اعتنا نیست. نیز اگر در حال رکوع در قرائت شک کرد، اعتنا نکند؛ اگر شروع به تشهد کرد و در سجود شک کرد، باز اعتنا نکند؛ اگر هم در قنوت داخل شد و در قرائت

ص: ۸۴

شک کرد، اعتنا نکند.

پس معلوم شـد که شکّ بعـد از محلّ و شکّ بعـد از سـلام و شکّ بعد از وقت اعتبار ندارد، اگر در تمام این موارد احتمال صـحّت بدهد؛ وگرنه، اعتبار دارد و باید به احکامش رفتار کند.

امّا کسـی که زیاد شک می کنـد بایـد به شکّ خود اعتنا نکند و اطاعت شـیطان ننماید. چون اعتنا نکرد، شـیطان او را وامی گذارد؛ زیرا آن خبیث متکبّر است. اگر از او اطـاعت نکننـد، اعراض می کنـد و شـخص به حـالت اوّل برمی گردد و در راه و روش مؤمنین داخل می شود. به یقین، خدا راضی نیست که مؤمن از راه و طریقه سایر مؤمنین خارج شود.

امّا شک امام یا مأموم ؛ پس هر کـدام که شک دارد و به طور تفصـیل عدد رکعات خود را نمی داند باید مراجعه کند و از آن کس که می دانـد تبعیّت نمایـد. این یکی از موارد مراجعه جاهـل به عـالم است و امری است که فطرت مردم بر آن جریـان دارد و شـارع مقـدّس نیز امضایش فرموده. از همین راه، منحل می شود صورت شکّ امام و مأموم در زمینه ای که جامعی در بین باشـد. مثلاً، اگر امـام بین رکعت دوم و سوم شک کرد و مأمومین بین سوم و چهارم به شک افتادنـد، همه بنا می گذارنـد بر سه؛ چون امام که مردّد بین دو و سه است یقین دارد که رکعت چهـارم نیست. پس احتمـال مأمومین که شایـد رکعت چهارم باشـد به یقین امام برطرف می شود و احتمال امام که شایـد رکعت دوم باشـد به یقین مأمومین که مردّد بین سه و چهارنـد از بین می رود. در نتیجه، ثابت می شود که سه رکعت خوانده اند؛ لیکن احتیاطا، اعاده نماز را نباید ترک کنند.

امّا شک در عـدد رکعات نماز؛ بایـد دانست که دو رکعت اوّل فرض اللّه واجب خـدایی است و رکعات بعدی فرض النبی صـلی الله علیه و آله واجب پیغمبر و این نکته در متن صـریح برخی از روایات صـحیح ما آمـده است. بنابراین، ده رکعت اوّل از هفـده رکعت فریضه خداوندی است و هفت رکعت فریضه پیغمبر است که خدا نیز امضایش فرموده

ص: ۸۵

و آن را مثل واجب خود قرار داده است. مابین این دو فریضه، سه فرق است:

اوّل آنکـه: در فریضـه خـدا، قرائـت معیّن است و بـدل نـدارد و در فریضه پیغمـبر صـلی الله علیه و آله نمـازگزار بین قرائت حمـد و تسبیحات اربعه مخیّر است.

دوم آنکه: فریضه خدا در سـفر ساقط نمی شود؛ لیکن از فریضه پیغمبر صـلی الله علیه و آله ، شـش رکعت در سـفر ساقط می شود و یک رکعت آخر نماز مغرب در سفر و حضر به حال خود باقی است.

سوم آنکه: فریضه خـدا شـک بردار نیست؛ بایـد دو رکعت اوّل از شـک در عـدد رکعـات سالم و محفوظ باشـد. ولی فریضه پیغمبر شک بردار است و قاعده شک در آن جاری می شود.

پس اگر شک در دو رکعت اوّل واقع شد، باید نماز را قطع و اعاده کنند؛ ولی اگر شکّی در رکعات آخر وارد شد، باید قاعده شک را اجرا کننـد. بـدین جهت، اگر شک در نماز دو رکعتی نماز صـبح و نماز مسافر واقع شـد، بایـد اعاده کنند؛ و نماز مغرب نیز مانند نماز دو رکعتی است که اگر در عدد رکعات آن شک کردند، باطل است و باید نماز را اعاده کنند.

پس قاعده شک در نمازهای چهار رکعتی جریان دارد. بنابراین در نماز چهار رکعتی، اگر در دو رکعت اوّل قبل از اکمال سجدتین شک در عـدد رکعات واقع شود، نماز باطل است؛ چون در فریضه خـدا شک واقع شـده و فریضه خـدایی سالم نمانـده است. از این جهت، اگر یک طرف شک قبل از اکمال سجدتین یک باشد یا دو یا نمازگزار نداند چند رکعت خوانده، نماز باطل است.

ولی اگر بعد از اکمال سـجدتین بین رکعات ۲ و ۳ یا ۲ و ۳ و ۴ یا ۲ و ۴ شک کرد، فرض اللّه گذشـته و بایـد قاعده شک را عمل کنـد؛ یعنی بنا را بر بیشتر گـذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز، آنچه را احتمال می دهد کسـر شده باشد به صورت نماز احتیاط انجام هد.

پس نمازگزار در فرض اوّل شکّ ۲ و ۳ بنا را بر ۳ گذارد و

ص: ۸۶

نماز را تمام کند؛ و چون احتمال می دهد یک رکعت کسر شده باشد، بعد از سلام نماز، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده و یا دو رکعت نشسته بخواند.

در فرض دوم شکّ ۲ و ۳ و ۴، بنا را برطرف بیشتر که ۴ باشد گذارد و نماز را تمام کند. ولی چون احتمال می دهد که در واقع ۲ رکعت خوانده باشد، شاید ۲ رکعت دیگر کسر شده باشد؛ یا اگر در واقع ۳ رکعت خوانده باشد، یک رکعت کسر شده است؛ یا اگر ۴ رکعت خوانده باشد، هیچ کسری در کار نباشد. در این حالت، ۲ رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد ۲ رکعت نشسته می خواند که اگر کسر شده باشد، تمام شود.

در فرض سوم شک بین ۲ و ۴، بنا را بر ۴ که طرف زیادتر است گذارد و نماز را تمام کند؛ و چون شاید ۲ رکعت کسر باشد، ۲ رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

در شکّ بین ۳ و ۴، در هر حالت که باشد، درست است؛ برای آنکه فرض اللّه به صحت و سلامت گذشته است. پس نمازگزار باید بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند؛ و چون احتمال می دهد یک رکعت کسر باشد، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند.

در تمام این چهار صورت، اگر در واقع نماز تمام باشد، این نمازهای احتیاط نافله محسوب می شود؛ و اگر کسری در کار باشد، بدین صورت نماز را کامل و تمام می کند.

در شکّ میان ۴ و ۵، بعد از اکمال سجدتین، نمازگزار بنا را بر ۴ گذارد و بعد از سلام، دو سجده سهو واجب انجام دهد. این پنج صورت اصل است. اگر در این پنج شک، غیر از شکّ ۳ و ۴، بعد از سجده اوّل یا بین سجده دوم شک واقع شد، بنا بر احتیاط واجب، باید به قاعده شک عمل نماید و نماز را نیز اعاده کند.

باقی شکها، اگر ممکن باشد به یکی از این شکهای پنج گانه برگردد، صحیح است؛ وگرنه، باطل است. این امکان منحصر است در

ص: ۸۷

چهار صورت شکّی که در حال قیام واقع می شود؛ پس نمازگزار باید بنشیند و نماز را تمام کند و دو سجده سهو گزارد.

چهار صورتی که گفتیم به قرار ذیل است:

اوّل شکّ میان ۳ و ۵ ؛ نمازگزار می نشیند، شک به شکّ ۲ و ۴ برمی گردد و حکم آن را دارد.

دوم شکّ در میان ۳ و ۴ و ۵؛ می نشیند، شکّ به شکّ ۲ و ۳ و ۴ برمی گردد و مطابق آن عمل می کند.

سوم شکّ میان ۴ و ۵ در حال قیام؛ می نشیند، شکّ ۳ و ۴ می شود و حکم آن را جاری می کند.

چهارم شکّ میان ۵ و ۶ ؛ می نشیند، شکّ ۴ و ۵ می شود بعد از اکمال و مطابق آن عمل می کند. دو مرتبه هم سجده سهو می گزارد: یکی، برای قیام بیجا؛ و دیگری، برای شکّ ۴ و ۵.

در تمام صور شکوک، اوّل قدری تأمّل می کنند که شاید شک رفع شود. ولی اگر مستقر شد، به دستورهای گذشته عمل می کنند.

امّا کیفیّت نماز احتیاط این است: نمازگزار، بعد از سلام نماز، در قلب خود نیّت کند و تکبیر گوید و به سوره حمد تنها اکتفا نماید. باقی نماز هم مثل سایر نمازهاست.

حکمت این کیفیّت آن است که اگر در واقع نماز کسر شده باشد، این نماز احتیاط آن کسری را تمام می کند؛ و اگر در واقع تمام باشد، این نماز احتیاط به این کیفیّت قابلیّت و صلاحیّت نافله شدن را دارد.

ص: ۸۸

باب سوم : انفاق در راه خدا

اشاره

انفاق در راه خدا

بخشش از آنچه خدا به انسان لطف فرموده چه مال باشد، چه علم، چه قوّت، چه آبرو و وجاهت چنان که امام عسکری علیه السلام در تفسیرش بیان فرموده است تمام داخل این آیه شریفه است:

«و مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ»(۱).

از هرچه روزی شان کردیم، انفاق کنند.

عمل انفاق به احکام خمسه واجب و مستحبّ و مباح و مکروه و حرام محکوم است.

انفاق واجب آن است که مسلمان زکات و خمس دهد و به کسانی که واجب النفقه اویند ببخشد؛ مثل پدر و مادر و زوجه دائمی و اولاد و نیز اینکه به ادای دیون خود اقدام کند.

انفاق مستحبّ آن است که صدقات مستحبّی و احسان به برادران ایمانی را هزینه کند.

انفاق مباح در برخی موارد حلال پیش می آید که فعل و ترک آن در نظر شارع مقدّس مساوی باشد.

امّا آنچه مکروه است انفاق در مواردی است که ترک آن در نظر شرع مقدّس بهتر باشد.

سرانجام، آنچه حرام است انفاق در مصارف حرام است؛ مانند:

۱- بقره: ۳

ص: ۸۹

احیا و ترویج امور باطل و اماته حق، ترک واجب و فعل حرام، اسراف و تبذیر، ساختن و فروختن و خریدن آلات لهو و لعب مثل تار و طنبور و نی و طبل و امثال اینها.

فضل بن شاذان نیشابوری(۱) در کتاب «غیبت» خود حاوی اخبار مربوط به دوران غیبت امام زمان علیه السلام به سند صحیح از سعید بن جبیر از دانشمندان پرهیزگار و از اصحاب امام سجاد علیه السلام از عبداللّه ابن عباس پسر عموی پیغمبر از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل کرده است که ایشان در خطبه شریفه حجّه الوداع، در بیان علامتهای آخرالزمان، فرمود:

«شطرنج و نرد و طبل و زنهای مغنیه = آوازه خوان و آلات طَرَب و تار و طنبور و نی و دف = دایره و امثال اینها ظاهر می شود و مردم به اینها میل می کنند و تحصیل اینها می نمایند. آگاه باشید، هر کس صاحبان اینها را به چیزی از درهم و دینار یا لباس و خوراک و غیر اینها اعانت کند، پس گویا با مادر خود هفتاد مرتبه در خانه کعبه زنا کرده. در این هنگام، اشرار بر آنان مسلط گردند.. .»(۲)

فصل اوّل زکات

وجوب زکات از بدیهیات دین است و انکارکننده آن، با توجه به بدیهی بودنش، کافر و مرتدّ است. ذات مقدّس پروردگار زکات را قرین نماز قرار داده، چنان که هیچ یک بی دیگری پذیرفته نشود. در قرآن کریم، می خوانیم:

«کسانی را که طلا و نقره ذخیره می کنند و انفاق نمی کنند ای رسول ما، به سزای این کارشان به مجازات دردناک بشارت ده * در آن روزی که آن طلا و نقره در آتش دوزخ گداخته شود و پشت و پهلوی آنها را بدان داغ کنند و به آنها گویند: این است همان چیزی که زر و سیم برای خود ذخیره کردید. اکنون بچشید عذاب زری که اندوخته کردید.»(۳)

۱- او ثقه ای جلیل بود؛ متکلّم و فقیه بزرگواری از اصحاب امام هشتم تا امام یازدهم علیهم السلام که ۱۸۰ کتاب تألیف کرد.

۲- مستدرک ۲/۳۲۰

۳- توبه: ۳۴ و ۳۵

ص: ۹۰

در جای دیگر، خداوند متعال فرموده:

«آنان که بخل می ورزنـد و حقوق فقیران را از مالی که خـدا به فضل خویش به آنها داده ادا نمی کننـد گمان نکنند که این بخل به منفعت و بهره آنها تمام شـده، بلکه به ضـرر و زیان آنهاست؛ چه آنکه آن مالی که در آن بخل ورزیـده انـد، در روز قیامت، زنجیر گردن آنها می شود.»(۱)

در کتاب «کافی» به سند معتبر از حریز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«هیـچ کس نیست که زکات طلا و نقره را ندهد مگر آنکه خداوند او را در روز قیامت در صـحرایی حبس فرماید و افعی گزنده ای بر او مسـلط گردانـد. هرچه خواهـد فرار کنـد، ممکن نباشد؛ چون بیچاره شود، تسـلیم گردد. پس او را می گزد و می شـکند، مانند آنکه شما ترب را می شکنید و ریزه ریزه می کنید. پس بیچاره باز درست می شود و این افعی بر گردن او طوق عذاب می شود.

این است معنی کلام خدا که فرمود:

«سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ».

مالی را که در مورد آن بخل کرده و حقّ واجب آن را نداده، در روز قیامت، زنجیر گردن او شود.

نیز، کسی که زکات حیوان را ندهد، در روز قیامت، خدا حیوانات را بر او مسلّط گرداند تا او را بگزند و پامال کنند.

کسـی هم که زکات غلّات درآمدهای زمین از گندم و جو و مویز و خرما را ندهد، آن زمین تا طبقه هفتم بر گردن او زنجیر عذاب شود.»

در همان کتاب، به سند صحیح، از زراره از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

۱- آل عمران: ۱۸۰

ص: ۹۱

«هر بنـده ای که مقـدار یک درهم از مورد حق مضایقه نماید، به غیر حق مبتلا شود که دو برابر آن خرج کند. کسـی نیست که حقّ واجب مال خود را ندهد مگر آنکه آن طوق عذاب شود بر گردن او.»

به این مضمون روایات دیگر نیز نقل شده است.

در کتاب «کافی» و «وسائل» و غیره، در چند روایت وارد شده: ملعون است، ملعون، آن مالی که زکات آن داده نشود.

نیز، فرموده اند: کسی که حتّی یک قیراط از زکات را ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به چند نفری که زکات نمی دادند فرمود:

«برخیزید از مسجد ما بیرون شوید؛ زیرا شما زکات نمی دهید.»

کسـی که زکات نـداده، هنگام مرگ، درخواست می کنـد به دنیا بازگردد که آن را جبران کنـد، ولی برای او ممکن نخواهـد بود؛ چنان که در روایات فرموده اند.

از چنـد روایت اسـتفاده می شود خون کسـی که زکات ندهـد حلال است؛ لیکن اجرای این حکم مخصوص امام زمان صـلوات اللّه علیه است.

امام صادق صلوات اللّه علیه فرمود:

«کسی که خردلی از زکات را منع کند، به دین یهودی یا نصرانی بمیرد.»

از وصـیّتهای پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده: «به خدای عظیم، از این امّت ده طایفه کافر شده اند» و یکی از آنان را مانع الزکاه شمرده؛ یعنی کسی که زکات نمی دهد.

تمام روایات این فصل را در «وسائل» و دیگر منابع نقل فرموده اند.

در حرمت منع زکات، بین زکات مال و زکات بدن که زکات فطره باشد فرقی نیست. زکات در چند آیه قرآن به زکات فطره تفسیر شده است.

ص: ۹۲

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«کسی که زکات فطره بدهد، خداوند متعال نقص زکات مالش را برطرف کند.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که روزه بگیرد و عمدا زکات فطره را ندهد، بهره ای از روزه ندارد.»

در جای دیگر نیز، دادن زکات فطره را سبب قبولی روزه دانسته اند. دیگر آنکه فرموده اند اگر شخصی فطره خود و عیالش را نداد، برای آن کسی که فطره او را نداده، بیم مرگ می رود.

این روایات در کتاب «وسائل» نقل شده و بالجمله، وجوب آن از واضحات است. فقط فقیر شرعی که گرفتن زکات برای او جایز باشد واجب نیست که زکات بدهد.

فصل دوم خمس

وجوب خمس مستفاد از قرآن و روایات است.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَإِنَّ لِلّهِ خُمسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی»(۱).

ای مؤمنان، بدانید که هرچه به شما غنیمت و فایده رسد، خمس آن مخصوص خدا و پیغمبر و امامان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان سادات است.

شیخ صدوق، به سند قوی، از ابوبصیر نقل کرده که خدمت امام باقر علیه السلام عرض کرد: کوچک ترین چیزی که انسان به سبب آن داخل جهنّم می شود چیست؟ حضرت فرمود:

«خوردن یک درهم از مال یتیم است؛ و یتیم ماییم!»

امام زمان صلوات اللّه علیه در توقیعی فرمود:

«هر که از مال ما به ناحق بخورد، پس در واقع، آتش را خورده و وارد جهنم خواهد شد.»

۱- انفال: ۴۱

ص: ۹۳

نیز، در توقیع دیگر، فرمود:

«لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر کسی باد که یک درهم از مال ما را به وجه حرام بخورد.»

روایات دیگری هم بدین مضمون در کتاب «وسائل» و «مستدرک» نقل شده است.

فصل سوم حرمت حبس حقوق مردم زکات، خمس و دیون دیگر

در کتاب «کافی»، به سند صحیح از امام صادق علیه السلام است:

«هر که از انفاق [مقداری از مالش] به حق خودداری نماید، مبتلا شود به اینکه دو برابر آن را در مصرف باطل خرج کند.»

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«خداوند در قیامت جماعتی از مردم را زنده می کند که دستهای آنها به گردنهای آنها بسته شده و ملائکه آنان را سرزنش می کنند و می گویند: اینان کسانی اند که خداوند به آنها مال و ثروت داد و آنها حقّ خدا را ندادند.»

در جای دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که حقّ مؤمن را حبس کند، روز قیامت، خداوند پانصد سال او را ایستاده حبس کند و منادی ای از جانب خدا ندا کند: این ظالمی است که حقّ خدا را حبس کرده است! چهل سال او را توبیخ می کنند و بعد، امر می شود او را به آتش برند.»

همین روایت در کتاب «محاسن» برقی و «اعلام الدین» از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده است.

در حدیث مناهی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کسی که حقّ مسلمانی را حبس کند، خدا برکت را از روزی او می برد؛ مگر آنکه توبه کند.»

در ادامه، آن حضرت فرمودند:

«و کسی که حقّ صاحب حقّی را با قدرت بر ادای آن حق به تأخیر اندازد، به هر روزی که تأخیر می کند، گناه عشّار = کسی

ص: ۹۴

که از مردم به ظلم مالیات می گیرد بر گردن او نوشته شود.»

در «بحار»، از «خصال» و «امالی» صدوق، به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«ذات مقدّس حق سوگند خورده است که سه طایفه را در بهشت جای ندهد: کسی که رد کند بر خدای متعال، کسی که رد کند بر امام علیه السلام و کسی که حقّ مؤمنی را حبس کند... .»

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«شهیدی را بر در بهشت نگه داشتند، به واسطه سه درهم که به یک یهودی بدهکار بود.»

در کتاب «خصال» در روایت شرایع دین، امام صادق علیه السلام حبس حقوق را، در صورتی که قدرت ادای آن موجود باشد و بدون عُسر و شدّت بتوان از عهده این مهم برآمد، از جمله گناهان کبیره شمرده؛ و امام هشتم علیّ بن موسی الرضا صلوات اللّه علیه نیز آن را از گناهان کبیره شمرده است.

فصل چهارم قرض دادن

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«مَنْ ذَاالّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضا حَسَنا فَیُضاعِفَهُ لَهُ»(۱)؟

کیست که به خدا وام دهد تا خدا [اجر دنیوی و اخرویِ] او چندین برابر بیفزاید؟

در کتاب «کافی» و «فقیه»، از امام صادق علیه السلام از رسول اللّه صلی الله علیه و آله است که فرمود:

«ثواب صدقه ۱۰ برابر است، ثواب قرض ۱۸ برابر، صله و احسان به برادران دینی ۲۰ برابر و صله رحم ۲۴ برابر.»

نیز در حدیث مناهی، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

«کسی که برادر دینی به او محتاج شود و قرض خواهد و با قدرت و تمکّن ندهد، خداوند بوی بهشت را بر او حرام

۱- بقره: ۲۴۵

ص: ۹۵

گرداند.»

امّا قرض گیرنده ای که برای قرضش مدّت معین شده، اگر به هنگام سر رسید وامش قدرت و تمکن ادای آن را دارد و بستانکار نیز پول خود را می طلبد، حرام است حقّ او را حبس کند شدّت حرمت و عذاب حبس کننده حقوق مردم در فصل سوم گذشت.

اگر مدّت معیّن نشده باشد، محفوظ است حقّ مطالبه ؛ ولی اگر بدهکار فقیر شرعی است و قدرت ادا ندارد، بستانکار هم حقّ مطالبه ندارد.

فصل پنجم ثواب صدقه و انفاق مال در راه خداوند

ذات مقدّس پروردگار می فرماید:

«مثل آنان که مالشان را در راه خـدا انفاق می کننـدماننـد دانه ای است که هفت خوشه از آن بروید و در هر خوشه، صد دانه باشـد یعنی یک دانه ۷۰۰ برابر بشود و خـدا این مقدار را نیز، بر هر که خواهد، بیفزاید؛ چه، خدا را نعمت بی منتهاست * آنان که مالشان را در راه خـدا انفاق کننـد و در پی انفاق به مسـتحقّان منّتی نگذارند و آزاری نرسانند پاداشـی نیکو نزد خدا خواهند داشت و هرگز گرفتار ترس و افسردگی نخواهند گشت * فقیر سائل را به زبان خوش رد کردن بهتر است از آنکه صدقه دهند و از پی آن، آزارش رساننـد؛ خدا بی نیاز و حلیم است * ای اهل ایمان، صدقات خود را به سـبب منّت و آزار تباه و باطل نسازید، مانند آن که مال خود را از روی ریا انفاق کند تا خودنمایی و توجّه مردم را به خود جلب کند».(۱)

در جای دیگر، می فرماید:

«آیا مؤمنان ندانسـته انـد که محققا خـدا توبه بندگان را می پذیرد و صدقه آنان را قبول می فرماید؟ البته، خداوند بسـیار توبه پذیر و مهربان است.(۲)»

۱- بقره: ۲۶۱ ۲۶۴

۲- توبه: ۱۰۴

ص: ۹۶

در جای دیگر نیز می فرماید:

«ای رسول ما، بگو خـدای من به هر که خواهد روزی وسیع یا روزی تنگ می دهد؛ و هرچه در راه رضای حقّ انفاق کنید، به شـما عوض می بخشد.(۱)»

روایات در فضیلت صدقه زیاد است؛ ولی ما، در اینجا، مفاد الفاظ روایات «کافی» را ذکر و به همین مقدار اکتفا می کنیم:

صدقه مرگ بد را دور می کند، فقر را برکنار می نماید، عمر را زیاد می کند و نود قسم مرگ بد را دور می گرداند.

صـدقه روزی را به طرف صـاحبش می کشانـد؛ دوای مرض است و پیش از آنکه در دست فقیر واقع شود، خداونـد آن را قبول می فرماید.

زمین قیامت آتش است و سایه ای ندارد مگر صدقه مؤمن که سایه ای است بر سر او.

صدقه آدمی را از مرگ بد نگه می دارد و هفتاد نوع بلیّه را دور می سازد؛ ولی هفتاد شیطان هم هسـتند که مانع بخشش صدقه می شوند.

صاحب «کافی»، در باب آنکه صدقه دفع بلا می کند، ده روایت آورده است که مفاد آنها این است:

کسـی که برای خـدا صـدقه دهد، خدا شـرّ و نحوست آن روز را از او دور گرداند و او را نگهداری کند و از بدیهای آن روز حفظ فرماید؛ و اگر در اوّل شب صدقه داد، بلاهای شب از او دفع گردد.

حتّی در روایتی دیگر آمده است که صدقه بلیّه را از ظالم دور می کند. امام باقر علیه السلام فرمود:

«صـدقه هفتـاد بلیّه از بلیّات دنیـا را دور می سـازد. صـدقه دهنـده به مرگهای بـد نمیرد؛ به علاوه ثوابهایی که برای آخرت او ذخیره خواهد شد.»

۱- سبأ: ۳۹

ص: ۹۷

نیز، فرمود:

«صدقه پنهان غضب و خشم پروردگار را خاموش می سازد.»

باز، فرمود:

«به خدا قسم، صدقه پنهان از صدقه آشکارا بهتر است.»

سرانجام، فرمود:

«صدقه موجب برکت و زیادی مال و ادای دین و خوشبختی اولاد شخص خواهد شد.»

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ذات مقدّس پروردگار، آن یکتای بی همتا، به سبب صدقه، درد و دبلیه گونه ای جراحت و دمل است بر روی شکم که صاحبش را می کشد و سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و دیوانگی را آن حضرت هفتاد بلا را شمرد دفع می فرماید.»

حتّی آن شخص یهودی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را نفرین کرد، چون یک گرده نان صدقه داده بود، مرگ بد از او دور شد.

فرموده اند: از فقیران درخواست دعا کنید که دعای آنها برای شما مستجاب می شود؛ هرچند، ممکن است برای خودشان مستجاب نشود.

آدمی، اگر در روز یا شب به سه فقیر صدقه داد، حقّ آن روز و شب را ادا کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر معروف یعنی صدقه و احسان به برادران دینی از هشتاد دست بگذرد تا به فقیر رسد، تمام آنان به ثواب آن نایل می شوند و از ثواب مالک اوّل هیچ کسر نمی شود.»

البتّه باید متوجّه باشند که، در این کار، منّت و اذیّت و ریا و عُجب داخل نشود که صدقه باطل گردد؛ چنان که در ترجمه آیات گذشت.

امام علیه السلام فرمود:

«کسی که بدون احتیاج و فقر سؤال گدایی کند، نمیرد تا آنکه

ص: ۹۸

محتاج شود و فقیرِ مبتلا به سؤال گردد.»

نیز، فرمود:

«دوری کنید از سؤال؛ که گدایی کردن سبب خواری در دنیا و بیچارگی و حساب طولانی روز قیامت گردد.»

این اخبار همه از کتاب شریف «کافی» آورده شد تا اهمّیّت مطلب کاملاً روشن شود.

فصل ششم صله رحم و قطع رحم

آیات و روایات در شرافت و فضیلت صله رحم و مذمّت قطع رحم بسیار است. محصول تمام آنها این است که صله رحم عمر را زیاد می کند، اجل رسیده را برمی گرداند، مال را زیاد و اولاد را افزون می کند، خانه را آباد و ایمان را زیاد و اعمال را پاکیزه و بلیّات و فقر را دور می گرداند و حساب روز قیامت را آسان و بلایای بزرگ را برطرف می سازد.

امام هشتم علیه السلام فرمود:

«شخصی که صله رحم کند، اگر از عمر او سه سال باقی مانده باشد، خداوند آن را سی سال می گرداند.»

در روایت دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

«سی سال بر عمر او زیاد می شود؛ پس ۳۳ سال می گردد. ولی اگر از عمر او ۳۳ سال باقی مانده باشد و قطع رحم کند، عمر او نقصان یافته سه سال گردد.»

نیز، امام صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرمود:

«بَدان و اشرار صله رحم کنند، مال و عمرشان زیاد می شود؛ پس چگونه خواهد بود اگر خوبان صله رحم کنند؟»

در کتاب شریف «کافی»، ۳۳ روایت نقل شد که مفاد آنها همین مطلب طول عمر است، با بهره های زیادتر.

در چند روایت، وارد شده که امام به بعضی از اصحاب خود فرمودند:

«اجل و مرگت مکرّر سرآمده بود و در هر مرتبه، به واسطه

ص: ۹۹

اینکه صله رحم کردی، برمی گشت.»

این روایات و اخبار دیگر مربوط به این موضوع در «مستدرك سفینه»، مادّه «بدا» آمده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که برای صله رحم قدم بردارد و همراه خود از مال دنیا برای او ببرد، خداوند به او ثواب ۱۰۰ شهید عطا فرماید؛ به هر قدمی ۴۰/۰۰۰ حسنه برای او ثبت و ۴۰/۰۰۰ سیّئه = بدی و گناه از او محو و ۴۰/۰۰۰ درجه برای او بلند گردد و گویا ۱۰۰ سال عبادت کرده.»

اما حُرمت قطع رحم از واضحات قرآن و روایات است؛ و نتیجه آن، به حسب روایات، عکس نتیجه صله رحم است: عمر را کوتاه، مال و اولاد را تباه و خانه دنیا و آخرت را خراب می کند و موجب لعنت پروردگار قهّار و وسیله سرعت فنا و زوال است. امام باقر علیه السلام از کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرموده است:

«سه خصلت است که صاحب آن نمیرد تا آنکه به مجازات آن برسد: ستم به دیگران، قطع صله خوشان، قسم دروغ خوردن.»

در روایات، از قطع رحم به «حالقه» تعبیر شده است؛ یعنی آنکه نعمتهای دنیوی و اخروی را می تراشد و نابود می کند. آیات و روایات در این خصوص بسیار است.

فصل هفتم یاری رساندن به ضعیف

باید دانست که، به حکم عقل و نقل، اعانت ضعیف و مظلوم بر هر فردی که قدرت دارد لازم و واجب است. امامان شیعه علیهم السلام نیز در کلمات خود به حکم عقل ارشاد نمودند و فرمودند:

«خدا اعانت می فرماید کسی را که در مقام اعانت برادر مؤمن خود باشد.»

شیخ صدوق، به سند صحیح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«هیچ مؤمنی نیست که مظلومی را اعانت کند مگر آنکه این

ص: ۱۰۰

اعـانت برای او از یک ماه روزه و اعتکاف در مسـجدالحرام افضل خواهـد بود. هیـچ مؤمنی نیست که برادر مؤمن خود را یاری کند مگر آنکه خـدا او را در دنیـا و آخرت یـاری فرمایـد؛ ولی اگر قـدرت و تمکّن داشـته باشـد و یـاری نکنـد، خـدا هم او را در دنیا و آخرت یاری نکند.»(۱)

فصل هشتم ثواب تعلیم کارهای خیر

شیخ کلینی، در کتاب «کافی»، از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«کسی که کار خیری را به دیگری یاد دهد مثل ثواب عمل کننده به دستورش را خواهد یافت.»

عرض کرد: و اگر آن دیگری هم به کس دیگری تعلیم دهد؟

حضرت فرمود:

«اگر به همه مردم تعلیم دهد، مثل ثواب همه برای یاددهنده اوّل خواهد بود.»

عرض کرد: اگر یاد دهنده اوّل بمیرد، چه؟

ایشان فرمود:

«هرچند بمیرد، ثواب برای او جاری است.»

این روایت را ثقه جلیل محمّد بن حسن صفّار نیز در کتاب «بصائر الدرجات» به دو سند از ابوبصیر نقل فرموده است.

همو در کتاب خود، از جابر از امام باقر علیه السلام از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«جنبندگان روی زمین،ماهیان دریا، مرغان هوا واهل آسمان و زمین برای یاد دهنده عمل خیر درخواست آمرزش می کنند.»

جابر همین مفاد را در «بصائر» از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

شیخ صدوق در «ثواب الاعمال» از امام صادق علیه السلام نقل کرده که

۱- بنگرید به: بحارالانوار ۷۵/۱۷ ۲۳.

ص: ۱۰۱

آن حضرت فرمود:

«کسی که کلام حقّی بگوید و مردم به آن عمل کنند، ثوابی خواهد داشت مثل ثواب کسانی که به آن عمل می کنند. اگر هم کلام باطلی گوید که وسیله گمراهی و معصیت دیگران شود، مثل گناه کسانی را خواهد داشت که به آن عمل می کنند.»

همین مفاد را به سند صحیح در «کافی» و جناب برقی در کتاب «محاسن» به دو سند از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند.

در «احتجاج»، طبرسی از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«کسی که سنّت و طریقه حقّی میان مردم قرار دهد، مثل ثواب عمل کنندگان به آن برای او ثابت خواهد بود و ثواب تا روز قیامت از او منقطع نگردد. همچنین، اگر طریقه باطلی دایر سازد، مثل گناه عمل کنندگان به آن تا روز قیامت برای او نیز ثابت باشد.»

روایات به این مضمون بسیار و در کتابهایی نظیر «وسائل» و «مستدرک» و «بحار» در ابواب متفرقه موجود است. در «مستدرک سفینه»، در مادّه های «کَلِم» و «هَدی» و «سنن» و «خیر» و «حقق» و «امر» و «عرف» و «عمل» و «شفع» و «خلف» و نیز در کتاب «ابواب رحمت»، این روایات با اشاره به سایر مواضع آن مذکور است.

ص: ۱۰۲

باب چهارم : روزه

فصل اوّل وجوب روزه ماه رمضان

وجوب روزه از بدیهیّات دین است و منکر آن، اگر به این مطلب توجه داشته باشد، کافر و نجس است. اگر کسی روزه ماه مبارک رمضان را بدون عذر شرعی ترک کرد و روزه خواری را حلال دانست و گفت: گناهی بر من نیست، حاکم شرع باید او را در همان مرتبه اوّل بکشد. ولی اگر این عمل را بد دانست و به گناه خود اقرار کرد، حاکم شرع اورا تازیانه می زند. به هر حال، اگر این عمل را تکرار کرد، اورا در مرتبه سوم می کشند؛ ولیکن، احتیاط آن است که در مرتبه سوم هم او را تازیانه بزنند و بعد در مرتبه چهارم او را بکشند.

شیخ صدوق، در کتاب «عقاب الاعمال»، به سند خود، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«کسی که یک روز از ماه مبارک رمضان را افطار کند از ایمان خارج شود.»

شیخ مفید هم در «مقنعه» مثل این را از امام صادق علیه السلام نقل فرموده؛ و این حدیث را در کتاب «وسائل» و «مستدرک» از کتابهای دیگر نقل کرده اند.

فصل دوم فضیلت و شرافت روزه ماه رمضان

در «کافی» و دیگر منابع، چند روایت از رسول اللّه صلی الله علیه و آله و امام

ص: ۱۰۳

صادق علیه السلام نقل کرده اند که ایشان فرمودند:

«روزه سپری است که انسان را از آتش جهنم نگه می دارد.»

در کتاب «من لایحضره الفقیه»، از امام مجتبی صلوات اللّه علیه است که فرمود:

«جماعتی از یهود خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمدند و داناترین آنان سؤالاتی کرد؛ از آن جمله، عرض کرد: ثواب کسی که ماه رمضان را روزه بگیرد چیست؟

فرمود: نیست مؤمنی که برای خدا ماه رمضان را روزه بگیرد مگر آنکه خداوند متعال برای او هفت خصلت ثابت فرماید:

۱ حرام از جسد او آب شود.

۲ به رحمت خداوندی نزدیک شود.

۳ جبران می کند تقصیر حضرت آدم را که ترک اولی کرده و از آن درخت خورده.

۴ سکرات مرگ بر او آسان شود.

۵ سبب ایمنی از گرسنگی و تشنگی روز قیامت گردد.

۶ خدا به او برات بیزاری و نجات از آتش عطا فرماید.

۷ خدا به او از طعامهای خوب بهشت بخوراند.

عرض کرد: راست فرمودی، محمد!»

نیز، از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«روزه دار در عبادت خداست؛ هرچند در خواب باشد، مادامی که مسلمانی را غیبت نکند.»

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند ملائکه ای موکّل فرموده که برای روزه داران دعا کنند.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خواب روزه دار عبادت، سکوت او تسبیح، عمل او قبول و دعای او مستجاب است.»

اینها همه روایات «من لایحضره الفقیه» بود؛ و این روایات را

ص: ۱۰۴

صاحب «وسائل» از کتابهای دیگر نیز نقل فرموده است.

در کتاب «تهذیب»، به سند خود از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«ماه رمضان ماهی است که خدا روزه آن را واجب کرده است.

پس کسی که از روی اخلاص و ایمان برای خشنودی خداوند متعال روزه بگیرد، از گناهان خارج شود؛ مثل روزی که از مادر متولّد شده است.»

این مفاد در کتاب «مستدرک» از چند مأخذ از پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

در «خصال»، به سند حسن = نیکو(۱) از امام حسن صلوات اللّه علیه است که فرمود:

«کسی که ده ماه رمضان پی در پی روزه بگیرد داخل بهشت شود.»

فصل سوم فضیلت ماه مبارک رمضان

روایات در بیان فضیلت و شرافت این ماه زیاده از آن است که بتوان ضبط کرد؛ زیرا که ذکر آن در آیات و اخبار و ادعیّه، همه جا، به بیان آمده است. لذا، ما فقط به ذکر چند روایت اکتفا می کنیم و تمام آن روایات در کتابهای «وسائل، بحار، مستدرک» مذکور است.

به حسب آنچه در تفسیر امام عسکری صلوات اللّه علیه آمده، رحمت خداوند بر بندگان در ماه رمضان هزار برابر تمام یازده ماه دیگر است.

در چند روایت، امام علیه السلام فرمود:

خدا در هر شب از ماه رمضان آزاد شدگانی از آتش دارد؛ مگر آن کس که بر مسکر افطار کند، یا دشمنی برادر دینی را در قلب داشته باشد که آزاد نمی شود تا آنکه عداوت او برطرف شود، یا صاحب شطرنج که او نیز آزاد نمی شود.

در «بحار»، از کتاب ثقه جلیل حسین بن سعید اهوازی از

۱- چنان که قبلًا گفتیم، واژه فوق در اینجا یک اصطلاح است که در علم الحدیث تعریف خاصّ خودش را دارد.

ص: ۱۰۵

اصحاب امام رضا و امام جواد صلوات اللّه علیهما، از امام صادق علیه السلام از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل شده:

«رمضان ماه خداست... کسی که روزه داری را افطار دهد، مثل ثواب روزه دار را خواهد داشت و از ثواب او هیچ کسر نمی شود.

ماه رمضان ماه آزادی نامیده شده؛ برای آنکه خداوند متعال در هر شبانه روزی ششصد نفر را از آتش آزاد می کند و در آخر ماه نیز به اندازه تمام آنچه در همه ماه آزاد کرده، آزاد می فرماید.»

در کتاب «عیون اخبارالرضا»، از امام هشتم علیه السلام از نیاکان گرامی اش، از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«در شب اوّل ماه رمضان، شیاطین متمرّد به غل و زنجیر کشیده می شوند و در هر شب، ۷۰/۰۰۰ نفر آمرزیده می شوند. وقتی شب قدر شود، خدا می آمرزد به عدد تمام آنچه در ماه رجب و شعبان و رمضان تا شب قدر آمرزیده است، مگر شخصی را که بین او و برادرش کینه ای باشد؛ آمرزش آن دو به تأخیر می افتد تا وقتی که میانه آنها خوب شود.»

از کتاب «مجالس» شیخ مفید از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«در وقت افطار ماه رمضان، خداوند تعالی هزار هزار نفر را از آتش آزاد می فرماید. در شب و روز جمعه نیز، هر ساعتی، هزار هزار نفر را از آتش آزاد می نماید که همه آنها مستحقّ آتش شده باشند. در آخر ماه رمضان هم به اندازه تمام ماه رمضان آزاد می شوند.»

در روایت سیّد ابن طاووس، در «اقبال»، از امام صادق از امام سجّاد صلوات اللّه علیهما نقل شده که فرمود:

«در هر شب از ماه رمضان، وقت افطار، هفتاد هزار هزار نفر از آتش آزاد می شوند که همه مستحقّ آتش شده باشند؛ و در شب آخر، به اندازه تمام ماه آزاد می شوند... .»

البتّه، این اختلاف شاید به جهت اختلاف استعداد روات باشد و

ص: ۱۰۶

اثری از تنافی در بین روایات موجود نیست؛ زیرا که هیچ یک دیگری را نفی نمی کند.

از «عیون» و دیگر منابع، از امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه خطبه رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل شده که پیغمبر فرمود:

«ای مردم! ماه خـدا، با برکت و رحمت و آمرزش گناهان، به شـما رو آورده؛ ماهی است که در نزد خدا بهترین ماههاست. روزها و شبهـای آن بهترین روزهـا و شـبها و ساعتهـای آن بهترین ساعتهـاست. این مـاهی است که در آن به مهمـانی خـدای تعالی دعوت و مشمول کرامتهای خدا شده اید.

نفسهای شما در این ماه تسبیح، خواب شما عبادت، اعمال شما قبول و دعای شما مستجاب است.

پس، از پروردگار خود، با نیّت صاف و قلب پاکیزه درخواست کنید که خدا شـما را برای روزه گرفتن و تلاوت قرآن شریف توفیق دهد؛ که شقی آن کسی است که در این ماه عظیم از آمرزش خدای محروم شود.

یاد کنید از گرسنگی و تشنگی قیامت و بر فقرا و مساکین خودتان صدقه دهید.

بزرگـان خود را احترام و کوچکهـا را رحم نماییـد. صـله رحم کنیـد. زبانها را از حرام نگه داریـد. مهربانی نماییـد بر یتیمان مردم تا آنکه بعد از شما به یتیمانتان مهربانی کنند.

از گناهـان خود توبه کنیـد و در وقت نمازهـا که بهترین وقتهـاست، دست به دعا بلنـد کنیـد. خـدا به بنـدگانش در وقت نمازها نظر رحمت می فرماید و دعای آنان را مستجاب می کند.

ای مردم! شـما در گرو اعمال خودیـد و گناهانتان از شـما جـدا نمی شود؛ پس جـدا کنیـد و از گرو خارج شوید به اسـتغفار و طلب آمرزش از خدای مهربان. پشت خود را از سـنگینی بار گناه، به وسـیله طول دادن سـجده ها، سـبک کنید. بدانید که خدای تعالی به عزّت خود قسم یاد کرده که نماز خوانندگان را

ص: ۱۰۷

عذاب نکند و آنان را به آتش در روز قیامت نترساند.

ای مردم! هر یک از شما که مؤمن روزه داری را در این ماه افطار دهد، ثواب آزاد کردن یک بنده را خواهد داشت و گناهان گذشته او آمرزیده شود.

عرض شد: یا رسول اللّه، تمام ما قدرت این کار را نداریم.

فرمود: خود را از آتش نگهدارید به افطار دادن مؤمن؛ اگر چه به یک ریزه خرما یا شربت آب باشد.

ای مردم! کسی که در این ماه خُلق خود را خوب کند، خوش خلقی او وسیله عبور او از صراط خواهد بود.

کسی که از زحمت زیردستان و نوکران بکاهد یعنی کارهای سبک و آسان به آنان ارجاع دهد، خداوند از حساب روز قیامت او بکاهد.

کسی که شرّ خود را از مردم باز دارد، خداوند غضب خود را از او برکنار فرماید.

کسی که صله رحم کند، خداوند او را مشمول رحمت خود گرداند؛ و کسی که قطع رحم کند، از رحمت خدا محروم گردد.

کسی که نماز مستحبّی بخواند، برات بیزاری و نجات از آتش به او داده شود؛ و کسی که واجبی را انجام دهد مانند کسی است که در غیر این ماه هفتاد واجب را انجام داده.

کسی که زیاد صلوات فرستد، خدا میزان اعمال او را سنگین فرماید.

کسی که یک آیه از قرآن بخواند مثل آن است که در ماههای دیگر یک ختم قرآن کرده است... .»

شیخ صدوق از امام علی نقی علیه السلام نقل کرده که حضرت موسی بن عمران علیه السلام در مناجات خود عرض کرد:

«پروردگارا، ثواب آن کسی که ماه رمضان را برای خشنودی تو روزه بگیرد چیست؟

خداوند فرمود: ای موسی، روز قیامت او را در محلّی جای دهم

ص: ۱۰۸

که هیچ نترسد.

عرض کرد: ثواب آن کسی که برای خشنودی مردم روزه بگیرد چیست؟

خداوند فرمود: این شخص مانند کسی است که روزه نگرفته است.»

این حدیث از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

فصل چهارم فضیلت شب قدر و تعیین آن

محصول آیات شریفه در سوره قدر و سوره دخان آن است که قرآن کریم در شب قدر نازل شده. شب قدر شبی است که تمام امورات کلّ کشور خدایی ریز و درشت اجلها و روزیها و دردها و مصیبتها و مرضها و...، که تا سال آینده واقع می شود، مقدّر می گردد و ملائکه و روح آن را از جانب پروردگار بر حجت خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان خود و امامان بعد از او، هر یک به نوبت عرضه می دارند؛ چنان که در ادلّه امامت گذشت.

این هم که بیان شده شب قدر از هزار ماه بهتر است یعنی شب قدر، که خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان لطف فرموده، بهتر است از هزار ماه که بنی امیّه سلطنت و ریاست کنند.

نیز، عبادت یک شب قدر از عبادت هزارماه که شب قدر نداشته باشد بهتر است.

تفصیل و شرح این موضوع در «ابواب رحمت» مذکور است.

امّا تعیین شب قدر؛ از قرآن کریم استفاده می شود که شب قدر در ماه رمضان است. توضیح آنکه خداوند در یک آیه می فرماید: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم؛ و در آیه دیگر، می خوانیم: ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است. تمام علمای شیعه و جمهور علمای عامّه این موضوع را قبول دارند؛ بلکه علمای خاصّه اتفاق نظر دارند که شب قدر از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم خارج نیست و جماعتی از عامّه این نظر آنان را نیز قبول دارند حتّی از چند روایت استفاده می شود که شب قدر شب بیست

ص: ۱۰۹

و سوم است.

بنده روایات این موضوع را نیز به طور مفصّل در کتاب «ابواب رحمت» ذکر کرده ام.

فصل پنجم آداب و وظایف روزه دار

شخص روزه دار چنان که از خوردن و آشامیدن، جماع، استمنا = بیرون کردن منی از خود، سر فرو بردن در آب، بر خدا و پیغمبر و امام دروغ بستن، باقی ماندن بر جناب تا صبح، قی کردن، غبار غلیظ به حلق رساندن و تنقیه به چیز روان امساک می نماید، نباید به همین مقدار اکتفا کند؛ بلکه باید اعضا و جوارح خود را از حرام نگه دارد. به عبارت دیگر، روزه دار باید گوش و چشم و زبان و دست و پا را از آنچه بر آنها حرام است محافظت فرماید.

در کتاب «کافی»، به سند خود از جابر از امام باقر علیه السلام ، از قول رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل است که به جابر بن عبداللّه فرمود:

«جابر، این ماه رمضان است. کسی که روزه بگیرد و قدری از شب را به عبادت قیام کند و شکم و فرج و زبان خود را از حرام نگه دارد، از گناهان خارج شود؛ چنان که از ماه رمضان بیرون می شود.»

جابر عرض کرد: یا رسول اللّه، چقدر این حدیث خوب است!

ایشان فرمود: «چقدر این شرطها سخت است!»

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«هنگامی که روزه دارید، پس زبانها را نگه دارید و چشمهای خود را از حرام بپوشانید و حسد مبرید و با یکدیگر نزاع نکنید.»

سپس، حضرت فرمود:

«رسول اللّه صلی الله علیه و آله شنیدند که زنی در حال روزه از کنیز خود بدگویی کرد و کلمات زشت گفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود برای او غذا حاضر کنند؛ پس فرمود: از این غذا بخور.

عرض کرد: روزه دارم.

ص: ۱۱۰

فرمود: چگونه روزه داری؛ حال آنکه بدگویی کردی؟!»

نیز، امام صادق علیه السلام فرمود:

«چون روزه گرفتی، نگه دار گوش و چشمت را از حرام و اعمال زشت؛ مراء و جدال و اذیّت خادم را ترک بکن؛ وقار روزه بر تو باشد و روز روزه ات مثل غیر روزه نباشد.»

این اخبار را از «کافی» نقل کردیم؛ ولی به این مضمون، روایات بسیاری در منابع دیگر وارد شده است.

شیخ مفید و دیگران از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود:

«روزه دار در عبادت است؛ هرچند خواب باشد، مادامی که مسلمانی را غیبت نکند.»

از کلمات مولی امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

«روزه اجتناب از محرّمات است؛ چنان که [روزه دار] از خوردن و آشامیدن اجتناب می کند.»

نیز، فرمودند:

«چقدر روزه دارهایی که بهره ای از روزه ندارند مگر تشنگی و گرسنگی.»

فصل ششم ثواب و فضیلت افطار دادن به مؤمن روزه دار در ماه رمضان

در خطبه رسول اللّه صلی الله علیه و آله گذشت که فرمود:

«کسی که در ماه رمضان مؤمن روزه داری را افطار دهد، ثواب آزاد کردن یک بنده برای او می نویسند و گناهان گذشته او آمرزیده می شود.»

در کتاب «کافی»، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«کسی که روزه داری را افطار دهد، مثل ثواب روزه دار را خواهد یافت.»

از حضرت موسای کاظم صلوات اللّه علیهما نقل است که فرمود:

«افطار دادن تو به برادر روزه دارت افضل است از روزه گرفتن

ص: ۱۱۱

تو.»

حضرت صادق علیه السلام به سدیر فرمود:

«افطار دادن تو به روزه دار معادل است با آزاد کردن یک بنده از فرزندان اسماعیل.»

این روایات در کتاب «وسائل» از «کافی، تهذیب، من لایحضره الفقیه» و دیگر منابع نقل شده است. روایات دیگری نیز به این مضمونها نقل شده؛ بلکه، در بعضی روایات، افطار مؤمن را از بنده آزاد کردن بهتر دانسته اند.

فصل هفتم استحباب افطار روزه مستحبّی، در پاسخ به درخواست برادر دینی

کسی که روزه مستحبّی بگیرد و پس از آن به طور اتّفاقی نزد برادر دینی خود رود و او از روزه دار درخواست کند که نزد او افطار کند، مستحبّ است که بپذیرد و افطار کند و برادر دینی خود را خوشحال سازد؛ که امام فرمود:

«ثواب او ده برابر می شود.»

در روایت دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر افطار کند و چیزی از روزه خود نگوید و این مطلب را نفهماند [مبادا] که منّتی بر آن شخص میزبان شود، خداوند عزّ و جلّ ثواب یک سال روزه برای او بنویسد.»

همین مفاد به سند دیگر نیز نقل شده است.

نیز، در روایت دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

«افطار تو نزد برادر مسلمانت هفتاد یا نود برابر از روزه ات افضل است.»

این روایات هم در کتاب «کافی» نقل شده، هم در کتاب «وسائل» از «کافی، من لایحضره الفقیه، علل، محاسن» و منابع دیگر آمده است.

در چند روایت، فرموده اند که افطار از روزه مستحبّی افضل و ثواب آن از اصل روزه بزرگ تر است. اگر روزه مستحبّی باشد و

ص: ۱۱۲

عصر شده باشد، باز افطار از روزه افضل است؛ چنان که امام کاظم علیه السلام در روایت «کافی» فرموده است.

به حسب اطلاق روایات، می توان گفت: اگر روزه قضای موسّع است یعنی وقت آن وسعت دارد، باز افطار افضل است؛ لیکن، قبل از ظهر، می توانند افطار کنند و بعد از ظهر، افطار جایز نیست.

ص: ۱۱۳

باب پنجم: حج

فصل اوّل وجوب حج

حجّ از بزرگ ترین ارکان دین است و وجوب آن بدیهی است. منکر آن نیز، با توجه به بدیهی بودن آن، مرتدّ و کافر و نجس است. کسی هم که بدون عذر شرعی آن را ترک کند و به وجوب آن و تقصیر خود اقرار داشته باشد، کافر است؛ لیکن نجس نیست.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبیلاً وَ مَنْ کَفَرَ فإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ»(۱).

بر عهده مردمانِ توانمند است که برای خدا به حج روند ؛ و کسی که کافر شود یعنی ترک حج کند، پس خدا بی نیاز است و به احدی نیازمند نیست.

شیخ طوسی، در کتاب «تهذیب»، به سند صحیح نقل کرده که معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام از تفسیر این عبارت آیه شریفه: «وَ مَنْ کَفَرَ» سؤال کرد. حضرت فرمود:

«یعنی ترک حج کند.»

عیّاشی همین مطلب را در تفسیر خود از معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. وی همچنین از کنانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: کُفر و در این آیه ترک حجّ است.

۱- آل عمران / ۹۷

ص: ۱۱۴

طبرسی در کتاب «احتجاج» از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که آن حضرت به خوارج فرمود:

«اگر مردم ترک حج کنند، خانه کعبه کافر نشود؛ بلکه مردم، به سبب ترک حج، کافر شوند... .»

شیخ صدوق هم در کتاب «من لایحضره الفقیه» حدیث وصیّت پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل کرده که در آن آمده است:

«از این امّت، ده طایفه به خدای عظیم کافر شده اند؛ یکی از آن ده طایفه کسی است که مستطیع شود و چندان ترک حج کند تا آنکه بمیرد.»

وی این روایت را در کتاب «خصال» نیز نقل فرموده است.

شیخ کلینی در کتاب «کافی» به سند صحیح از ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«کسی که بمیرد و حج نگزارد، یهودی یا نصرانی بمیرد؛ مگر آنکه فقر یا مرضی مانع او باشد که نتواند به حج رود، یا سلطانی مانع او شود.»

این روایت را شیخ طوسی در کتاب «تهذیب»، صدوق در «من لایحضره الفقیه»، شیخ مفید در کتاب «مقنعه»، برقی در کتاب «محاسن» و محقق در کتاب «معتبر» نقل فرموده اند.

نیز، در کتاب «معتبر»، از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«کسی که حج نگزارد تا بمیرد، یهودی یا نصرانی بمیرد.»

در کتاب «وسائل»، این روایات را از همین کتابها و کتابهای دیگر و در کتاب «مستدرک»، ۶ روایت به مضمون این روایات نقل کرده اند.

در کتاب شریف «وسائل»، ۵ روایت نقل کرده اند که خلاصه آن روایات این است:

کسی که مستطیع باشد و به حج نرود تا آنکه بمیرد، در روز قیامت، کور محشور شود؛ و مشمول این آیه شریفه است:

«مَنْ كانَ فی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ

ص: ۱۱۵

سَبیلاً»(۱).

کسی که در این دنیا کور باشد، پس در آخرت نیز کور و گمراه خواهد بود.

بنده در «ابواب رحمت» چند روایت آن را ذکر کرده ام. در کتاب «مستدرک الوسائل» هم ۳ روایت به این مفاد نقل شده است.

فصل دوم فضیلت و شرافت حج

شیخ صدوق، در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه»، به طریق صحیح از محمّد بن قیس از امام باقر علیه السلام ، از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل کرده که در ضمن حدیثی فرمود:

«وقتی که متوجّه سفر حج شده مرکب خود را سوار شوی و بسم اللّه بگویی و به طرف مکّه سیر کنی، به هر پایی که مرکب سواری تو بلند کند و بگذارد، یک حسنه برای تو نوشته و یک گناه از تو محو گردد.

چون احرام بستی و لبّیک گفتی، به هر لبّیک که بگویی، ۱۰ حسنه برای تو نوشته و ۱۰ گناه از تو محو گردد.

وقتی که طواف کردی یعنی ۷ مرتبه اطراف خانه کعبه گشتی، این طواف برای تو پیمانی خواهد بود در نزد پروردگار که تو را عذاب نکند.

وقتی که نزد مقام ابراهیم علیه السلام ۲ رکعت نماز خواندی، به برکت این نماز، خداوند برای تو ۲۰۰۰ رکعت نماز قبول شده ثبت فرماید.

چون بین صفا و مروه ۷ مرتبه سعی کردی، نزد خدا، مثل اجر آن کسی را داری که پیاده از شهر خود به حجّ آید و مثل کسی هستی که ۷۰ بنده مؤمن را آزاد کرده است.

چون در عرفات تا غروب توقّف کردی، گناهان تو آمرزیده شود.

۱- اِسراء: ۷۲

ص: ۱۱۶

چون به جمرات محلهای مخصوص سنگ ریزه انداختی، به هر سنگ ریزه، ۱۰ حسنه برای تو نوشته شود.

چون سر تراشیدی، به هر مویی، یک حسنه برای تو ثبت شود.

چون قربانی کردی، به هر قطره از خون آن، یک حسنه برای تو نوشته گردد... .»

این حدیث در کتاب «تهذیب» و «مجالس» صدوق نیز نقل شده است.

در کتاب شریف «کافی»، در باب فضیلت حجّ و عمره، ۴۸ حدیث در این موضوع روایت شده؛ از آن جمله، نقل است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که حج یا عمره بگزارد و خالی از کبر باشد، از گناهان خارج شود مثل روزی که از مادر متولّد شده است.»

سپس امام علیه السلام این آیه شریفه را قرائت فرمود:

«فَمَن تَعَجَّلَ فی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقی...»(۱).

این حدیث در «تهذیب» نیز موجود است.

مفاد آیه شریفه، با ضمیمه روایات، این است: کسی که در حرکت از منی که مکانی است در یک فرسخی مکّه تعجیل کند، یعنی روز دوازدهم ذی حجّه بعد از ظهر کوچ کند، گناهی ندارد. کسی هم که عزیمت خود را به تأخیر اندازد یعنی روز سیزدهم کوچ کند، گناهی ندارد. جواز تعجیل حرکت در روز دوازدهم مخصوص کسی است که در حال احرام از جماع و صید اجتناب کرده است. این معنی برای «اتّقاء» یکی از تفاسیر آیه است؛ و لفظ مزبور تفسیرهای دیگری هم دارد. هر که خواهد، به کتاب تفسیر «برهان»، «وسائل» و غیره مراجعه فرماید.

در کتاب «کافی»، از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود:

۱- بقره: ۲۰۳

ص: ۱۱۷

«چون شـخص عازم حج می شود و به مهیّا کردن اسـباب و لوازم سفر حج اقدام می کند، به هر قدمی که برمی دارد، ۱۰ حسنه برای او نوشته و ۱۰ گناه از او محو و ۱۰ درجه برای او بلند شود. همچنین، هنگامی که سفر حج را شروع می کند تا آخر اعمال حج، این ثواب برای او هست؛ و چون اعمال تمام گشت، گناهان او آمرزیده گردد... .»

این روایت در «تهذیب» نیز آمده است.

در حدیث دیگر، امام صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرمود:

«ثواب حج بهشت است؛ و عمره کفّاره تمام گناهان است.»

به سند صحیح، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«حج گزاران سه صنف اند: یکی آن که از آتش آزاد شود؛ دیگری آن که از گناهان خارج شود مثل روزی که از مادر متولّد شده؛ و دون پایه ترینِ آنان کسانی اند که فقط اهل و اموال آنان محفوظ می ماند.»

این حدیث به سند صحیح دیگر نیز نقل شده؛ و در حدیث دیگر، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده:

«افضل آنان آن کسـی است که گناهان گذشـته و آینـده او آمرزیده شود؛ بعد از آن، کسانی که فقط گناهان گذشـته آنان بخشوده گردد؛ و بعد از آن، جماعتی اند که اهل و اموال آنها محفوظ باشد.»

در روایت دیگر، آمده است که از حوادثی که بر اثر نبودن او باشد، محفوظ گردند. در حدیث دیگر هم گفته اند که اینان مخالفان اهل بیت اند.

در جای دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

«راهیِ حـجّ و عمره در ضـمانت خـداست. پس اگر در رفتن بمیرد، گناهانش آمرزیـده شود؛ اگر در حال احرام بمیرد، لبّیک گویان محشور گردد؛ اگر در یکی از دو حرم مکّه یا مدینه بمیرد، در جمله ایمنان از عذاب محشور شود؛ و اگر در

ص: ۱۱۸

برگشتن بمیرد، جمیع گناهان او را خدا بیامرزد.»

همچنین، امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که در راه مکّه به هنگام رفتن یا برگشتن بمیرد، از فزع ترس روز قیامت ایمن باشد.»

این حدیث را شیخ در «تهذیب» نیز نقل فرموده است. تمام این احادیث در کتاب «کافی»، باب فضیلت حجّ و عمره، مذکور است؛ در ابواب متفرّقه آن، اخبار راجع به به این موضوع زیاد است. این مختصر گنجایش بیشتر را ندارد.

از جمله، در «کافی» باب نوادر، مذکور است: شخصی در میان مسجدالحرام از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: کیست که از همه گناهش بزرگ تر است؟

فرمود:

«آن کسی که در موقف عرفات و مشعر توقّف کند و سعی صفا و مروه و طواف و نماز طواف را انجام دهد؛ سپس، در قلب خود خیال کند یا گمان کند که خدا او را نیامرزیده. این کس گناهش از همه بزرگ تر است.»

شیخ در کتاب شریف «تهذیب»، به سند صحیح، از محمّد بن مسلم از امام باقر یا صادق صلوات اللّه علیهما نقل کرده است:

«کسانی که در قبر خود آرمیده اند، دوست دارند تمام دنیا و آنچه را در دنیا هست بدهند و یک حج در نامه عمل آنان ثبت شود.»

این روایت در «من لایحضره الفقیه» نیز آمده است.

در آن کتاب شریف، شیخ صدوق تعداد ۹۴ حدیث در فضیلت حجّ و عمره نقل فرموده که ما به ذکر چند حدیث آن اکتفا می کنیم.

از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل است:

«کسی که دنیا و آخرت بخواهد، پس خانه کعبه را قصد کند حجّ و عمره گزارد. کسی که از مکّه برگردد و قصد حجّ سال آینده را داشته باشد عمرش زیاد شود؛ و اگر قصد برگشتن

ص: ۱۱۹

نداشته باشد، اجل او مرگ و عذابش نزدیک شده است.»

به سند موثّق مثل صحیح، از اسحاق بن عمّار نقل است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: مرد ضعیفی از من مشورت حج کرد. من صلاح ندانستم و او را به ترک حج امر کردم.

حضرت فرمود:

«چقدر سزاوار است که یک سال مریض شوی!»

اسحاق می گوید: من یک سال مریض شدم.

این روایت در «کافی» نیز نقل شده است.

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«آن کسی که مانع حجّ دیگری شود، بترسد که در امر دنیایش فتنه ای به او رسد؛ به علاوه آنچه [از عقوبت که] در آخرت برای او مهیّا شده است.»

در کتاب «ثواب الاعمال»، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«حج دو قسم است: یکی برای خدا و دیگری برای مردم. پس کسی که برای خدا حج گزارد، ثوابش بر عهده خداست و بهشت است. ولی کسی که برای مردم حج گزارد، ثواب او در روز قیامت بر عهده مردم است.»

در روایت دیگر، آن حضرت فرمود:

«کسی که برای خدا حج گزارد و قصد او ریا و نمایش به خلق نباشد، البته آمرزیده شود.»

پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه شریف و مفصّل خود که شیخ صدوق در آخر «ثواب الاعمال» آن را نقل کرده فرمود:

«کسی که به سفر حج یا عمره برود، به هر قدمی که برمی دارد تا برگردد، ۱۰/۰۰۰۰ حسنه برای او نوشته و هزار هزار گناه از او محو و هزار هزار درجه برای او بلند شود و در ضمانت خدا خواهد بود؛ پس اگر او را بمیراند، داخل بهشت فرماید... کسی هم که جانشین حاجی یا عمره گزار بشود و امور او را به خوبی انجام دهد، مثل ثواب حج یا عمره در نامه عمل او ثبت شود و

ص: ۱۲۰

از ثواب حاجی کسر نشود.»

در کتاب «کافی»، در باب فضیلت طواف، نقل شده که مردی از حج برگشته خدمت امام سجّاد علیه السلام رسید. حضرت به او فرمود:

«ثواب حج را می دانی؟»

عرض کرد: نه.

حضرت فرمود:

«کسی که حجّ و طواف کند و دو رکعت نماز طواف بخواند، خدا برای او ۰۰۰/۷۰ حسنه بنویسد، از او ۰۰۰/۷۰ گناه محو فرماید، برای او ۰۰۰/۷۰ درجه بلند کند، ۰۰۰/۷۰ حاجت او را برآورد و برای او ثواب ۰۰۰/۷۰ بنده را بنویسد که قیمت هر بنده ۰۰۰/۱۰ درهم باشد.»

در «کافی»، در ضمن روایتی، امام علیه السلام فرمود:

«مؤمن، هنگامی که از خانه به قصد حج بیرون می شود، گویا در طواف و سعی است و همان ثواب را دارد تا آنکه برگردد.»

شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه»، در ضمن روایتی، نقل کرده است:

«ثواب حاجی به اندازه مشقّت او در راه حج است.»

در کتاب شریف «وسائل»، متجاوز از ۱۳۰ روایت و در «مستدرک» بیشتر از ۵۰ روایت در فضیلت و شرافت حج نقل کرده اند. حقیر به این مقدار اکتفا می کنم؛ چه، بیشتر از این را در کتاب «ابواب رحمت» نقل کرده ام و هر که می خواهد، می تواند به آن کتاب مراجعه کند.

فصل سوم فضیلت انفاق در راه حج

در کتاب شریف «کافی»، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«یک درهم که در حج در راه حج خرج کنی افضل است از ۰۰۰/۲۰ درهم که در راههای حقّ دیگر خرج کنی.»

در حدیث دیگر در کافی است که عربی در مکّه خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله عرض کرد: من قصد حج داشتم و موفق نشدم. ثروت

ص: ۱۲۱

زیادی دارم؛ دستوری بفرمایید تا به آن عمل کنم و به ثواب حج برسم.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله به سوی کوه ابوقبیس نظری کرد و فرمود:

«اگر به اندازه این کوه طلای احمر داشته باشی و در راه خدا مصرف کنی، به ثواب حاجی نمی رسی.»

این حدیث را شیخ در کتاب «تهذیب» نقل فرموده است.

در حدیث دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

«یک حج بهتر است از یک خانه طلا که تمام آن را صدقه دهی تا تمام شود.»

در کتاب شریف «تهذیب»، به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«یک نماز واجب بهتر است از ۲۰ حج ؛ و یک حج بهتر است از یک خانه مملوّ از طلا که تمام آن را صدقه دهی و هیچ باقی نماند.»

به سند دیگر، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«یک درهم در حج افضل است از دو هزار هزار درهم که در راه خدا در غیر از حج خرج کنی.»

در فصل «فضل نماز»، کلام امام علیه السلام گذشت که یک حج بهتر است از خانه ای مملوّ از طلا؛ بلکه از دنیایی مملوّ از طلا و نقره که در راه خدا انفاق کنند.

در کتاب «من لایحضره الفقیه»، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«یک درهم در راه حج بهتر است از ۱۰۰/۰۰۰ درهم که در راههای حقّ دیگر خرج کنی.»

در کتاب شریف «وسائل»، برای اثبات این موضوع، ۱۷ روایت و در «مستدرک»، ۳ روایت نقل فرموده اند.

شایان ذکر است که در کتاب «کافی»، در دو روایت، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

ص: ۱۲۲

«هديّه الحجّ من الحجّ.»

یعنی هدیه و تعارفات سفر حج جزء مخارج حجّ است.

فصل چهارم فضیلت حج بر آزاد کردن بنده ها در راه خدا

در کتاب «کافی»، به سند صحیح از قول امام صادق علیه السلام نقل شده است:

ابراهیم بن میمون برای من نقل کرد که شخصی از ابوحنیفه سؤال کرد: کسی حجّ واجب را انجام داده؛ حال، دومرتبه حج گزارد بهتر است، یا با پولش بنده بخرد و در راه خدا آزاد کند؟

ابوحنیفه گفت: بنده آزاد کردن بهتر است.

پس امام صادق علیه السلام فرمود:

«واللّه، دروغ گفته است! حج بهتر است از آزاد کردن بنده ها و شمرد تا ده عدد؛ یعنی حجّ از آزاد کردن ده بنده بهتر است.»

این روایت در «تهذیب» نیز نقل شده است.

در حدیث دیگر، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«یک حجّ از آزاد کردن ۷۰ بنده بهتر است.»

همین مضمون را از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند.

در کتاب «وسائل»، ۹ روایت برای این موضوع نقل گردیده است.

فصل پنجم استحباب تکرار حج

روایات در مدح و شرافت تکرار حج زیاد است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام با کردار و گفتار خود، این موضوع را کاملاً بیان فرموده اند. در کتاب «وسائل»، متجاوز از ۳۰ روایت در این خصوص نقل فرموده؛ از جمله اینکه امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که دو مرتبه حج گزارد، تا وقت مرگ، پیوسته در خوبی خواهد بود.»

نیز، فرمود:

«کسی که سه مرتبه حج گزارد، فقر به او نرسد؛ و کسی که چهار مرتبه حج گزارد، از فشار قبر ایمن باشد.»

باز، فرمود:

ص: ۱۲۳

«کسی که پنج مرتبه حج گزارد، خداوند او را عذاب نفرماید.»

سرانجام، فرمود:

«کسی که ده مرتبه حج گزارد، خداوند هرگز حساب او را نکشد.»

غیر از این موارد، روایات بسیاری در دست است؛ هر که می خواهد، به «وسائل» مراجعه کند.

فصل ششم وجوب حلال بودن مخارج حجّ و عمره

در کتاب «وسائل»، ۱۰ روایت برای این موضوع نقل شده که مفاد آنها این است:

کسی که مالی را از راه حرام از خیانت، ربا، دزدی یا امثال آن تهیّه کند، خداوند برکت را از آن برمی دارد؛ و اگر از آن صدقه و زکات بدهد، یا حجّ و عمره گزارد، خداوند از او قبول نمی فرماید.

از کتاب «جعفریّات»، از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«نشان قبولی حجّ آن است که حاجی گناهانی را که پیش از حج داشته ترک کند؛ و اگر ترک نکند و از گناهان دست برندارد، حجّ او قبول نشده است.»

فصل هفتم نیابت برای حج

امام صادق علیه السلام به شخصی که او را به نیابت فرزندشان اسماعیل به حج فرستاد فرمود:

«برای اسماعیل، یک حجّ است و برای تو، ۹ حج ثابت است.»

در روایت دیگر هم فرمود:

«برای نایب، ثواب ۱۰ حج ثابت است.»

این دو روایت در کتاب «کافی» نیز نقل شده است.

مستحبّ است که حاجی، در حجّ مستحب، پدر و مادر و برادر و خواهر و خویشانش و هر که را خواهد، شریک سازد؛ که برای هر یک، ثواب حجّ تمام نوشته شود و از ثواب او نیز هیچ کسر نمی شود. حتّی برای او، از آن جهت که صله رحم کرده، اجر و ثواب بیشتری نوشته خواهد شد؛ چنان که بیان صریح روایات است. روایات این

ص: ۱۲۴

مطلب در کتاب «وسائل»، ابواب نیابت باب ۲۷، مذکور است.

در کتاب «کافی» از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«اگر هزار نفر را در حجّ خود شریک سازی، هر کدام ثواب یک حج را خواهد برد و از اجر خودت هیچ کسر نمی شود.»

شیخ صدوق، در کتاب «من لایحضره الفقیه»، بعد از نقل این روایت فرموده:

روایت شده که برای او و آنها یک حج ثابت است؛ به علاوه، ثوابی زیادتر برای احسانش به آنان خواهد داشت.

ولی اگر حاجی فراموش کرد که کسی را شریک سازد و بعد از فراغ از حج متذکر شد، می تواند در همان حال او را شریک سازد؛ چنان که در دو روایتِ باب ۲۸ از ابواب نیابت کتاب «وسائل» نقل شده است.

مطلب دیگر آنکه اگر تقصیری از نایب سر زند، بر عهده خود اوست و برای منوب، حج تمام است؛ و این هم بیان صریح دو روایت دیگر است.

نیز، مستحبّ است که به نیابت معصومین طواف کند که ثواب و بهره او بیشتر خواهد بود.

در «کافی»، نقل شده که داوود رقّی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد که: من از شخصی طلبکارم و می ترسم ندهد.

فرمود:

«چون وارد مکّه شوی، از جانب عبدالمطّلب و عبداللّه و ابوطالب و آمنه و فاطمه بنت اسد، به نیابت هر کدام، یک طواف با نماز آن انجام ده؛ و سپس دعا کن که خداوند مالت را به تو برگرداند.»

داوود چنین کرد و به مقصود خویش رسید.

فصل هشتم خلقت کعبه، حقیقت حجرالاسود، علت حرم و حدود و احکام آن، مقام و حجر اسماعیل، تفسیر آیات بیّنات و دیگر قضایای مربوط به این موارد

اشاره

ص: ۱۲۵

آنچه در این مبحث به رشته تحریر درآمده از کتاب «کافی» گرفته شده؛ و اگر از غیر آن نقل شود، تذکر داده خواهد شد.

۱ خلقت کعبه:

خداوند متعال در کتاب آسمانی اش می فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَكَّةَ مُبارَكا»(۱).

نخستین خانه ای که برای مردم قرار داده شده، آن خانه مبارکی است که در مکّه هست.

آن اوّل زمینی بود که خلق شد و بسیار شفّاف و بلورین و درخشنده بود، مانند ماه و خورشید.

خدای توانا زمین را از زیر کعبه تا محلّ منی و از منی تا عرفات و از عرفات به هر طرف، تا هر جا خواست، کشانید.

پس کعبه اصل و منشأ زمین قرار داده شد و بدین جهت، آن را «امّ القری» نام نهادند. شفافیّت و درخشندگی زمین کعبه تا زمانی که هابیل به دست برادرش کشته شد ادامه داشت؛ سپس سیاه و تیره گردید.

این خانه مطابق است با بیت المعمور که در آسمان چهارم قرار دارد و آن مطابق با عرش است.

چون ملائکه گرد بیت المعمور می گشتند، خداوند این خانه را برای آدم و فرزندان او قرار داد که به یُمن طواف دور آن، گناهان آنها آمرزیده شود.

این جانب مطالب مربوط به خانه و بیت المعمور و خصوصیّات آن و بیت المقدّس را به تمامی در کتاب «مستدرک سفینه» مادّه «بیت» و «کعب» نگاشته ام. نیز، در مادّه «ارض» بیان کرده ام که نخست زمین خلق شده، سپس آسمان و بعد سایر زمین از زیر کعبه گسترده شده و مابین خلقت زمین و پهن شدن آن، ۲۰۰۰ سال فاصله زمانی بوده است. در لغت «بیت» هم آمده است که کعبه وسط دنیا است.

کعبه در قرآن «بیت عقیق» نامیده شده؛ برای سه جهت:

اوّل اینکه «عتیق» یعنی قدیم؛ چون از تمام زمینها قدیم تر است.

۱- آل عمران: ۹۶

ص: ۱۲۶

وجه دوم آنکه عتیق از مـادّه «عتق» است، به معنـای آزادی از مملوکیت؛ چون مالـک آن فقط خـداست و مملوک هیـچ کس نشـده است.

سرانجام اینکه «عتیق» نامیده شده؛ چون در طوفان نوح علیه السلام آب وی را فرا نگرفت و از غرق شدن آزاد گشت.

روایات هر سه در «مستدرک سفینه»، مادّه «بیت» مذکور است؛ و در «بحار» و تفسیر «برهان»، سوره حج نیز نقل شده است .

در چند روایت، وارد شده است:

کسی که عمدا و از روی عناد در میان خانه کعبه قضای حاجت کند، حکم او کشتن است.

۲ حجرالاسود:

شیخ طبرسی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که سه سنگ از بهشت فرستاده شده: مقام ابراهیم، سنگ بنی اسرائیل سنگی که موسی عصایش را به آن زد و ۱۲ چشمه ظاهر شد و حجرالاسود.

حجرالاسود ملکی مقرّب بود و از بزرگـان ملائکه به شـمار می آمـد. وقتی که خـدا برای ربوبیّت خود و رسالت محمّـد بن عبـداللّه صلی الله علیه و آله و ولایـت امیرالمؤمنین علیه السـلام از ملائکه میثاق گرفت، اوّل ملکی که سـبقت گرفت و قبول کرد، این ملک بود. محبت وی به محمّـد و آلش از سایرین بیشتر بود؛ از این جهت، خداوند عهد و میثاق ملائکه و آدم و فرزندانش را پیش وی به ودیعت نهاد و او امین خلق شد. بدین نظر، مردم از راههای دور و نزدیک در هر سال باید نزد او اقرار به میثاق را تجدید نمایند.

پس خداونـد او را در بهشـت انیس آدم قرار داد. ولی چـون آدم ترک اولی کرد و از بهشـت خـارج شـد و تـوبه او قبـول گردیـد، خداوند وی را به صورت درّ سـفیدی برای آدم فرستاد آدم در زمین هند بود. آدم او را گرفت و به او مأنوس شد؛ در حالی که او را نمی شناخت. سرانجام، چون خدا او را گویا نمود، عرض کرد: آدم! مرا می شناسی؟

ص: ۱۲۷

فرمود: نه. ناگهان وی به صورت اوّلی که در بهشت بود درآمد؛ و گفت: عهد و میثاق را فراموش کردی.

در این وقت، آدم متذکّر شد و گریه اش گرفت. آن گاه، او را در بر گرفت و بوسید و بدین ترتیب، میثاق را تجدید کرد. او باز به صورت درّ سفیدی برگشت که روشنایی می داد. آدم آن را بر شانه خود حمل می کرد و هرگاه خسته می شد، جبرئیل به او کمک می کرد. بالاخره، به مکّه رسیدند و آن را پس از اتمام بنای کعبه، در محلّی که فعلاً قرار دارد، نصب کردند. آدم نیز هر روز عهد و میثاق خود را تجدید می کرد.

بدین جهت در وقت طواف، حاجی رو به حجرالاسواد می گوید:

«أَمانَتی أَدَّیْتُها وَ میثاقی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَلی

بِالْمُوافاهِ.»

امانت خود را ادا کردم و عهد و میثاق را قبول دارم؛ تا در روز بازپسین، برای من، به قبول کردن شهادت دهی.

امام می فرماید:

«واللّه، وفا نکردند مگر شیعیان ما و این سنگ دوستان ما را تصدیق و مخالفان ما را تکذیب می کند. اوست حجّت خدا در روز قیامت که به صورت اوّل برمی گردد و به اعمال آنها شهادت می دهد؛ در حالی که همه او را می شناسند و نمی توانند انکار کنند.»

آنچه از روایات «علل»، که در «بحار» نقل شده، استفاده می شود این است که حجر، مانند درّی سفید، درخشندگی داشت. ولی به مرور زمان و بر اثر تماس دستهای مشرکان و کفّار، سیاه شد. اگر دستهای ایشان به آن اصابت نمی کرد، هر دردمندی که خود را به آن می مالید شفا پیدا می کرد.

حقیر در کتاب «مستدرک»، مادّه «حجر» مطالب مربوط به حجرالاسود را با مدارک آن ذکر کرده ام. از بعضی از آنها استفاده

ص: ۱۲۸

می شود که حجر در کوه ابوقبیس مخفی بود، تـا آنکه ابراهیم علیه السـلام خانه را ساخت. ناگهان کوه نـدا کرد: ای ابراهیم! امانتی در نزد من داری. ابراهیم او را گرفت و در محلّ خودش گذاشت.

گفتنی است که در فرهنگ «قصص قرآن»، اشتباهی در این مورد رخ داده. عجیب است که مؤلف محترم آن به کتاب «کافی» که از مهم ترین کتب معتبر شیعه است و کتابی به اعتبار آن نیست مراجعه نکرده تا بیانات امام صادق علیه السلام را ببیند؛ و در جای ذکر قصص ابراهیم و بنای کعبه ص ۵۷ حجرالاسود را به سنگ مقام که ما تفصیل حقیقت آن را در جای خود می آوریم اشتباه نکند.

در «خرائج» قطب راوندی، از ابوخالد کابلی نقل شده که گفت:

محمّـد بن حنفیه، بعـد از واقعه عـاشورا و بـازگشت امـام سـجاد علیه السـلام به مـدینه، مرا خواست در حـالی که ما در مکّه بودیم و فرمود:

از جـانب مـن، بـه علیّ بـن الحسـین بگـو، پس از حسـن و حسـین، من بزرگ تر اولاـد امیرالمـؤمنین علیه السـلام هسـتم و به امـامت سزاوارترم. بدین جهت، امامت را به من واگذار کن؛ وگرنه، برای رفع این خصومت، حاکمی معیّن فرما.

ابوخالد می گوید: چون پیام او را رساندم، امام علیه السلام فرمود:

«به وی بگو از خـدا بترسـد و چیزی را که حقّ او نیست و خـدا برای او قرار نداده ادّعا نکند. اگر حرف مرا نمی پذیرد، حاکم بین ما حجرالاسود باشد. هر که را حجرالاسود پاسخ کلامش داد، او امام باشد.»

چون ابوخالد جریان را به عرض محمّد بن حنفیه رساند، او قبول کرد.

ابو خالد می گوید: همراه این دو بزرگوار، به طرف حجرالاسود روان شدیم. به امر امام سجّاد علیه السلام ، محمّد بن حنفیه نزدیک حجر شد و پس از خواندن دو رکعت نماز و مقداری دعا، از حجرالاسود درخواست شهادت کرد. امّا جواب نشنید.

امام سجّاد علیه السلام نیز، چون نزدیک حجرالاسود شد، پس از خواندن

ص: ۱۲۹

دو رکعت نماز، فرمود:

«ای سنگی که خدا تو را شاهد زیارت کنندگان خانه خود قرار داده، اگر امامت مرا بر بندگان می دانی، شهادت بده تا عمویم بداند که امام و پیشوا نیست.»

ناگهان، چنین ندایی از حجرالاسود به گوشها طنین انداز شد: ای محمّد! تسلیم شو برای علیّ بن الحسین که او است امام و پیشوا بر تو و بقیّه آفریدگان.

آن گاه، محمّد بن حنفیه تسلیم شد و پای امام را بوسید.

بعضی از اهل علم بر آن اند که این عمل محمّد برای از بین بردن شبهات مردم بوده است تا بعینه ببینند که آن حضرت حجّت حقیقی خداوند است.

در روایت دیگر، ماجرا به این کیفیّت نگاشته شده که حجرالاسود گفت:

ای محمّد! بدان که علیّ بن الحسین علیه السلام حجّت خداست بر تو و اهل آسمان و زمین و اوست کسی که اطاعت و فرمان برداری او بر همه واجب است. تو نیز از وی تبعیّت کن.

محمّد هم گفت: قبول دارم که برادرزاده ام حجّت خدا در زمین و آسمان است(۱).

باز، از «خرائج» راوندی است که حجّاج بن یوسف، در جنگ با عبداللّه بن زبیر، خانه کعبه را ویران کرد. هنگامی که خانه را می ساختند، هر یک از زهّاد و دانشمندان و قضات که می آمدند حجرالاسود را نصب کنند، قرار نمی گرفت. بالاخره، امام سجّاد علیه السلام با دستهای مبارک و پس از جاری کردن نام خدا، آن را در جایش نصب کردند و صدای تکبیر از مردم بلند شد(۲).

باز در «خرائج» راوندی، از جعفر بن محمّد بن قولویه(۳)نقل شده

۱- بحارالانوار ۴۶/۲۹ و به مضمون دوم: همان جا، ص ۱۱۱ و ۴۵/۳۴۷

۲- همان ۴۶/۳۲ و ۹۹/۶۲

۳- جعفر بن محمّد از بزرگان علما و فقها و محدّثین بوده و کتابهایی را به رشته تحریر درآورده که کامل الزیارات از آن جمله است. وی استاد شیخ مفید بوده است.

ص: ۱۳۰

که گفت:

چون وارد بغداد شدم، در سنه ۳۷ یعنی ۳۳۷؛ البتّه، در کتب تواریخ، ۳۳۹ نیز نوشته اند و آن سالی بود که قرامطه فرقه ای از خوارج خـانه را خراب کرده و حجرالاـسود را به مکّه برگردانیـده بودنـد همّت بر آن داشـتم که خـدمت کسـی برسم که حجر را نصب می کند؛ چون درکتابها دیده بودم که حجر را حجّت خدا نصب می کند، همان طوری که زین العابدین علیه السلام در زمان حجّاج آن را در مکان خود قرار داد. ولی متأسـفانه به مرضـی سـخت مبتلا شدم و قدرت مسافرت را در خود نیافتم. لذا، نایبی را از طرف خود گماشـتم و او را با نامه ای، که در آن از مقـدار عمرم و اینکه آیا از آن مرض بهبود پیدا می کنم پرسـیده بودم، روانه کردم و گفتم نامه را برساند به کسی که حجر را نصب می کند و جواب بستاند.

گماشته جعفر می گوید:

چون وارد مکّه شدم، با دادن مقداری پول به دربانان خانه، محلّی را گرفتم که بتوانم در آنجا کاملًا از اوضاع خبردار شوم. هر کدام از بزرگـان که حجر را نصب می کرد، ثباتی نـداشت. بالاخره، جوانی با قیافه زیبا و صورتی گنـدمگون مثل ماه ظاهر شـد و حجر را در جـای خود قرار داد، چنـان که گویـا آن را از جـای خود برنداشـته بودنـد. آن گاه، به راه افتاد و با آرامش رفت. من نیز دنبال او رفتم، ولی آنچه کردم به او برسم، نشـد؛ حال آنکه بین من و او بیش از مقدار کمی فاصـله نبود. چون به محلّ خلوتی رسـید، توقف فرمود و هنوز سخنی نگفته بودم که به من فرمود: «نامه را بده!» چون تسلیم کردم، بدون آنکه نامه را بگشاید، به من فرمود:

«به اربابت جعفر بن محمّد بگو که، پس از بهبود یافتن از این مرض، تا سی سال دیگر در دنیا خواهد زیست.»

گماشته جعفر می گوید:

ص: ۱۳۱

من آن قدر گریه کردم که قدرت بر حرکت نداشتم. مرا گذاشت و رفت. چون به بغداد مراجعت کردم، داستان را برای جعفر نقل نمودم؛ و او هم، پس از انقضای مدّت، وصیّت کرد و از این دنیا چشم بربست(۱).

امّا داستان قرامطه به این قرار است که مؤلّف «تاریخ خمیس» نگاشته:

ابوطاهر عبداللّه قرمطی، در زمان خلافت مقتدر باللّه خلیفه عبّاسی، در روز هفتم ذی حجّه، سنه ۳۱۷، وارد مکّه شد. به قدری گستاخی و جسارت از او و یارانش هویدا شد که یکی از آنها با عصای آهنی ضربتی بر حجرالاسود فرود آورد و آن را شکست و از جایش جدا ساخت. دیگری هم بر فراز بام رفت که ناودان را بکند؛ ولی افتاد و به جهنّم رفت. آنها مکّه را غارت و حجرالاسود را با خودشان به کوفه نقل و در مسجد جامع کوفه آویزان کردند؛ به امید آنکه مردم برای اعمال و مناسک به آنجا رو کنند. به مدّت ۲۰ سال، حجرالاسود در میان قرامطه بود تا آنکه بنابر بعضی از تواریخ، خلیفه المطیع للّه عبّاسی آن را از ایشان به مبلغ ۳۰/۰۰۰ دینار خریدار کرد و به جای اوّلیّه اش برگرداند.

بعضی گفته اند: برای حمل آن به طرف کوفه، ۴۰ شتر از بین رفت و به قول بعضی هم ۳۰۰ یا ۵۰۰ شتر؛ حال آنکه وقتی آن را به مکّه برمی گردانیدند، بر شتر لاغری حمل کردند و آن حیوان، به برکت حجرالاسود، فربه و چاق گردید.

۳ علت حرم و حدود آن:

چنان که از روایات «کافی» استفاده می شود، وقتی حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون آمد و به زمین مکّه رسید، از تنهایی و نشنیدن آنچه در بهشت می شنید، به خدا شکایت کرد. پس خداوند برای او یاقوتی قرمز فرستاد که روشنایی می داد. حضرت آن را در

۱- بحار ۵۲/۸۵ و ۹۹/۲۲۶

ص: ۱۳۲

محلّ خانه کعبه گذاشت و تا هر جایی که روشنایی آن رسید، خداوند آن را حرم قرار داد. پس آدم علیه السلام آن حدود را نشان کرد.

در روایت دیگر، آمده است: جبرئیل خیمه ای از خیمه های بهشت برای حضرت آدم و حوا آورد و آن را در محلّ خانه کعبه گذاشت. مقدار خیمه به اندازه چهار رکن خانه بود و عمود خیمه از یاقوت قرمز بود. پس جبرئیل آن را نصب کرد و روشنایی عمود خیمه تا هر جایی رسید، خداوند برای احترام خیمه و عمود آن را حرم قرار داد؛ چون این دو از بهشت بودند و به همین جهت، اعمال خیر و شر در حرم مضاعف می شود. طنابهای خیمه به اطراف مسجدالحرام رسید؛ و میخها و طنابها از بهشت بود.

خداوند جبرئیل را امر فرمود: هفتاد هزار ملك را مأمور پاسبانی و نگهبانی خیمه قرار ده که شیاطین را از خیمه دور کنند و انیس حضرت آدم باشند و اطراف خیمه به طواف بپردازند. پس ملائکه ادای وظیفه می کردند و اطراف ارکان خانه به طواف می پرداختند؛ همان طور که اطراف بیت المعمور طواف می کردند.

پس از گذشتن زمانی، خداوند جبرئیل را امر فرمود: فرود آی، آدم و حوا را از محلّ خانه کعبه دور کن و ارکان خانه را بلند گردان. پس جبرئیل، از پی انجام مأموریّت خود، آدم علیه السلام را بر کوه صفا و حوا علیهاالسلام را بر کوه مروه قرار داد.

حضرت آدم علیه السلام فرمود: جبرئیل، خدا بر ما غضب نموده است.

عرض کرد: نه؛ لیکن چنین امر و مقدّر فرموده است.

حضرت آدم علیه السلام فرمود: به تقدیر خداوندی راضی ام.

پس جبرئیل، به امر پروردگار، سنگی از کوه صفا و سنگی از کوه مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از کوه سلام، که در پشت کوفه است، برداشت و در چهار رکن خانه گذاشت. آن گاه، خداوند به سوی جبرئیل وحی فرمود: بنا را از سنگهای کوه ابوقبیس تمام کن و دو درب برای خانه قرار ده؛ یکی به طرف مشرق و دیگری به طرف مغرب.

ص: ۱۳۳

پس هنگامی که جبرئیل بنای خانه را تمام کرد، ملائکه آمدند و طواف کردند. در این هنگام، حضرت آدم و حوا علیهماالسلام نظر به طواف آنان، آمدند و طواف کردند.

سیّد ابن طاووس از صحف ادریس نقل کرده است: در این هنگام، کوهها ندا کردند: ای آدم! برای ما هم در بنای خانه بهره ای قرار ده یعنی از ما نیز سنگی بردار.

حضرت آدم علیه السلام فرمود: این منوط به امر پروردگار خانه است؛ هر که را خواهد، شریک می فرماید. پس ذات مقدّس پروردگار به کوهها اجازه شرکت داد. کوهها بر یکدیگر سبقت می گرفتند و سنگی از خود جدا می کردند. حضرت آدم مأمور شد که از هر کوهی سنگی بردارد و بنای خانه را تمام کند.

۴ بنای دوم کعبه:

این مهم به دست مبارک ابراهیم خلیل علیه السلام انجام پذیرفت؛ در شام، هنگامی که ساره هاجر را به خلیل خدا بخشید تا برای ایشان فرزندی به دنیا آورد که شبستان زندگی شان به شمع چراغ وی روشن شود و سکوت غم افزای خانه ایشان را درهم شکند.

ابراهیم علیه السلام نیز بخشش همسرش ساره را پذیرفت. دیری نگذشت که پسری پاکیزه از هاجر ولادت یافت که او را اسماعیل نامیدند. قلب ابراهیم علیه السلام از دیدار پسر خرسند و دیده او از دیدار فرزند عزیز روشن شد؛ ولی آتش غیرت در دل ساره زبانه کشید و کارش به جایی رسید که طاقت دیدار هاجر و اسماعیل را نداشت. چاره ای ندید جز آنکه از ابراهیم علیه السلام خواهش کند آن دو را به جایی برد که آنان را نبیند.

ابراهیم علیه السلام به فرمان الهی، خواهش او را پذیرفت. جبرئیل امین براقی آماده خدمت کرد. پس جناب خلیل با هاجر و اسماعیل علیهماالسلام از شام بیرون شدند. ایشان، سوار بر براق، به راهنمایی جبرئیل امین در زمین سیر می کردند؛ به هر چمنزاری می رسیدند، آن حضرت می فرمود: جبرئیل، اینجا فرود آییم؟ جبرئیل جواب نفی می داد. سرانجام، به جای کعبه رسیدند. در آنجا، به فرمان الهی، هاجر و

ص: ۱۳۴

اسماعیل را فرود آورد؛ و چون با ساره قرار گذاشته بودند که باید خودش پیاده نشود، پیاده نگشت.

در آن سرزمین بی آب و علف، بـا سرمایه مختصری از طعام و ظرف کوچکی از آب ولی بـا قلبی لبریز از ایمـان و امیـدواری به پروردگار مهربان، آنان را گذاشت و برگشت. در آنجا، درختی بود. هاجر پارچه ای بر آن درخت انداخت تا در سایه آن استراحت کننـد. چون ابراهیم علیه السلام آهنگ بـازگشت فرمود، هـاجر عرض کرد: ای خلیـل خـدا، به کجـا می روی و ما را در این بیابان سهمگین خشکزار به که می سپاری؟

حضرت خلیل علیه السلام فرمود: شما را به خداوند جلیل مهربان می سپارم. آن خدایی که مرا فرمان داد شما را در اینجا گذارم شما را کفـایت خواهـد فرمود. آن خـدایی که نگهدارنـده صـغار و کبـار و روزی رسان مور و مار است نگهـدار و روزی رسان شـما نیز هست. هاجر، چون این سـخن را شنید، به جای خود بازگشت و در برابر اراده و حکم الهی، تسلیم گشت. چون خلیل علیه السلام به کوه طوی(۱) رسید، با اشک و آه، به سوی فرزند و عیال توجّهی فرمود. سپس، روی به درگاه الهی، عرض کرد:

«پروردگارا! من فرزندان خود را به وادی خشـکساری نزد خانه محترمت، برای به پا داشتن نماز، جای دادم. خدایا! تو دلهای مردمان را به سوی آنان مایل بگردان و به انواع ثمرات = میوه ها آنها را روزی ده؛ امید است شکرگزار باشند»(۲).

این را گفت و به سوی شام روی کرد و رفت.

هـاجر در برابر فرمـان الهی تسـلیم شـد. چون روز برآمـد و آب و غـذای خود را به پایان رسانـدنـد، تشـنگی بر اسـماعیل غالب شـد. کودک را به جـای خود گـذاشت و سراسـیمه، پی جرعه آبی و در جست وجوی لقمه نانی، جانب کوه صـفا شـتافت و ناله اش بلند بود:

۱- موضعی است در حرم، در یک فرسخی مکّه. از آنجا می توان خانه های مکّه را دید.

۲- ابراهیم: ۳۷

ص: ۱۳۵

آیـا همـدمی در این بیابان یافت نمی شود؟ اسـماعیل از نظرش پنهان شـده بود. بر فراز کوه صـفا که رفت، از دور، منظره سـرابی در نزدیکی مروه به صورت آب نمودار گشت. طرف مروه شـتافت و چون به مروه رسـید، نومیـد گردید. بار دیگر به سوی صـفا دوید؛ آب نیـافت. بـاز بـه سـوی مروه برگشت و تـا هفت بـار، این آمـدن و رفتن تکرار شـد. بـار هفتم در مروه بـود که چشم مبـارکش به اسـماعیل افتاد و دید که آب از زیر پای اسـماعیل می جوشد. خرسـند شد که رحمت الهی او را فرا گرفته؛ از خوشحالی، در پوست خود نمی گنجیـد. آمـد و قـدری ریـگ نرم شن اطراف آن جمع کرد تا آب بایسـتد و فرمود: زمزم؛ یعنی، بایست. امام علیه السـلام فرمود:

«اگر چنین نمی کرد، آب بر روی زمین جاری می شد.»

چون چشمه زمزم پدید آمد، پرندگان را از آن صحرای سوزان به سوی خود کشید. در آن هنگام، قومی از جرهم طایفه ای از عرب که در عرفات جای داشـتند پرنـدگان را دیدنـد و حـدس زدنـد که در آن نزدیکی آبی پدیـد آمـده؛ لـذا، چند تن را به جست وجو فرسـتادند. بازرسان پدیـد آمـدن چشـمه را به آنان بشارت دادنـد. آمدنـد و دیدند زنی با پسـری در سایه درختی اُتراق کرده اند. به هاجر عرض کردند: تو کیستی و این بچه از آنِ کیست؟

گفت: من همسر خلیل الرحمانم و این فرزند ارجمند اوست. خدای مهربان او را فرمان داده که ما را در اینجا فرود آورد.

عرض کردند: اجازه می دهی ما در نزدیکی جای شما مکان گیریم؟

هـاجر فرمود: این کـار بایـد به رخصت خلیـل باشـد. روز سوم که جنـاب خلیـل علیه السـلام به دیـدن هاجر و اسـماعیل آمـد، هاجر رخصت طلبیـد. آن بزرگوار که رخصت داد، هاجر نیز به آنان اجازه داد. آن قبیله در آن سـرزمین جای گرفتند؛ پس هاجر به ایشان انس و آشنایی گرفت و خدای را سپاسگزار شد.

در مرتبه سوم که ابراهیمبه زیارت فرزند آمد، چشمش افتاد بر

ص: ۱۳۶

جمعیّت زیادی که در آنجا مسکن کرده بودند؛ خرسند گشت و شکر پروردگار را به جای آورد. روزگاری بر این منوال گذشت و اسماعیل جوانی برومند و توانایی ارجمند شد.

در این هنگام، پروردگار جلیل، بنده اش خلیل اللّه علیه السلام را مأمور فرمود که ساختمان خانه محترم خود را بنا کند. جبرئیل را فرستاد تا مکان خانه را به او بنمایاند و خطّی در محلّ کعبه بکشد و پایه های خانه را از بهشت برای حضرت خلیل بیاورد.

حجرالاسود را که خداوند برای آدم فرستاد، از برف سفیدتر بود؛ بر اثر تماس دستهای کفّار، سیاه گشت. پس شروع کردند به خاک برداشتن از محلّ خانه و آن تلّ عظیم را از جای برکندند تا آنکه به سنگ قرمزی رسیدند. خداوند وحی فرستاد: ابراهیم، خانه را بر این سنگ بنا کن یعنی آن پایه ها را بر روی این سنگ بگذار. خداوند چهار ملک را فرستاد که سنگ بیاورند. ابراهیم خلیل و جناب اسماعیل علیهماالسلام سنگ را کار می گذاشتند و ملائکه آن را می آوردند تا آنکه بنا را به اتمام رسانیدند؛ و دو درب برای آن قرار دادند: یکی طرف مشرق و دیگری جانب مغرب. آن دری که جانب مغرب گذاشته اند «مستجار» نامیده می شود.

در «کافی»، از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود:

«وقتی که بنا به موضع حجرالاسود رسید، کوه ابوقبیس [ابراهیم علیه السلام را] ندا کرد: امانتی داری در نزد من. پس حجر را تقدیم کرد و حضرت نیز آن را در جای خودش گذاشت.»

بعضی نقل کرده اند که، در زمان طوفان نوح علیه السلام ، خداوند رکن را نزد کوه ابوقبیس به امانت سپرد و به کوه خطاب فرمود: هر زمان دیدی خلیل من خانه مرا می سازد، این رکن را تحویل او ده. از این جهت، در زمان جاهلیّت، این کوه را «امین» می نامیدند.

از آیات شریفه قرآن مجید استفاده می شود که آن دو بزرگوار، در وقت بنای خانه، از سر راز و نیاز با پروردگار خانه عرضه می داشتند:

ص: ۱۳۷

«پروردگارا! این عمل را از ما بپذیر؛ زیرا تو شنوا و دانایی. پروردگارا! ما را توفیق ده که در پیشگاه مقدّس تو تسلیم و منقاد باشیم و از فرزندان ما، گروهی فرمان بردار به وجود آور و مناسک حجّ ما را به ما بنما و توبه ما را بپذیر؛ زیرا که تویی توبه پذیر مهربان»(۱).

چون ساختمان خانه تمام شد، جبرئیل از جانب پروردگار جلیل بر ابراهیم خلیل علیه السلام فرود آمد و در روز هشتم ذی حجّه، دستور حج را ابلاغ کرد. امین وحی او را به عرفات و از عرفات به مشعرالحرام برد و سایر مناسک را به او تعلیم کرد و به او نمایش داد آنچه را به آدم علیه السلام نمایش داده بود.

مطالبی که مربوط به ساخت و ساز کعبه به دست حضرت ابراهیم و حجّ آن حضرت آمده، همگی از «تفسیر قمی» در سوره بقره و روایات «کافی» استخراج شده است.

در روز عید، جناب خلیل علیه السلام مأمور قربانی کردن حضرت اسماعیل شد و فرمود:

«فرزند عزیزم! در عالم خواب، چنین دیدم که تو را قربانی راه خدا می کنم. در این مورد، تو را چه نظری است؟

جواب داد: پدر جان! هرچه مأموری انجام ده که ان شاءاللّه مرا از بندگان صبور و شکیبا خواهی یافت».

پس چون هر دو تسلیم امر حق شدند، او را برای کشتن نزد جمره وسطی بر روی در افکند تا وقت مرگ، رخسار جوانش را نبیند. در آن حال که کارد تیز بر گلوی نازکش می کشید و هرچه می کرد گلوی مبارک او را نمی برید، جبرئیل کارد را از گلوی او برگردانید. چندین بار که این عمل تکرار شد، صدایی از کارد بلند شد:

«اَلْخَلیلُ یَأْمُرُنی وَالْجَلیلُ یَنْهانی.»

۱- بقره: ۱۲۷ و ۱۲۸

ص: ۱۳۸

ی عنی خلیل فرمان بریدن می دهد و جلیل مرا مانع است و بازمی دارد. آن گاه، از مصدر ذوالجلال خطابش رسید: ابراهیم، مأموریّت را به انجام رساندی.

برای او، گوسفندی فرستاده و امر شد که این را در عوض فرزندت قربانی فرما. اجمال این قضیّه را خداوند عزّ و جلّ در قرآن مجید، سوره صافّات، آیات ۱۰۰ ۱۰۷ بیان فرموده و تفصیلش در تفسیر «برهان» مذکور است(۱).

۵ مقام حضرت ابراهیم علیه السلام :

سنگی است که وقتی ابراهیم پاهای مبارک خود را روی آن گذاشت، به امر پروردگار، میان آن سنگ فرو رفت.

در روایت «کافی» و «علل»، امام علیه السلام فرمود:

«وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام بنای کعبه را تمام کرد، خداوند او را امر فرمود که اعلام حج کند؛ پس فرمود:

هَلُمُّوا إِلَی الْحَجِّ = به سوی حج بیایید.

پس تمام مردم حتّی آنها که در رحمهای زنان و اصلاب مردان بودند، تا روز قیامت، همه شنیدند و جواب دادند: لَبَّیْکَ! داعِیَ اللّهِ. کسی که ۱۰ مرتبه جواب داد، ۱۰ مرتبه حج می گزارد، کسی که ۵ مرتبه جواب داد، ۵ مرتبه ؛ کسی که بیشتر یا کمتر جواب داد، به عدد جوابش حج می گزارد؛ و کسی که جواب نداد، به حج نخواهد رفت.»

در روایت «علل»، امام علیه السلام فرمود:

«وقتی که ابراهیم به اعلام حج مأمور شد و بر روی مقام ایستاد، چنان بلند شد که مقابل کوه ابوقبیس رسید؛ پس در میان مردم به حج ندا کرد… .»

در روایت دیگر، آمده است که مقام چنان او را بلند کرد که از کوه ها بلندتر شد.

۱- نیز، مراجعه کنید به: بحار ۱۲/۱۲۱

ص: ۱۳۹

در «کافی» به سند موثق، از زراره از امام باقر علیه السلام نقل است که ضمن حدیثی فرمود:

«موضع مقام که حضرت ابراهیم گذاشت نزد دیوار خانه بود. پیوسته آنجا بود تا آنکه اهل جاهلیّت آن را به محلّی آوردند که الان در آنجاست. پس رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، وقتی که مکّه معظّمه را فتح کرد، مقام را برگردانید به آنجایی که حضرت ابراهیم گذاشته بود. همان جا بود تا زمان ریاست عمربن خطّاب؛ پس عمر آن را تغییر داد و آن را به محلّی آورد که زمان جاهلیّت بود و الان نیز آنجاست.»

پیش تر، گفتیم که سنگ مقام یکی از سه سنگی است که از بهشت آمده؛ و تفصیل قضایای مربوط به آن در «مستدرک سفینه»، مادّه «حجج» و «حجر» آمده است.

۶ حجر اسماعیل علیه السلام :

مکان خانه اسماعیل است. خودش و مادرش هاجر و برخی از پیغمبران و عدّه ای از دختران حضرت اسماعیل در آنجا دفن شده اند. در روایتی، آمده که حضرت صادق علیه السلام در حجر اسماعیل در مقابل میزاب = ناودان نماز خواند در حالی که مابین او و خانه به مقدار دو ذراع یعنی بیش از یک متر فاصله بود و فرمود:

«اینجا محلّ نماز خواندن شبیر و شبّر، دو فرزند هارون، است.»

نیز، فرمود:

«مابین رکن یمانی و حجرالاسود، هفتاد پیغمبر دفن شده است.»

۷ بازسازی خانه کعبه، با همکاری بزرگان قریش

در «کافی»، از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«قریش، در زمان جاهلیّت، خانه کعبه را ویران کردند. چون خواستند بسازند، مانعی پیش آمد که همه را ترس برداشت. چون ازمالهای حلال خود آوردند، مانع برکنار شد و خانه را بنا کردند. چون به موضع حجرالاسود رسیدند، بین آنان، در نهادن

ص: ۱۴۰

حجرالاـسود اختلاف شـد ؛ طوری که نزدیک بود فتنه ای رخ دهـد. پس قرار گذاشـتند که هر کس اوّل مرتبه از درب مسـجد وارد شود، حجر را نصب کند. ناگهان، پیغمبر وارد شد. به دسـتور حضـرتش، پارچه ای آوردند و حضرت حجر را در وسط آن نهاد و به بزرگان قریش فرمود: اطراف پارچه را بگیرید؛ آن را گرفتند. پس پیغمبر حجر را گرفت و در جایش نهاد.»

نیز، در تاریـخ درج شـده که این اختلاف چنـد روز ادامه داشت تا آنکه توافق کردنـد که هر که اوّل از در بنی شـیبه وارد می شود، حجر را نصب کند. ناگهان، رسول اللّه وارد شد. گفتند: وی امین است؛ حکم او را قبول داریم. پس به دستور گذشته عمل کردند.

نیز، درج شـده که این قضیّه پنج سال قبل از بعثت روی داده است. تفصـیل این داسـتان در «ناسخ التواریخ»: ۲/۵۵۳ و «بحارالانوار»: ۱۵/۴۱۱ و فرهنگ «قصص قرآن»: ص ۱۰۷، در مادّه «کعب»، مذکور است.

۸ بازسازی خانه کعبه، به دست عبداللّه بن زبیر

قضـیّه عبداللّه بن زبیر بدین منوال است که حصین بن نمیر سکونی، در سال ۶۴ ه ، به امر یزیـدبن معاویه با ابن زبیر جنگ کرد. کار بر ابن زبیر سـخت شد و لذا به مسـجدالحرام پناهنده شد. حصـین با لشـکریانش، پس از محاصره مسجد و کعبه، خانه کعبه را سنگ باران کردند بعضی نوشته اند: اوّل سنگی که بر کعبه وارد شد، ناله ای از آن خارج شد. خانه چنان فرسوده شد که وقتی کبوتران بر فراز آن می نشسـتند، سـنگ ریزه هایش می ریخت. چون خبر مرگ یزید به مکّه رسید، حصین دست از محاصره برداشت و از مکّه خارج شد.

آن گاه، ابن زبیر تصـمیم گرفت خانه را خراب و مجدّدا بنا کند. جماعتی مخالفت نمودند و عدّه ای از ترس آنکه شاید عذاب نازل شود، از مکّه فرار کردنـد و سه روز در منی ماندنـد تـا آنکه خانه را تا روی زمین خراب کردنـد. خرابی ابن زبیر در روز شـنبه، نیمه جمادی الاخر سنه ۶۴، بوده است. بعضی ها نقل کرده اند که هیچ کس

ص: ۱۴۱

جرأت ننمود؛ لذا، خود ابن زبیر بخشی از خانه را خراب کرد. دیگران نیز، چون دیدند حادثه ای رخ نداد، شرکت کردند.

ابن زبیر حجرالاسود را در میان صندوقی قرار داده و تحت نظر خودش بود. بعضی گفته اند: بر اثر حریقی که در کعبه واقع شده بود، شکافی پیدا کرده بود؛ لذا آن را نقره گرفتند.

خلاصه، ابن زبیر خانه را ساخت و برای آن دو درب قرار داد: یکی، شرقی و دیگری، غربی؛ از شرقی وارد و از غربی خارج می شدند. او آنچه را قریش از طرف حجر کم کرده بودند به جای اوّلیّه اش برگرداند و ۹ ذرع بر طول خانه افزود و ارتفاع آن را ۲۷ ذراع قرار داد. از بازسازی که فارغ شد، خانه را به مشک و عنبر معطّر کرد و خودش با مردم، به شکرانه این نعمت و موفّقیّت، قربانیها کردند.

ده سال از این موضوع گذشت. حجّاج بن یوسف، به امر عبدالملک بن مروان، برای جنگ با عبداللّه بن زبیر به جانب مکّه روان شد. او با ابن زبیر جنگ شدیدی کرد و آخر او را کشت و به دار کشید. پس چون ولایت و حکومت مکّه برای او مستقر شد، برای عبدالملک نوشت:

ابن زبیر در بنای کعبه تغییراتی داده؛ اجازه دهید بنای آن را به صورت زمان جاهلیّت برگردانم.

پس از گرفتن اجازه، حجّاج دیوار طرف حجر اسماعیل را تغییر داد و درب پشت کعبه را بست و باقی را به همان حال باقی گذاشت. این تغییرات در سنه ۷۴ بوده و تاکنون، بنای کعبه دیگر تغییر نکرده؛ چنان که مؤلّف «تاریخ خمیس» گفته است.

در «کافی»، چنین یاد شده که چون حجّاج خانه خدا را خراب کرد، مردم خاکهای آن را برای تبرّک بردند. چون خواستند دوباره آن را بسازند، ماری ظاهر شد و همگی فرار کردند.

چون به حجّاج خبر دادند، بالای منبر رفت و گفت: هر کسی راجع به این داستان خبری دارد بگوید.

ص: ۱۴۲

پیرمردی حرکت کرد، گفت: حجّاج، حلّ این مشکل نزد علیّ ابن الحسین است.

وقتی که به حضرتش مراجعه کردند، دستور فرمود هر که آنچه را از خانه برده برگرداند. حجّاج بر منبر رفت و مردم را قسم داد که آنچه را برده اند برگردانند. چون خاکها جمع شد، امام سجّاد علیه السلام اساس خانه را نهاد و تا موضع پایه های خانه رساند. پس امر فرمود که مردم دور شوند؛ چون به یک سو رفتند، با لباسهای خود آن را پوشانید و گریه کرد و به دست مبارک خود بر آن خاک ریخت. بعد از آن، امر فرمود که کارکنان بیایند و به کار خودشان ادامه دهند. چون دیوارها بلند شد، خاکها را در جوف خانه ریختند و بنا را تمام کردند.

از کتاب «بحر عمیق»، نقل شده که خانه کعبه هفت مرتبه بنا شده است:

۱ بنای ملائکه با آدم علیه السلام ؛

۲ بنای ابراهیم علیه السلام ؛

۳ بنای عمالقه؛

۴ بنای جرهم؛

۵ بنای قریش، پنج سال قبل از بعثت؛

۶ بنای عبداللّه بن زبیر؛

۷ بنای حجّاج بن یوسف.

در «بحارالانوار»: ۱۱/۲۶۱ و ۲۶۹، مذکور است که شیث فرزند آدم علیه السلام خانه کعبه را به سنگ و گل تعمیر کرد.

در کتاب «روضات الجنّات» ط ۲: ص ۳۷۱، از کتاب «فراید الفوائد» نقل شده است:

در ماه شعبان سنه ۱۰۳۹، آب سیل در جوف کعبه وارد شده و به اندازه بیشتر از یک قامت آنجا را فرا گرفته بود. بر اثر این، مسجدالحرام و خانه محترم کعبه خراب شد و ۴۰۴۲ نفر غرق شدند. ثلث خانه کعبه از طرف میزاب خراب شده بود. پس جناب سیّد امیر

ص: ۱۴۳

زین العابـدین کاشانی، شاگرد مولا محمّـد امین استرآبادی، به ساختن آن اقـدام کرد و به این شـرف، موفّق گردید. وی رساله ای به نام «مفرحه الانام» در تأسیس بیت اللّه الحرام نوشته است.

علاّمه بهبهانی در کتاب «مقامع» فرموده است که کعبه ۱۲ مرتبه بنا شده، به دست افراد و طوایف ذیل:

۱ ملائکه.

۲ حضرت آدم علیه السلام .

۳ فرزندان آدم تا زمان نوح علیه السلام .

۴ حضـرت خلیل علیه السـلام ، به تفصـیلی که گـذشت؛ لیکن بنای ایشان سـقف نداشت و درب آن متّصل به زمین بود، تا زمان تُبَّع حِمیَری که او برای آن درب گذاشت و بر آن قفل نهاد.

۵ عمالقه.

۶ جرهم.

۷ قُصَی بن کلاب، جدّ امجد پیغمبر صلی الله علیه و آله .

۸ قریش؛ چنان که گذشت.

۹ عبداللّه بن زبیر، به کیفیّتی که گذشت؛ و چون لشـکریان حصـین سـنگ و آتش طرف خانه می انداختند، صاعقه ای از آسمان بر آنان نازل شد که تعداد ۱۵ الی ۱۸ نفر سوختند.

۱۰ حجّاج، در سنه ۷۴؛ چنان که گذشت. بعد از آن سال، تا سنه ۷۰۰ هجری تغییر نکرد مگر حجرالاسود.

۱۱ سـلاطین روم از آل عثمان جوق، در سنه ۹۵۸: چوبی از سـقف خانه شکست و بدین جهت، باران زیادی داخل خانه کعبه شد و خرابی به بار آورد. قاضی مکّه، با اجازه علما، آن را خراب کردند و از نو ساختند.

۱۲ رومیان، در حدود سنه ۱۰۳۰: چون آب باران و سیل در مسجدالحرام جمع شد و تا حجرالاسود رسید، بر اثر آن، نزدیک بود که دیوارها خراب شود. ناچار، سلطان روم فرمان تخریب و بازسازی کعبه را صادر کرد. ایشان، پس از تخریب، آن را بر طریق حجّاج

ص: ۱۴۴

ساختند.

علّامه مجلسی در شرح «من لایحضره الفقیه» فرموده است:

جمیع خانه را خراب کردنـد؛ مگر بخشـی که نزدیک درب خانه بود تا حجرالاسود و مصـلّای پیغمبر صـلی الله علیه و آله که وسـط دیوار حجرالـسود و رکن یمـانی است و هرچه کردنـد، خراب نشـد. سـرّ آن ظاهرا به سـبب آن بود که حجرالاسود را بایـد معصوم نصب کند.(۱)

در کتاب «اعلام»، تفصیل و کیفیّت ده بازسازی کعبه ذکر شده و دو ساخت و ساز آخر را ذکر نکرده اند.

نقل کرده اند: قصی دستور داد که، در اطراف کعبه، خانه هایی بسازند و درهای آن خانه ها را طرف خانه کعبه قرار دهند.

۹ تفسیر آیات بیّنات:

ذات مقدّس پروردگار در قرآن مجید می فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّهَ مُبارکا و هُدیً لِلْعالَمینَ * فیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهیمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِنا»(۲).

اوّل خـانه ای کـه برای مردم قرار داده شــده همــان خـانه مکّه اسـت کـه برکـت و هــدایت عالمیـان در آن اسـت. در آن خـانه یا مسـجدالحرام یـا مکّه یـا حرم، آیـات و نشانه های پروردگار جهان و جهانیان آشـکار است یکی، مقام حضـرت ابراهیم و کسـی که داخل آن شود ایمن است.

در کتاب شریف «کافی»، از ابن سنان نقل شده که از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: این آیات بیّنات چیست؟

حضرت فرمود:

«مقام حضـرت ابراهیم است که چون بر این سـنگ ایسـتاد، اثر قـدمهای مبارک در آن آشـکار گردیـد و دیگر، حجرالاسود و منزل اسماعیل.»

۱- پایان نقل مقامع
۲- آل عمران: ۹۶ و ۹۷

ص: ۱۴۵

به نظر نگارنـده، آیه بودن مقـام و حجرالاـسود، از آنچه گـذشت، ظـاهر است. امّا منزل اسـماعیل؛ ممکن است که لفظ منزل در این حدیث اسم مکان یا مصدر باشد و هر دو صحیح است.

پس اگر اسم مکان باشد، یعنی: جایگاه حضرت اسماعیل که حجر اسماعیل و مکّه است.

ولی اگر مصـدر میمی باشـد، یعنی: چگونگی آوردن ابراهیم اسـماعیل را به مکّه در آن وادی خشـک بی آب و علف و بی انیس و مونس، فرود آمدن اسـماعیل در آنجا و ماندن اسـماعیل و جوشیدن آب زمزم از آن مکان خشک، اجتماع مردم در آن مکان و میل دلها به سوی آنجا، آوردن اقسام میوه ها به آن وادی که از خود هیچ ندارد و سایر قضایای شگفت انگیز و حیرت آمیز آن مکان که بر اهل تاریخ و اخبار آشکار است.

عالم جلیل القدر، سیّد رضی(۱)، در کتاب شریف خود «حقایق التأویل»، در تفسیر آیه شریفه «فیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ» می فرماید:

یکی از آیـات و نشـانه های حرم، که در غیر حرم یافت نمی شود، آن است که وحشـیان و درنـدگانی که با یکـدیگر دشـمن انـد و بعضـی از آنها بعضـی دیگر را صـید می کننـد و از یکـدیگر نفرت دارنـد و به حسب طبیعت خود با یکـدیگر سازش ندارنـد، چون داخل حرم شونـد، متعرّض یکـدیگر نگردنـد و در مقام اذیّت دیگری برنیاینـد. سـگان و درندگان حیوانات اهلی و وحشـی را صـید نکننـد، بـا آنکه در خارج حرم عادتشان صید کردن است. اینان در حرم بر یکـدیگر تعـدّی نکننـد. پس این دلالت بزرگ و حجّت ارجمنـدی است بر اینکه ذات مقدّسـی که ورای طبیعت است، با دست قدرت خود، در این مکان محبور = شـریف، مدبّر این امور و دافع خطر از مخطور و مـانع جریـان این عـادت مفطور = فطری، غریزی از وحوش و طیور است. اوست که این حیوانـاتی را که ضـدّ یکدیگرند با یکدیگر مأنوس

۱- وی از علمای بزرگ شیعه و رکنی از ارکان شـریعت است. او و برادرش، سـیّد مرتضی علم الهدی، از شاگردان شیخ مفید بوده اند.

ص: ۱۴۶

فرموده؛ و آشکار است که این امور از قدرت مخلوقات و تدبیر آنان خارج است.

نیز، از جمله آیاتی که پروردگار عالم این موضع را به آن مخصوص گردانیده، مقام ابراهیم است که اثر قدم مبارک حضرت را در آن سنگ سخت ظاهر ساخت. وی اجزای سنگ را عقب زد و جای پای آن حضرت را باز نمود؛ و این نیست مگر از قدرت پروردگار جهانیان جلّ و علا.

همچنین، اختلاط پرندگان با افراد مردم بدون آنکه بترسند و فرار کنند امری است واضح و آشکارا؛ طوری که من می دیدم نماز خوانندگان در مسجدالحرام پرندگان را با دستهای خود از مواضع سجود دور می کردند. حتّی می دیدم که آهوی وحشی در بازارهای مکّه می گشت و نزد جماعتی می ایستاد که خوردنی می فروختند. گاهی می شد که این حیوان، در نهایت آرامش، چیزی را به دهن خود می گرفت و می ربود و هیچ ترس در قلب او راه نداشت؛ و بسا می شد که اگر می خواستند دهن او را دور گردانند، دور نمی شد و از اثر دست آنان نمی ترسید.

برای من نقل کردند که چون این حیوان از حرم بیرون می شود، مانند تیری که از کمان بیرون رود، یا مانند برق جهنده است ؛ گویا ترس زیادی او را فرا گرفته باشد. این ایمنی حیوان داخل حرم، خود از آثار قدرت پروردگار است پایان کلام سید رضی.

به این آیات بیّنات، شیخ طبرسی و ابوالفتوح رازی هم در تفسیرشان اشاره فرموده اند.

یکی از آن آیات، قضیّه اصحاب فیل است که قصد تخریب کعبه را نموده بودند. خداوند نیز آنها را عذاب کرد و نابود ساخت؛ چنان که در سوره فیل به قضیّه آنها اشاره فرموده است.

گفتنی است که چون فیلها را نزدیک حرم آوردند، هرچه این حیوانات را زدند، وارد حرم نشدند و از هر طرف گردانیدند، داخل حرم نگشتند؛ چنان که امام صادق علیه السلام در روایت «کافی» فرمودند.

ص: ۱۴۷

یکی از آیات حرم آن است که سیلاب از خارج حرم وارد حرم نمی شود؛ چنان که در «مقامع» آمده است و کلینی و دیگران نیز آن را از امام صادق علیه السلام نقل فرموده اند.

امّا تفسیر کلام خداوند که فرمود: «مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِنا»؛

باید دانست که این آیه شریفه اخبار از عالَم خارج و عملکرد مردمان نیست؛ چنان که بعضی خیال کردند.

امام صادق علیه السلام ، در مناظراتش با ابوحنیفه در ردّ قیاس و اثبات آنکه او علم کتاب ندارد، این فرض را نقض فرموده به کسانی که به خانه پناهنده شده ولی کشته شده اند؛ بلکه مراد آن است که اگر کسی در خارج حرم جنایتی کرده از قبیل قتل و زنا و سرقت و دیگر محرمات و لذا مستحقّ اجرای حدّ و تأدیب شده، در صورتی که به حرم پناهنده شود، حاکم شرع حقّ اجرای حدّ را ندارد؛ لیکن، با او معامله و معاشرت نمی کنند تا آنکه خارج گردد.

امّیا اگر در داخل حرم جنایت کرده، حدّ بر او جاری می شود؛ چون احترام حرم را نگه نداشته است. این حکم مفاد روایات مستفیضه است که در «کافی، وسائل، تفسیر برهان» و دیگر منابع ما آمده است.

حتّی اگر وحشیان و پرندگان وارد حرم شوند، باید در امان باشند و کسی متعرّض آنها نگردد و اذیّت و آزارشان ننماید تا آنکه از حرم بیرون شوند؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرموده است. روایات این موضوع هم در «کافی، تفسیر برهان» و مآخذ دیگر مذکور است.

در نتیجه، یک معنای آیه اینچنین می شود: هر انسان یا حیوانی که وارد حرم شود، شارع مقدّس حکم امان و امنیّت به او داده است؛ یعنی این آیه حکم است، نه اِخبار.

معنای دوم برای آیه شریفه این است: هر کدام از مردم که داخل حرم شود و به حرم پناهنده گردد، از غضب پروردگار ایمن خواهد بود؛ چنان که امام صادق علیه السلام در روایت «کافی» فرموده اند.

معنای سوم چنان که امام صادق علیه السلام نیز فرموده این است که هر

ص: ۱۴۸

کس قصد کند به خانه کعبه رود و بداند که آن خانه ای است که خداوند به زیارتش امر فرموده و عارف به حقّ اهل بیت باشد، در دنیا و آخرت، ایمن خواهد بود.

این روایت در تفسیر «برهان» از کلینی نقل شده است.

معنای چهارم آن است که اگر کسی به امام زمان علیه السلام پناهنده شود و در زمره اصحاب ایشان قرار گیرد و به تبعیّت و بیعت با آن حضرت تن در دهد، از عذاب ایمن خواهد بود.

در تفسیر «برهان»، این معنا از امام معصوم نقل شده است.

معنای پنجم آنکه: مؤمنی که داخل خانه کعبه شود و به خانه پناهنده گردد ایمن است از غضب پروردگار.

در چند روایت، در کتاب شریف «کافی»، نقل شده که امام علیه السلام در بیان آداب داخل شدن به خانه کعبه فرمود:

«چون وارد خانه شدی، بگو: پروردگارا! در کتاب عزیزت فرمودی:

«مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِنا»؛

پس خداوندا! مرا از عذاب آتش ایمان فرما.»

در کتاب «کافی»، آمده است که سماعه از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: من از کسی طلبکار بودم و مدّتی او را ندیدم و حال، دیدم اطراف خانه کعبه طواف می کند. آیا حقّ خودم را از او مطالبه کنم؟

امام علیه السلام فرمود:

«نه، بر او سلام نکن و او را نترسان تا آنکه از حرم بیرون شود.»

امّا مطالب دیگر:

هر کس می خواهد وارد حرم شود باید با احرام وارد شود؛ مگر آنکه مریض باشد، یا آنکه از وقت بیرون شدنش یک ماه نگذشته باشد، یا آنکه هیمه کش باشد که اگر اینان بدون احرام وارد حرم شوند، مانعی ندارد.

صید کردن در حرم جایز نیست.

کندن گیاه حرم و درخت آن نیز جایز نیست؛ مگر آنکه خودش

ص: ۱۴۹

آن را کاشته باشد، یا در هنگام تملّک او بیرون شود، نه آنچه قبل از مالکیّت او بیرون شده باشد.

کندن درخت خرما یا سایر درختهای میوه و گیاه اذخر جایز است.

اگر درختی در خارج حرم روییده و شاخه های آن داخل حرم شده، یا آنکه درخت داخل حرم و شاخه ها خارج حرم باشد، آن نیز محترم است و کندن آن جایز نیست.

در حرم، شعر خواندن هر چند شعر حق باشد مکروه است.

حسنات و سیّئات در حرم مضاعف می شود.

شیخ صدوق روایت کرده است: احترام حرم به خاطر مسجد یعنی مسجد الحرام است و احترام مسجد به خاطر کعبه.

در کتاب «کافی»، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«حضرت ابراهیم و اسماعیل مسجدالحرام را به مابین کوه صفا و مروه تحدید فرمودند.»

در «کافی»، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«کسی که در حرم دفن شود از فزع اکبر روز قیامت ایمن باشد.»

در «مستدرک»، از «عُدّه الدّاعی»، از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که به ابوذر فرمود:

«کسی که در حرم خدا بمیرد از فزع روز قیامت ایمن باشد و داخل بهشت شود.»

در کتاب «کافی»، نقل شده است: شخصی خدمت امام معصوم نامه نوشت که شخصی در عرفات فوت کرده؛ آیا در عرفات دفن شود بهتر است، یا آنکه جنازه اش را به حرم انتقال دهند؟

در جواب، مرقوم فرمودند:

«به حرم انتقال دهند بهتر است.»

شیخ طوسی این حدیث را نقل کرده و آورده که آن نامه خدمت حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشته شده است.

برای داخل شدن در حرم، غسل مستحبّ است.

ص: ۱۵۰

از بعضی نسخ «فقه الرضا علیه السلام » نقل شده که ایشان فرمود:

«چون در حرم خدا وارد شدی، کمال توجّه را به خود داشته باش؛ که تو در حرم امن خدایی و آنجا محلّ بندگی است. بدان که نماز و روزه و صدقه و کارهای خیر مضاعف می شود و گناهان نیز مضاعف و عذابش سخت تر می شود. پس کسی که قصد معصیت کند، یک گناه برای او نوشته می شود؛ برای آنکه خدا می فرماید:

«وَ مَنْ یُرِدْ فیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلیمٍ»(۱).

کسی که در آنجا قصد ظلم و تعدّی نماید، عذابی سخت به او خواهیم چشانید.

این نوشتن گناه برای قصد معصیت در سایر بلاد نیست.

اصحاب فیل قصد خراب کردن خانه را داشتند؛ ولی هنوز این کار را نکرده بودند که به صرف اراده کردن، خدا آنها را مؤاخذه و عذاب فرمود. پس خود را به عبادت و نماز و تقوی وادار کن و زبان خود را نگهدار.»

به حسب روایات شریفه کتاب «کافی» در تفسیر آیه شریفه «وَ مَنْ یُرِدْ فیهِ بِإِلْحادٍ...»، مراد آن است که اگر شخصی در مکّه معظّمه به خودش ظلم کند، مثل آنکه دزدی کند یا به دیگری ظلم کند و اذیّت رساند یا آنکه خادمش را بدون تقصیر بزند، تمام داخل در حکم الحاد است که خداوند به آن وعده عذاب داده. این حکم مخصوص انسان نیست؛ اگر حیوانی هم سرکشی نماید و حیوانات دیگر را اذیّت کند و بکشد، اجازه قتل آن حیوان موذی در روایت شریفه داده شده است.

در کتاب «کافی»، نقل است که امام باقر علیه السلام چون به حرم رسید، غسل کرد و کفشهای خود را به دست مبارک گرفت و یک ساعت در حرم راه رفت.

نیز، کلینی و دیگران نقل کرده اند که امام صادق علیه السلام چون به حرم

۱- حج: ۲۵

ص: ۱۵۱

رسید، پیاده شد و غسل کرد و نعلین خود را به دست مبارك گرفت و با پای برهنه، داخل حرم شد. آن گاه، فرمود:

«کسی کـه از روی تواضع این طـور وارد حرم شـود، خداونـد از او ۰۰۰/۱۰۰ سیّئه محو فرمایـد، برای او ۰۰۰/۱۰۰ حسنه بنویسد، ۰۰۰/۱۰۰ درجه برای او بلند گرداند و ۰۰۰/۱۰۰ حاجت او را برآورد.»

مستحبّ است که مسلمان، چون وارد مکّه می شود، پاك و پاکیزه و با غسل باشد.

در «کافی»، دو روایت نقل شده که مفاد آنها این است: کسی که با تواضع و فروتنی و بدون تکبّر وارد مکّه شود، خداوند گناهان او را بیامرزد.

در کتاب «وسائل»، از کتاب «محاسن» برقی به سند صحیح، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«چون وارد مکّه شوید، لباسهای کهنه بپوشید؛ زیرا کسی که در قلب او تکبّر نباشد و وارد مکّه شود، خدا او را بیامرزد.»

مستحبّ است که انسـان بـا پـای برهنه و آرامش و تواضع و فروتنی داخل مسـجدالحرام شود، تا آنکه آمرزیـده شود؛ چنان که امام صادق علیه السلام به روایت کلینی فرموده اند.

در کتاب شـریف «کافی»، به سند صحیح از امام صادق علیه السلام ، در ضمن حدیثی که جمله ای از اخلاق حسنه عرب را بیان می فرمودند، آمده است:

«عرب از پوست درخت حرم می گرفتند و در گردن شتر آویزان می کردند؛ دیگر، کسـی جرأت نمی کرد آن شتر را بگیرد. ولی از پوست غیر درخت حرم نمی گرفتنـد؛ و اگر می گرفتنـد، مجازات می شدنـد. امّا در این زمان، مهلت داده شـده اند و به کیفر اعمال خود نمی رسـند. اهل شام احتمالاً لشکریان حجّاج بر کوه ابوقبیس منجنیق نصب کردند؛ پس خدا ابر عذاب بر آنها فرستاد و صاعقه ای بر آنان نازل کرد که هفتاد نفر اطراف

ص: ۱۵۲

منجنیق سوختند.

تُبَّع، چون قصد کشتن اهل مکّه و اسیر کردن اولاد آنها و خراب کردن خانه کعبه را نمود، چشمهایش از حدقه بیرون زد و بر روی صورت او قرار گرفت. پس دانشمندان را خواست و سبب را سؤال کرد.

گفتند: چه خیالی داشتی؟ وی خیال خود را ظاهر کرد.

به او گفتند: این مصیبت بر شما وارد نشده مگر به جهت این خیال.

گفت: جهت چیست؟

گفتند: برای اینکه این بلد یعنی مکّه حرم خداست و خانه خانه خداست و اهل آن هم فرزندان ابراهیم خلیل اند. از این قصد برگرد؛ امید که خدا تو را شفا دهد.

پس چون منصرف شد و قصد احسان و اکرام نمود، چشمهایش به حالت اوّل برگشت. وی آنان را که به او پیشنهاد قتل عام داده بودند کشت و خانه را زیارت کرد و احترام نمود و پوشانید. سی روز، اهل مکّه را اطعام کرد و هر روزی، صد شتر می کشت.»

تفصیل این قضیه در «وسائل» از کلینی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است؛ و شیخ صدوق نیز آن را نقل فرموده است .

در «مستدرک»، از «مناقب» ابن شهر آشوب، از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«حضرت آدم، چون قصد مجامعت با حوا می نمود، از حرم بیرون می شدند و سپس غسل می کردند و به حرم برمی گشتند.»

از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند:

«زنی در حال طواف بود و پشت سر او هم مردی بود. چون زن دست خود را بیرون آورد، آن مرد دست خود را بر روی دست او گذاشت؛ پس دست مرد به دست زن چسبید و هر چه کردند، جدا نشد. مردم جمع شدند و دانشمندان دستور دادند دست مرد قطع شود. پس به سیّد مظلومان، امام حسین علیه السلام مراجعه

ص: ۱۵۳

کردند. حضرت، روی به قبله، دعایی خواند؛ سپس آمد و دست مرد را از دست زن جدا کرد.

حاکم عرض کرد: آیا او را به سزای این جنایت مجازات کنیم؟

حضرت فرمودند: نه، مجازاتی ندارد.»۱

فضیلت زیارت سیّدالشهدا، ابی عبداللّه الحسین علیه السلام

شیخ کلینی در کتاب «کافی» از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

ص: ۲۰۴

«هر مؤمنی که قبر حسین علیه السلام را در غیر روز عید زیارت کند و به حقّ او عارف باشد، [ثواب] ۲۰ حج و عمره قبول شده برای او نویسند؛ و اگر در روز عید زیارت کند، برای او، ثواب ۱۰۰ حجّ و ۱۰۰ عمره و ۱۰۰ جهاد با پیغمبر مرسل نویسند. اگر هم روز عرفه در فرات غسل و زیارت کند، به هر قدمی، ثواب یک حج برای او نویسند.»

این خبر را به طور خلاصه نقل کردیم.

در دو روایت دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

«زیارت قبر حسین علیه السلام از ۲۰ حج بهتر است.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«برای زیارت کننده حسین علیه السلام ۲۵ حج نوشته می شود.»

در روایت دیگر، فرمود:

«برای او، ثواب کسی را می نویسند که ۱۰۰۰ بنده در راه خدا آزاد ساخته و ۱۰۰۰ نفر را بر اسب سوار کرده و به جهاد در راه خدا فرستاده است.»

نیز، امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که به زیارت قبر حسین علیه السلام آید و به حقّ او عارف باشد، گناهان گذشته و آینده او آمرزیده شود.»

این مطلب از حضرت امام موسای کاظم علیه السلام نیز نقل شده است.

پایان اخبار کافی.

همچنین، در کتاب «تهذیب»، این روایات را با روایات دیگر نقل فرموده اند که ما فقط به ترجمه الفاظ مبارک امام علیه السلام اکتفا می کنیم. ایشان فرمود:

«زیارت قبر حسین علیه السلام روزی را زیاد می کند، عمر را افزون می گرداند و آفات سخت را برطرف می سازد. آمدن نزد قبر آن بزرگوار، بر هر مؤمنی که امامتش را قبول دارد، فریضه است.»

نیز، فرمود:

«روزهایی که در راه زیارت آن حضرت بگذرد از عمر او یعنی

ص: ۲۰۵

شخص زایر محسوب نمی شود.»

باز، فرمود:

«کسی که یک سال بر او بگذرد و به شرف زیارت قبر آن حضرت مشرّف نگردد، یک سال از مدّت عمر او کسر شود؛ و اگر بگویم بعضی از افراد شما هستند که به اجل مقدّر نمی رسند و ۳۰ سال از مدّت عمر آنان کسر می شود، راست گفته ام یعنی ۳۰ سال بر انسان می گذرد و زیارت نمی کند؛ لذا ۳۰ سال از عمر او کسر می شود.»

سرانجام، فرمود:

«کسی که قصد زیارت قبر حسین۷ کند و از خوشحالیِ همراه با نخوت و تکبّر و طغیان و نمایش به خلق و شنواندن به دیگران پاک باشد، از گناهان پاک شود؛ و برای هر قدمی که می گذارد و برمی دارد، یک حجّ و یک عمره برای او نوشته می شود.»

اخبار دیگر، غیر از این روایات، زیاد است؛ ولی این مختصر گنجایش ذکر آن را ندارد. برای نمونه، در کتاب «وسائل» متجاوز از ۱۶۰ روایت در این باره در ابواب متفرّق نقل شده است.

* * *

در کتاب «تهذیب»، از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است که فرمود:

«کسی که مرا زیارت کند، گناهان او آمرزیده شود و فقیر نمیرد.»

امام عسکری علیه السلام فرمود:

«کسی که امام صادق یا امام باقر را زیارت کند، آفت چشم به او نرسد و از مرض ایمن باشد و با گرفتاری و بلیّه نمیرد.»

شخصی از امام هشتم سؤال کرد: آیا زیارت قبر امام موسای کاظم علیه السلام مثل زیارت قبر حسین علیه السلام است؟

فرمود: «آری».

در روایات دیگر، فرمود:

«کسی که قبر پدرم را در بغداد زیارت کند مثل آن است که

ص: ۲۰۶

پیغمبر و امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهما را زیارت کرده است... .»

در روایت دیگر هم فرمود:

«بهشت از آنِ اوست.»

پایان روایات تهذیب.

در «کافی»، از زید شحّام نقل شده که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: کسی که یکی از شما دوازده امام را زیارت کند، ثواب او چیست؟

فرمود:

«مثل کسی است که رسول اللّه صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است.»

این روایت در «من لایحضره الفقیه» نیز نقل شده است.

فضیلت زمین مقدّس مشهد الرضا علیه السلام

سیّد ابن طاووس از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«چهار بقعه در ایّام طوفان نوح علیه السلام به سوی خداوند ضجّه = ناله بلند کردند: یکی، بیت المعمور که به سوی آسمان بلند شد؛ و [بقاع] دیگر، زمین نجف و کربلا و طوس.»(۱)

در خبر لوح که در آن به اسامی دوازده امام تصریح شده و جابر آن را از حضرت زهرا علیهاالسلام نقل کرده است، ذات مقدّس پروردگار در مقام تمجید امام هشتم می فرماید:

«او را یک عفریت کافر می کشد؛ و در شهری که آن را بنده صالح خدا ذوالقرنین ساخته، کنار بدترین خلق خدا، دفن می شود... .»(۲)

پیغمبر صلی الله علیه و آله به بُریده اسلمی فرمود:

«لشکری بعد از من به سوی خراسان حرکت خواهد کرد. تو با

۱- بحار ۱۰۰/۲۳۱، ۱۰۱/۱۰۶، ۱۰۲/۴۰

۲- همان ۳۶/۱۹۶

ص: ۲۰۷

آنـان به سـوی مرو برو و در آنجـا بـاش؛ که شـهری است که ذوالقرنین آن را سـاخته و برای آن از خـدا درخـواست برکت نموده و فرموده: بدی به اهل آن نمی رسد.»

در «مستدرک سفینه»، مادّه «خرس»، روایات دیگری در وصف خراسان و اهل آنجا و قضایای مربوط به آن ذکر شده است.

در کتاب «من لایحضره الفقیه»، از امام جواد علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مابین دو کوه طوس، موضعی هست که از بهشت گرفته شده؛ هر که در آن وارد شود، روز قیامت، از آتش ایمن باشد.»

در فضیلت زیارت امام هشتم علیه السلام ، روایات زیادی در دست است؛ و ما به ذکر چند روایت اکتفا می کنیم:

۱ شیخ کلینی در کتاب شریف «کافی»، در باب فضل زیارت حضرت رضا علیه السلام ، به سند صحیح از علی بن مهزیار نقل کرده که خدمت امام جواد علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم! زیارت حضرت رضا افضل است، یا زیارت سیّدالشهدا؟

حضرت فرمود:

«زیارت پدرم افضل است... .»

این روایت را شیخ در کتاب «تهـذیب» و صـدوق در کتاب «من لایحضـره الفقیه» نقل فرموده انـد و در «کامل الزیاره» نیز نقل شـده است.

۲ نیز، از امام جواد علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«کسی که پدرم را در طوس زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد... .»

این روایت در «من لایحضره الفقیه» از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده و در «کامل الزیاره»، به دو طریق، از امام جواد علیه السلام ؛ دیگران نیز آن را نقل فرموده اند.

۳ از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«کسی که فرزندم علی علیه السلام را زیارت کند، نزد خدا، ثواب ۷۰

ص: ۲۰۸

حج مبرور = خوب و پسندیده خواهد یافت.»

راوی می گوید که عرض کردم: هفتاد حج؟!

فرمود:

«آری؛ بلکه ۷۰/۰۰۰ حج!»

در ادامه، فرمود:

«کسی که یک شب نزد آن بزرگوار بماند، گویی ثواب کسی را داراست که خدا را در عرش زیارت کرده.»

سپس، فرمود:

«در روز قیامت، زوّار قبور همه امامان با ما خواهند بود؛ ولی درجات زیارت کنندگان قبر فرزندم از همه عالی تر و بهره ایشان هم بیشتر خواهد بود.»

این روایت در «تهذیب» و در «وسائل» از ایشان و دیگران نقل شده است.

۴ در کتاب شریف «تهذیب»، از احمد بزنطی از بزرگواران اصحاب امام هشتم علیه السلام نقل شده که گفت: نامه شریف امام هشتم علیه السلام را، که به خطّ مبارک خود نوشته بود، خواندم؛ فرموده بود:

«به شیعیان من برسان که زیارت من در نزد خداوند معادل است با ۱۰۰۰ حجّ و ۱۰۰۰ عمره که تمام آن قبول شده باشد.»

احمد می گوید: من خدمت امام جواد علیه السلام عرض کردم: آقا، هزار حج؟!

فرمود:

«آری واللّه، هزار هزار حج؛ و این ثواب برای کسی است که او را زیارت کند و به حقّش عارف باشد.»

این روایت در کتاب «من لایحضره الفقیه» به طریق صحیحی از احمد بزنطی و نیز در «کامل الزیاره» از همو و در «وسائل» هم از دیگران نقل گردیده است.

۵ از امام هشتم علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«کسی که مرا زیارت کند، روز قیامت، من در سه جا به فریاد او

ص: ۲۰۹

رسم و او را نجات بخشم: هنگام انتشار نامه های اعمال و نزد صراط و میزان.»

این روایت در کتابهای «من لایحضره الفقیه، کامل الزیاره، وسائل» از دیگران نیز نقل شده است.

در اخبار شریفه، «عرفان حق» تفسیر شده به آنکه حضرتش را امام واجب الاطاعه بدانند.

۶ در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه»، به طریق صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«نواده من در زمین خراسان دفن می شود. کسی که به حقّ او عارف باشد و او را زیارت کند، من دست او را در قیامت می گیرم و وارد بهشتش می کنم؛... و خداوند به او ثواب ۷۰ شهید از کسانی را که در مقابل پیغمبر شهید شده اند لطف فرماید... .»

این روایت در «وسائل» از دیگران نیز نقل شده است.

۷ از امام هشتم علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«کسی که مرا زیارت کند و به حقّ من عارف باشد، من وپدرانم اورا در قیامت شفاعت خواهیم کرد؛ و کسی که ما اورا شفاعت کنیم نجات خواهد یافت.»

این خبر هم در «وسائل» از دیگران نیز نقل شده است.

۸ از اباصلت هروی نقل شده که گفت: از امام هشتم علیه السلام شنیدم، فرمود:

«کسی که مرا زیارت کند، خدا ثواب ۱۰۰/۰۰۰ شهید و ۱۰۰/۰۰۰ صدّیق و ۱۰۰/۰۰۰ حجّ و عمره و ۱۰۰/۰۰۰ جهاد برای او بنویسد؛ با ما محشور شود و رفیق ما در بهشت باشد.»

این روایت را در «وسائل» از دیگران نیز نقل کرده اند.

۹ در روایت دیگر، فرمود:

«کسی که مرا در طوس زیارت کند مثل آن است که پیغمبر را زیارت کرده و خداوند ثواب ۱۰۰۰ حجّ و ۱۰۰۰ عمره قبول

ص: ۲۱۰

شده را برای او بنویسد و من و پدرانم او را شفاعت خواهیم کرد.»

این روایت در «وسائل» از دیگران نیز نقل شده است.

۱۰ در «کامل الزیاره» و منابع دیگر، چند روایت از حضرت جواد و حضرت کاظم علیهماالسلام نقل شده که فرمودند:

«کسی که حضرت رضا علیه السلام را زیارت کند، بهشت ازآنِ اوست.»

باری، تعداد ۱۳ روایت در فضیلت و شرافت زیارت آن حضرت در «کامل الزیاره» نقل شده است.

همچنین، در «وسائل» متجاوز از ۳۰ روایت در این خصوص نقل شده؛ از آن جمله، امام دهم علیه السلام فرمود:

«کسی که جدّم را در طوس زیارت کند و در راه قطره بارانی به او رسد، خداوند جسد او را بر آتش حرام فرماید.»

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«قسم به آن کسی که محمّد صلی الله علیه و آله را به نبوّت اکرام فرمود و او را بر تمام خلق برگزید، هیچ یک از شما شیعیان نیست که نزد قبر من نماز بخواند مگر آنکه در روز قیامت مستحقّ آمرزش پروردگار بشود. قسم به آن کسی که ما را به امامت اکرام نمود و ما را وصیّ پیغمبر خود فرمود، زائران قبر من در روز قیامت بهترین کسانی اند که به پیشگاه خداوند وارد می شوند. هر مؤمنی که مرا زیارت کند و به صورت او قطره ای ازآب باران برسد، خدا جسد او را بر آتش حرام فرماید.»

امام جواد علیه السلام فرمود:

«کسی که پدرم را زیارت کند و به او اذیّت باران و سرما و گرما رسد، خدا جسد او را بر آتش حرام فرماید.»

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«کسی که با غسل مرا زیارت کند، از گناهان بیرون شود؛ مانند روزی که از مادر متولّد شده است.»

امام دهم علیه السلام فرمود:

ص: ۲۱۱

«کسی که حاجتی دارد، قبر جدّم را در طوس با غسل زیارت کند و نزد سر مقدّس آن حضرت، دو رکعت نماز بخواند و حاجت خود را در قنوت از خدا بخواهد؛ خداوند دعای او را مستجاب می فرماید... .»

در «مستدرک الوسائل» و «بحارالانوار»، روایات بسیاری در این موضوع نقل فرموده اند؛ هر که می خواهد، به آنها مراجعه کند که این مختصر را گنجایش بیشتر نیست.

از همه برادران ایمانی خواهشمندم که مرا و پدر و مادرم را از دعای خیر فراموش نفرمایند؛ و برای ما طلب آمرزش کنند.

فصل نهم حجّ ملائکه و انبیا علیهم السلام

اوّل ملکی که حج گزارد جبرئیل بود؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب مسائل آن مرد شامی فرمود.

شیخ صدوق از امام صادق، از امام باقر صلوات اللّه علیهما نقل فرموده است:

«در حدیث حجّ حضرت آدم، جبرئیل عرض کرد: آدم، ۳۰۰۰ سال قبل از شما، من به گرد این خانه کعبه طواف کردم.»

در روایت دیگر، آمده:

«ملائکه عرض کردند: آدم، حجّ خود را خوب انجام ده که ما دو هزار سال قبل از تو حج می گزاردیم.»

از این دو روایت استفاده می شود که جبرئیل هزار سال قبل از سایر ملائکه حج می کرد.

در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه»، به طریق صحیح از بکیربن اعین، از زراره نقل شده که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: مدّت چهل سال است که از شما احکام حج را سؤال می کنم؛ هنوز تمام نشده؟

امام فرمود:

«کعبه خانه ای است که دو هزار سال قبل از آدم به حجّ آن اقدام می کردند. می خواهی مسائل آن را در چهل سال تمام کنی؟!»

این جانب تفصیل حجّ حضرت آدم و سایر پیغمبران را در کتاب «ابواب رحمت» و در «مستدرک سفینه»، مادّه «حجج» ذکر کرده ام؛ برای اطلاع بیشتر، به آنجا مراجعه شود.

حجّ پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله

پیغمبر محبوب اسلام صلی الله علیه و آله ، در خلال مدّتی که در مکّه روزگار می گذراند، بیست مرتبه مخفی از کفّار حج گزارد و در هر مرتبه، به مأزمین(۱) که می رسید، از مرکب پیاده می شد و بول می کرد.

علّت این کار را امام صادق علیه السلام چنین بیان کرده اند:

«این موضع اوّل جایی است که بت پرستی در آن واقع شده است. سنگ بت هُبَل را نیز از آن تراشیده و بر فراز کعبه نهاده بودند که به دست امیرالمؤمنین علیه السلام سرنگون گردید.»

پیغمبر خدا، از وقتی که به مدینه هجرت فرمود، بیش از یک مرتبه حج نگزارد و آن هم در اواخر عمر شریفش بود که چنین خطابش رسید:

«وَ أَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً»(۲).

ای پیغمبر گرامی، مردم را برای ادای مناسک حج اعلام کن تا سواره و پیاده از همه جا جمع شوند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله افرادی را گماشت تا اعلان کنند که در این سال، پیشوای گرامی اسلام به حج خواهد رفت. چون خبر در مدینه و نواحی آن منتشر شد، مسلمین از اطراف و اکناف گرد آمدند و به اطاعت گفتار و کردار او سر فرود آوردند.

چهار روز به آخر ذی قعده سال ۱۰ هجری مانده بود که آن حضرت با جمعیّت انبوهی از مدینه خارج شد و چون به ذی الحلیفه موضعی نزدیک مسجد شجره رسیدند، غسل کرد. پس از انجام نماز ظهر، در مسجد شجره، در دو پارچه از جنس پنبه، احرام بستند که در همان، بدن مقدّس او را کفن کردند و با کاروان به راه افتادند. چون به زمین بیداء(۳) رسیدند، فرمودند:

۱- «مأزم»، بر وزن مسجد، مکان مسطّحی است بین دو کوه که زمین، بعد از آن، وسیع شود؛ و «مأزمین» محلّی است بین عرفات و مشعر.

۲- حج: ۲۷

۳- «بیداء» در کتاب مجمع محلّی معرفی شده که از مسجد شجره، یک میل به طرف مکّه دور می شود.

ص: ۱۵۵

«لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَهَ لَکَ وَالْمُلْکَ، لا شَریکَ لَکَ»(۱).

چون احرام بستند، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای رسول گرامی، اصحاب خود را وادار کن که صدایشان را به گفتن لبّیک بلند کنند و حیوانات را در روز عید قربانی نمایند. چون دستور صادر شد، جابربن عبداللّه می گوید: صدای لبّیک صحرا را فرا گرفت.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای قربانی روز عید، صد شتر(۲) همراه خود سیر می داد تا آنکه چهارم ذی حجّه، در لحظات آخر روز، وارد مکّه معظّمه شدند. سپس با قافله و کاروان به مسجدالحرام وارد شدند و هفت شوط اطراف خانه طواف کردند. ایشان، در ابتدای طواف، استلام حجر = دست مالیدن و بوسیدن آن به قصد تبرّک کرد(۳). سپس، در پشت مقام ابراهیم، دو رکعت نماز خواند و باز به طرف حجرالاسود روی آورد. پس از استلام حجر، ایشان به طرف زمزم تشریف برد، مقداری از آب آن را میل کرد و روی مبارک به طرف کعبه نموده عرضه داشت:

«اَللّهُمَّ إنّی أَسْئَلُکَ عِلْما نافِعا وَ رِزْقا واسِعا وَ شِفاءً مِنْ کُلِّ داءٍ وَ سُقْمٍ(۴)».

سپس ایشان به جانب کوه صفا روان شد و در حالی که آیه شریفه «إنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ»(۵) را تلاوت می کرد، فرمود:

«چون ذات احدیّت صفا را بر مروه مقدّم داشته، من نیز از صفا

۱- این روایت را صدوق در من لایحضره الفقیه نقل کرده و بعد از «لا شَریکَ لَکَ»، جمله «لَبَّیْکَ ذَاالْمَعارِجِ لَبَّیْکَ» را اضافه فرموده است.

۲- در بعضی روایات، ۶۴ الی ۶۶ شتر نوشته اند.

۳- در کافی، به سند حَسن از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «پیغمبر بر شتر خود طواف کرد و عصای خود را به ارکان خانه مالید و آن گاه، عصا را بوسید.» این مفاد را شیخ صدوق به سند صحیح دیگر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.

۴- ترجمه: بار خدایا! من دانش سودمند، روزیِ فراخ و درمان هر درد و بیماری را از تو درخواست می کنم.

۵- بقره: ۱۸۵

ص: ۱۵۶

شروع می کنم.»

چون بر فراز کوه صفا قرار گرفت، صورت به طرف رکن یمانی، حمد و ثنای پروردگار گفت و به اندازه قرائت سوره بقره دعا کرد. از کوه صفا به طرف مروه رفت و مثل آنچه در بالای صفا کرده بود، بر فراز مروه انجام داد؛ سپس به صفا برگشت، تا آنکه سعی بین صفا و مروه را تمام کرد.(۱) آن گاه، در حالی که بر فراز مروه بود، رو به طرف جمعیّت فرمود:

«اکنون، جبرئیل مرا امر می فرماید که به شما دستور دهم کسانی که قربانی همراه خود نیاورده اند از احرام بیرون شوند(۲) و از آنچه در حال احرام دوری نموده بودند زن، بوی خوش، زینت و دیگر موارد استفاده کنند که طواف، نماز، سعی بین صفا و مروه و تقصیرشان عمره تمتّع محسوب شود.»

جمعی این دستور را نپذیرفتند(۳). یکی از آنان گفت: یا رسول اللّه، چگونه از احرام خارج شویم حال آنکه مشغول اعمال حج بودیم و با زن خود نزدیکی کنیم و با حال غسل، از خانه خارج گردیم(۴)؟

۱- سعی هفت مرتبه است که از صفا شروع می شود تا به مروه برسد و این یک مرتبه محسوب می شود؛ سپس حرکت از مروه به صفاست که مرتبه دوم به شمار می آید. این عمل به همین منوال ادامه می یابد، تا آنکه مرتبه هفتم به مروه ختم گردد.

۲- همراهان پیغمبر دو دسته بودند: اوّل، کسانی که قربانی گاو، گوسفند، شتر همراه خود آورده بودند. این دسته که پیغمبر هم از همین افراد بود چون حجّ آنها قران = مقارن هَدی و قربانی است، باید از احرام خارج نشوند و حقّ تقصیر ندارند. دوم، دسته ای که همراه خود قربانی نیاورده بودند. اینان می بایست، با گرفتن ناخن یا چیدن موی خود، از احرام بیرون می آمدند.

۳- چون انجام دادن حج بدین ترتیب در بین اعراب مرسوم نبود. هرگاه احرام حج می بستند، آن را به آخر می رساندند و فقط پس از تمام شدن حجّ از احرام خارج می شدند.

۴- در بحار، باب حجّه الوداع، از برخی کتابها نقل شده است: آن فرد عمربن خطّاب بوده که گفت: من از احرام خارج نمی شوم؛ چون شما را با احرام می بینم. حضرت فرمودند: «اگر من مانند تو قربانی نیاورده بودم، از احرام بیرون می شدم. بدان، ای عمر، که تو به این عمل ایمان نخواهی آورد، تا وقتی که از این جهان چشم بپوشی.» چنین بود که عمر، در زمان خلافتش، مسلمانان را از این تمتّع منع کرد. مجلسی خود در مرآه العقول فرموده است: آن فرد، به اتّفاق عامّه و خاصّه، عمربن خطّاب بوده است.

ص: ۱۵۷

حضرت فرمود:

«تو به این ایمـان نخواهی آورد. اگر من هم با خود قربانی نیاورده بودم، حتما به این دسـتور عمل می کردم. من و کسانی که قربانی همراه دارند باید از احرام بیرون نشویم تا قربانی کنیم.»

سراقه بن مالـک عرض کرد: یـا رسول اللّه، آنچه را بفرماییـد، ما اطاعت می کنیم. حال، بیان فرماییـد که دسـتورها فقط برای امسال است، یا برای همیشه ثابت است؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«این اوامر و این روش تا روز رستاخیز ادامه دارد. تا روز قیامت، عمره تمتّع جزء حج قرار داده شده است.»

در آن ایّام، امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکریانی که به یمن رفته بودند(۱) برمی گردند. هنگامی که ایشان در مکّه به حضور فاطمه زهرا علیهاالسـلام می رسد، حضـرتش را معطّر و خوش بو می یابد. سبب را سؤال می کند؛ بانو می فرماید که پدرم رسول اللّه چنین دستور داده است. آن حضرت حرکت می کند و خود را خدمت پیغمبر می رساند. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«بلی، من امر کردم؛ ولی تو چگونه نیّت کردی و لبیّک گفتی؟»

عرض می کند:

«یا رسول اللّه، من نیّت کردم که لبیّک من مانند لبیّک شما باشد.»

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«یا علی، بر احرام خود باقی و در قربانی، با من شریک باش.»

پس حضرت امیر علیه السلام به همان دستور عمل می کند.

۱- این لشکرکشی برای دعوت اهل یمن به اسلام بوده است.

ص: ۱۵۸

پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهماالسلام با اطرافیان خود تا ظهر هشتم ذی حجّه در مکّه تشریف داشتند. بعد در حالی که همه غسل کرده بودند، قافله احرام حج بست و صداهایشان را به لبّیک بلند کرده روانه منی گردیدند(۱)؛ و نماز ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح را در منی به جا آوردند.

صبح روز نهم، آن حضرت به طرف عرفات روان شد؛ در حالی که لبّیک می گفت. چون ظهر فرا رسید، لبّیک را ترک گفته غسل کرد و نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه خواند. هنگام غروب، با کاروان، راه بین عرفات و مشعر را با متانت و آرامش می پیمود. چون به مشعر رسیدند، پس از به جا آوردن نماز مغرب و عشا با یک اذان و دو اقامه، تا طلوع آفتاب توقّف کرد. سپس به طرف منی حرکت کردند و چون به وادی محسر که موضعی است بین مشعر و منی رسیدند، ناقه را وادار کرد به تند رفتن. ولی به ضعفای بنی هاشم و زنان و کودکان اجازه داد که شبانه از مشعر به سوی منی حرکت کنند. رمی جمرات را، تا آفتاب طلوع نکند، اجازه نداد(۲).

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله به منی رسید، جمره عقبه را که موضعی است معیّن رمی کرد یعنی سنگ ریزه زد. سپس با امیرالمؤمنین علیه السلام ، که هر دو در قربانی صد شتر شریک بودند، شترها را قربانی فرمود. از هر شتری، به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله ، مقداری گوشت برداشته در ظرفی طبخ کردند و آن حضرت از آن میل فرمود. پوست آنها را نیز، با پالان و قلاده و هرچه داشتند، در راه خدا انفاق کرد و موی سرش را تراشید.

در بعضی از روایات، آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز عید، موی سر تراشید و ناخن و شارب و قدری از موی اطراف

۱- مستحبّ است در اینجا حاجی سریع حرکت نماید؛ و در بعضی روایات، «هروله» کردن در این مورد به مقدار صد ذراع یا صد قدم امر و ترغیب شده است.

۲- در بعضی روایات، آمده است که اجازه فرمود. شخص مختار و بدون عذر باید در روز، رمی جمرات نماید؛ امّا کسانی که معذور و ناچارند جایز است شبانه رمی جمرات کنند. بین علما، در این، اختلافی نیست.

ص: ۱۵۹

محاسن را چید و به مکّه برگشت. آن گاه، پس از زیارت طواف و سعی و طواف النساء، دومرتبه به منی مراجعت کرد و تا روز سوم، در آنجا توقف نمود. روز سوم بود که ایشان، پس از رمی جمرات، با کاروان کوچ فرمود.

در بعضی از روایات، می خوانیم که حضرتش رمی جمرات را در حال حرکت و راه رفتن انجام داد؛ و چون نماز ظهر و عصر را در مکّه خواند، داخل کعبه شد و در چهار زاویه خانه هم دو رکعت نماز خواند.

امّا اعمال روز عید سه چیز است:

۱ رمی جمره عقبه؛

۲ قربانی کردن؛

۳ سر تراشیدن.

رعایت ترتیب این اعمال بر کسی که مسئله را می داند لازم است و بر جاهل اگر ترتیب را نمی داند، یا فراموش کرده باکی نیست؛ چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردمی که ترتیب را مراعات نکرده بودند، فرمودند: «لاـ حرج، لاـ حرج»؛ یعنی: باکی نیست.(۱)

فصل دهم کیفیّت حجّ و مناسک آن

در این فصل، احکام مهمّ حج را که دستور عمل غالب مردم است بیان و به احکام مورد اتّفاق اکتفا می کنیم؛ برای آنکه هر کس در هر زمانی، اگر مطابق این دستور عمل کرد، هیچ اختلافی در صحّت حجّ او نباشد و تمام علما آن را صحیح بدانند. در اینجا، به ذکر احکام حجّ تمتّع که مورد نیاز غالب شیعه است می پردازیم.

صورت اعمال حجّ تمتّع، به نحو اجمال، از این قرار است:

وقتی که حاجی به میقات رسید و غسل احرام کرد، لباس احرام

۱- مطالب مربوط به حجّ پیامبر صلی الله علیه و آله از کتاب کافی ۴/۲۴۴ ۲۵۲، ۳۳۶، ۳۳۹ و ۴۲۹، ۴۶۲ ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۱، ۴۸۶، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۹ و بحارالانوار ۲۱/۳۷۸ ۴۱۳، باب حجّه الوداع، اخذ شده است.

ص: ۱۶۰

می پوشد و نماز می خواند. پس از نیّت احرام، لبّیک می گوید و به مکّه محترمه می رود و به مسجدالحرام مشرّف می شود. هفت مرتبه اطراف کعبه طواف می کند؛ پس نزد مقام حضرت ابراهیم علیه السلام ، دو رکعت نماز طواف می خواند. سپس، از مسجد خارج می شود و بین صفا و مروه، هفت مرتبه سعی = راه پیمایی، پیاده روی می کند. سپس، تقصیر می کند یعنی قدری از ناخن یا شارب خود را می گیرد. در این هنگام، اعمال عمره تمام است. حاجی از احرام بیرون می شود و تا روز هشتم ذی حجّه، آزاد است.

باز، روز هشتم، در میان مسجدالحرام، احرام حج می بندد و به منی و از آنجا به عرفات می رود. واجب است که حاجی از ظهر روز نهم تا غروب در صحرای عرفات باشد. پس از غروب، به طرف مشعرالحرام کوچ می کند و شب دهم تا نزدیک طلوع آفتاب در آنجا می ماند. بعد، به طرف منی حرکت می کند و در منی سه عمل انجام می دهد:

اوّل: رمی جمره عقبه؛ یعنی، هفت سنگ ریزه به محلّ مخصوص زدن.

دوم: قربانی که ذبح گوسفند یا گاو یا شتر باشد.

سوم: تراشیدن سر خود برای مردان که همان تقصیر نمودن است.

بهتر آن است که در کار خیر بشتابد؛ یعنی همان روز یا روز بعد به مکّه برگردد، برای طواف حجّ و دو رکعت نماز طواف، سعی بین صفا و مروه و طواف النساء. سپس به منی برگردد. شب یازدهم، در منی باشد و روز یازدهم، هر سه جمره را رمی می کند.

اگر روز یازدهم به مکّه آمد، باید به منی برگردد که شب دوازدهم را نیز در منی باشد. باز، روز دوازدهم، هر سه جمره را رمی کند و بعد ازظهر آن، به هر جا که خواست، برود. اگر تا غروب در صحرای منی مانده یا در حال احرام از صید و زن دوری نکرده، واجب است که شب سیزدهم نیز در منی باشد و روز سیزدهم، هر سه جمره را رمی کند. بعد از آن، هرجا خواست، برود که اعمال حج تمام است.

در مقام تفصیل و تشریح این اجمال، بهتر آن است که ترجمه

ص: ۱۶۱

کتاب معاویه بن عمّار را در اینجا بیاوریم؛ که وی، به اتّفاق نظر تمام علما و محدّثین، از اصحاب برجسته امام صادق و امام کاظم صلوات اللّه علیهما به شمار می رود.

عدالت و وثاقت و جلالت او، نزد همه دانشمندان شیعه، محرز است و احادیث او مورد قبول همه است.

آن بزرگوار کتابی در خصوص حج دارد که امام صادق علیه السلام اعمال حج را در آن، از هنگام ترک خانه تا وداع کعبه، برای اوبیان فرموده و او نیز آن بیانات را نوشته است. کتاب او را شیخ بزرگوار کلینی و شیخ طوسی و شیخ صدوق در کتب اربعه که مهم ترین کتب شیعه است به اسانید صحیح نقل فرموده اند.

این سه تن هر جزء کتاب را در جایی جداگانه نوشته اند؛ چون هر جزئی راجع به موضوعی از مناسک بوده و برای هر موضوعی، روایاتی دیگر نیز در دست داشته اند.

پس آنان هر موضوعی را جدا ساخته و این روایت را، به سایر روایات مربوط به مسائل حج، ذکر کرده اند.

حقیر آن را از کتاب شریف «کافی»(۱) که مؤلّف آن، در بیشتر

۱- کتاب شریف کافی کتابی است بسیار ممتاز و با اعتبار و مورد اعتماد تمام علما و محدّثین. بزرگواری و جلالت شیخ کلینی، مؤلّف این کتاب، نزد دانشمندان از آفتاب روشن تر است. کلینی بزرگوار کتاب کافی را در دوران غیبت صغرای امام زمان علیه السلام در مدّت بیست سال نوشته؛ و در سنه ۳۲۸ ۳۲۹ به دار کرامت و جوار رحمت الهی منتقل شده است. در همین سال، علی بن محمّد سمری که آخرین نایب خاصّ امام زمان علیه السلام بوده به جوار رحمت الهی منتقل و زمان غیبت صغری تمام شده است. به آن حضرت نسبت می دهند که فرمود: «الکافی کافٍ لشیعتنا»؛ یعنی: کتاب کافی برای شیعیان ما کافی است. بالجمله، این بزرگوار کتاب معاویه بن عمّار را نقل کرده و علمای علم رجال نیز در کتب رجالیِ خود، کتاب حجّ معاویه بن عمّار را از جمله کتابهای او شمرده اند. حقیر آن را از کتاب کافی نقل و ادعیه آن را نیز ترجمه می کنم؛ چون مشتمل است بر معارف حقّه و مطالب مهمّ دینی و اخلاقی و کیفیّت مناجات و دعا در آن اماکن شریفه؛ و اگر کسی خواست در مقام دعا برآید، به ترجمه دعا نیز می تواند دعا کند. باشد که ما را از دعای خیر فراموش نفرمایند. ترجمه این ادعیه را در پاورقی می آورم؛ و اگر کلام و مطلبی مربوط به متن را خواستم نقل کنم که در متن کتاب معاویه بن عمّار نباشد، آن را نیز در پاورقی می آورم. اگر در جایی اتّصال حدیث ظاهر نبود، قبل از شروع جزء بعد، در پرانتز، عبارتِ «نیز فرمود:» می گذارم. غالب اجزای حدیث را با نُسخ متعدّد کافی مقابله کرده ام. در آخر، مواضع حدیث را که از کافی گرفته ام تعیین می کنم؛ تا اگر کسی خواست به کافی مراجعه و مطالب را تطبیق کند، به آسانی بتواند چنین کند. هر کس مطابق این دستور حج گزارد، به قول همه علمای متقدّم و متأخر، حجّ او صحیح است.

ص: ۱۶۲

موارد، مطالبش را به دو سند صحیح نقل کرده گرفته ام و پس از به هم پیوستن مطالب آن به توفیق الهی، ترجمه اش می کنم.

شیخ بزرگوار کلینی، به دو طریق صحیح، از ابن ابی عمیر(۱) و صفوان بن یحیی(۲) از معاویه بن عمّار از امام به حق ناطق، جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام ، نقل کرده که فرمود:

چون از خانه بیرون شوی و قصد حجّ و عمره کنی، به توفیق و خواست حضرت باری، دعای فرج را بخوان که این گونه است:

«لا إلهَ إلاَّ اللّهُ الْحَلیمُ الْکَریمُ، لا إلهَ إلاَّ اللّهُ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ، سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ السَّمواتِ الْسَّبْعِ وَ رَبِّ الأرَضینَ السَّبْعِ، وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.»(۳)

۱- محمّد بن ابی عمیر از رجال برجسته عالم تشیّع و از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد صلوات اللّه علیهم است. تمام علما و محدّثین و ثاقت، جلالت، فقاهت و عدالت او را قبول دارند. او ۹۴ کتاب نوشته است.

۲- صفوان نیز از بزرگان وکلای حضرت رضا و حضرت جواد صلوات اللّه علیهما بوده و وثاقت، جلالت، فقاهت و عدالت او مورد توافق همه است. او ۳۰ کتاب نوشته؛ و از ۴۰ نفر از اصحاب حضرت صادق علیه السلام نقل روایت کرده است.

۳- این همان کلمات فرج معروف است که در قنوت نماز می خوانند. کلینی در کافی، باب تلقین میّت، نیز این را نقل فرموده؛ لیکن، بعد از عبارت «وَ رَبِّ الأرَضینَ الْسَّبْعِ»، عبارت «وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَیْنَهُنَّ وَ ما تَحْتَهُنَّ» را نیز نقل آورده است. ترجمه: نیست خدایی مگر خدای بردبار کریم. نیست خدایی مگر خدای با علوّ و عظمت و بی نهایت. منزّه است خدایی که پروردگار آسمانها و زمینهای هفت گانه و پروردگار عرش با عظمت است. تمام ثنا و ستایش مخصوص خدایی است که پروردگار جهان و جهانیان است.

ص: ۱۶۳

پس بگو:

«اَللّهُمَّ کُنْ لی جارا مِنْ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَ مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مَریدٍ.(۱)

سپس بگو:

«بِسْم اللّهِ دَخَلْتُ وَ بِسْم اللّهِ خَرَجْتُ وَ فی سَبیلِ اللّهِ. اَللّهُمَّ إنّی اُقَدِمُ بَیْنَ یَدَی نِسْیانی وَ عَجَلَتی بِسْم اللّهِ وَ ماشاءَ اللّهِ، فی سَفَری هذا، ذَکَرْتُهُ اَوْ نَسَیْتُهُ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْمُسْتَعانُ عَلَی الأُمُورِ کُلِّها، وَ أَنْتَ الصّاحِبُ فی السَّفرِ وَ الْخَلیفَهِ فی الأَهْلِ.(۲)

اَللّهُمَّ هَوِّنْ عَلَیْنا سَفَرنا، وَ أَطْوِلَنا الأَرْضَ وَ سَیِّرْنا فیها بِطاعَتِکَ وَ طاعَهِ رَسُولِکَ. اَللّهُمَّ أَصْلِحْ لَنا ظَهْرَنا، وَ بارِکْ لَنا فیما رَزَقْتَنا، وَقِنا عَذابَ النّارِ. اَللّهُمَّ إنّی أَعُوذُبِکَ مِنْ وَعْثاءِ السَّفرِ وَ کَآبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الأَهْلِ وَ الْمالِ وَ الْوَلَدِ. اَللّهُمَّ أَنْتَ عَضُدی وَ ناصِری، بِکَ أَحَلُّ وَ بِکَ أَسیرُ. اَللّهُمَّ إنّی أَسْئَلُکَ فی سَفَری هذَا السُّرورَ وَ الْعَمَلَ بِما یُرْضیکَ عَنّی. اَللّهُمَّ

۱- خدایا! برای من، پناهگاه و پناه دهنده و نگهدار از شرّ هر جبّار سرکش و هر شیطان متمرّد دور از رحمت و آمرزش باش.

۲- به [یاری] اسم خدا، داخل [هرجا] می شوم و بیرون می آیم و در راه خدا [به سفر حج می روم]. خدایا! جلو هر کاری، در وقت فراموشی یا شتاب، «بِسْمِ اللّهِ وَ ماشاءَاللّه» را مقدّم می دارم. خدایا! در تمام امورم از تو استعانت می جویم، و تو در سفر با مایی وهمراهی اهل و عیال را به تو می سپارم.

ص: ۱۶۴

اقْطَعْ عَنّی بُعْدَهُ وَ مَشَقَتَهُ، وَ اصْحَبْنی فیهِ، و اخْلُفْنی فی أَهْلی بِخَیْرٍ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إلاّ بِاللّهِ.(۱)

اَللّهُمَّ إنّی عَبْدُکَ وَ هـذا حَمْلانُکَ، وَالْوَجْهُ وَجْهَکَ وَالْسَّفَرُ إلَیْکَ، وَ قَدِ اطَّلَعْتَ عَلی ما لَمْ یَطَّلِعْ عَلَیْهِ أَحَدٌ، فَاجْعَلْ سَفَری هذا کَفّارَةً لِما قَبلَهُ مِنْ ذُنُوبی، وَ کُنْ عَوْنا لی عَلَیْهِ، وَ اکْفِنی وَ عَثَهُ وَ مَشَقَّتَهُ، وَ لَقِّنی مِنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ رِضاکَ، فَإنَّما أَنَا عَبْدُکَ وَ بِکَ وَ لَکَ.»(۲)

چون پای خود را در رکاب گذاشتی، بگو:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ. بِسْمِ اللّهِ وَ اللّهُ أَکْبَر.»

چون بر مَرکب سوار شدی و قرار گرفتی، بگو:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِلإسْلام، وَ عَلَّمَنَا الْقُرْآنَ، وَ مَنَّ

۱- خدایا! این سفر را بر ما آسان گردان و زمین را برای ما درهم نورد و ما را با توفیق فرمان برداری خودت و رسولت، در روی زمین، سیر بده. خدایا! مرکب سواری ما را سالم و پسندیده و در آنچه به ما روزی دادی، برکت قرار ده. خدایا! از مشقّت و اندوه سفر و بازگشت زشت و ناپسند و غم انگیز در مورد اولاد و اموال و عیال، به تو پناه می برم. خدایا! تو یار و یاور من باش. به لطف و احسان و قدرت تو، جای می گیرم و می روم. خدایا! خوشحالی در سفر و عمل کردن به آنچه تو بپسندی را از خودت درخواست می کنم. خدایا! دوری و مشقّت سفر را از من بردار و یار من باش؛ و به اهل و عیال ما خوبی رسان. نیست حول و قوّه ای مگر از لطف خدا.

۲- خدایا! منم بنده تو. این مَرکب نیز آفریده تو و بود و بقایش به اراده توست و این سفر سیر به سوی تو [و خانه تو]ست. آنچه را دیگران نمی دانند تو می دانی؛ پس سفر مرا کفّاره گناهان گذشته من قرار ده. مرا در این سفر یاری فرما و سختی و مشقّت آن را از من کفایت کن. گفتار و کرداری که موجب خشنودی تو باشد به من تلقین فرما و مرا به آن وادار ساز؛ زیرا که من بنده توأم و تحت تصرّف تو. به اراده و خواست تو و نگهداری و قیّومی توست که من باقی مانده ام. من از آنِ توأم و اعمال خود را خالص برای تو قرار می دهم.

ص: ۱۶۵

عَلَيْنا بِمُحَمَّدٍ صـلى الله عليه و آله . سُبْحانَ اللّهِ، سُبْحانَ الَّذى سَخَّرَلَنا هذا وَ ما كُنّا لَهُ مُقْرِنينَ، وَ إنّا إلى رَبّنا لَمُنْقَلِبُونَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ. اَللّهُمَّ أَنْتَ الْحامِلُ عَلَى الظَّهْرِ، وَالمُسْتَعانُ عَلَى الأَمْرِ. اَللّهُمَّ بَلِّغْنا بَلاغا يَبْلُغُ إلى خَيْرَ، بَلاغا يَبْلُغُ إلى مَغْفِرَتِكَ وَ رِضْوانِكَ.(۱)

اَللّهُمَّ لا طَيْرَ إلاّ طَيْرُكَ، وَ لا خَيْرَ إلاّ خَيْرُكَ، وَ لا حافِظَ غَيْرُكَ».(۲)

نیز فرمود: از تمامی حجّ و عمره این است که از میقاتهایی که پیغمبر صـلی الله علیه و آله معیّن فرموده، احرام بنـدی و از آن میقاتها نگـذری مگر بـا حـال احرام. میقـات اهـل عراق، از طرف عراق، وادی عقیق است؛ و برای اهـل یمن، یلملم؛ و برای اهل طائف، قرن المنـازل؛ و برای اهل مغرب اهل شام، جحفه؛ و برای اهل مـدینه، ذی الحلیفه یعنی مسـجد شـجره! کسـی هم که منزل او بعـد از این میقاتهاست یعنی منزل او به مکّه از این میقاتها نزدیک تر است از همان منزلش احرام ببندد.۳

۱- حمـد و سـتایش از آن خـدایی که ما را به اسـلام راهنمایی کرد و قرآن را به ما تعلیم فرمود و به وجود پیغمبرش بر ما منّت نهاد. پـاک و منزّه است خـدا؛ پـاک و منزّه است آن پروردگاری که این حیوان را در فرمان ما قرار داد و اگر آن را در فرمان ما قرار نمی داد، ما جرأت نزدیک شدن به اورا نداشتیم. ما به سوی او بازگشت می کنیم. خدایا! تو ما را، که بر این مرکب سواریم، نگهداری و در هر کاری، مددکاری. خدایا! ما را به خوبی به مقصد برسان و مارا مشمول آمرزش و خشنودی خود بگردان.
۲- خـدایا! اثری برای فالهـای بـد نیست مگر آنچه تو بخواهی و مقـدّر فرمایی؛ و هیـچ خیری و بهره ای نیست مگر آنچه تو برسانی. این مفـاد مطـابق است بـا آن جمله از دعـایی که خضـر و امـام صـادق علیه السـلام می خواندنـد: «لا يَسوُقُ الْخَيْرَ إلّااللّه»؛ یعنی: نمی رسانـد خیر را مگر خـدا. خداونـد خود در قرآن مجیـد می فرمایـد: «وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّه»؛ یعنی: هر نعمتی که شـما داریـد از جانب خداست نحل: ۵۳. امّا جمله آخر دعا یعنی: نگهدار و نگهبانی نیست مگر تو، ای پروردگار مهربان.

ص: ۱۶۶

نیز فرمود: چون به وادی عقیق رسیدی اگر از طرف عراق رفتی یا به میقات دیگر اگر از راههای دیگر رفتی و به توفیق و خواست الهی اراده احرام کردی، پس موی زیر بغل را بکن(۱) و ناخنها را بگیر و زهار = گرداگرد عورت مرد و زن را نوره بکش و شارب را بگیر. به هر یک ابتدا کردی، مانعی ندارد. سپس، هم مسواک کن، هم غسل غسل احرام(۲) ؛ و دو پارچه احرام را بپوش. انجام دادن این امور به وقت ظهر باشد بهتر است و اگر در غیر این وقت باشد، مانعی ندارد؛ لیکن، در حال اختیار، ظهر بهتر است.

نیز فرمود: نیست احرامی مگر بعد از نماز واجب؛ و اگر نافله می خواهی بخوانی، دو رکعت نماز نافله بخوان و بعد آن، احرام ببند. چون نماز خواندی، حمد و ثنای الهی را به جای آور و بر پیغمبر صلوات بفرست و بگو:

«اَللّهُمَّ إنّی أَسْئَلُکَ أنْ تَجْعَلَنی مِمَّنِ اسْتَجابَ لَکَ و لا آخِذُ إلاّ ما أَعْطَیْتَ. وَ قَدْ ذَکَرْتَ أَحُجُّ، فَأَسْئَلُکَ أنْ تَعْزِمَ لی عَلَیْهِ عَلی کِتابِکَ وَ سُنَّهِ نَبِیِّکَ، وَ تُقَوّینی عَلی ما ضَعُفْتُ عَنْهُ، وَ تُسَلِّمَ مِنْ مَناسِکی فی یُسْرٍ مِنْکَ وَ عافِیَهٍ، وَ اجْعَلْنی مِنْ وَفْدِکَ الَّذینَ رَضَیْتَ وَ ارْتَضَیْتَ وَ سَمَّیْتَ وَ کَتَبْتَ. اَللّهُمَّ فَتَمِّمْ لی حَجّی وَ عُمْرَتی.(۳)

۱- این حکم مورد اتّفاق است. امّا اهل مکّه؛ ایشان از حرم بیرون می شوند و احرام می بندند.

۲- ازاله موی زیر بغل مستحبّ است؛ به کندن باشد یا تراشیدن یا نوره کشیدن، ولی نوره کشیدن بهتر است.

۳- تمام این امور که مقدّمات احرام باشد مستحبّ است. لیکن غسل را بنابر احتیاط وجوبی تا ممکن است، ترک نکند؛ هرچند که اجماع بر ا ستحباب آن نقل شده است. امّا پوشیدن دو پارچه احرام واجب است.

ص: ۱۶۷

اَللّهُمَّ إنّی أُریدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَهِ إلَی الْحَجّ عَلی کِتابِکَ وَ سُنَّهِ نَبِیّک، فَإنْ عَرَضَ لی شَیْ ءٌ یَحْسِبُنی فَخَلِّنی حَیْثُ حَبَسْتَنی لِقَدَرِکَ الَّذی قَدَّرتَ عَلیَّ. اَللّهُمَّ إنْ لَمْ تَکُنْ حَجَّهً فَعُمْرَهً احْرِمُ لَکَ شَعْری وَ بَشَری وَ لَحْمی وَ دَمی وَ عِظامی وَ مُخّی وَ عَصَبی مِنَ النِّسآءِ وَالثِّیابِ وَالطِّیبِ، أَبْتَغی بِذلِکَ وَجْهَکَ وَالدّارَ الْآخِرَه»(۱).

اگر این کلمات را یک مرتبه بر زبان آوری، کفایت می کند. پس حرکت کن و مقداری به جانب مکّه روان شو. چون به راه افتادی، سواره باشی یا پیاده، لبّیک بگو؛(۲)و لبّیک این است که بگویی:

«لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَالْمُلْکَ، لا شَریکَ لَکَ،(۳) لَبَّیْکَ ذَاالْمَعارِجِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ داعِیا إلی دارِ السَّلامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ غَفّارَ الذُّنوبِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَهِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَاالْجَلالِ وَ الإکْرامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ مَرْهُوبا وَ مَرْغُوبا إلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تُبْدِی ءُ وَالْمَعادُ إلَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ کَشّافِ الْکُرَبِ الْعِظامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ عَبْدَکَ وَ ابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ یا کَریمُ لَبَّیْکَ».

۱- خدایا! من قصد تمتّع به عمره مقرون با حج دارم یعنی می خواهم اوّل، عمره تمتّع انجام دهم و بعد، از قید احرام آزاد شوم تا موقع احرام حج، مطابق با کتاب عزیزت و سنّت پیغمبرت. اگر برای من پیش آمدی کرد که نتوانستم حج را تمام کنم، پس مرا از قید حج بیرون فرما. خدایا! اگر حج به اتمام نرسید، عمره تنها باشد. خدایا! اعضا و جوارح بدن خود را از بهره زنان و لباس و بوی خوش محروم می کنم و بازمی دارم؛ و در این کار، قصدم خالص برای تو و برای سعادت در آخرت است.

۲- «لبّیک» کلمه ای است که در مقام جواب گفته می شود؛ یعنی قبول و اجابت می نمایم امر تو را و فرمان بردار توأم.

۳- واجب فقط همین مقدار است و گفتن باقی بهتر است.

ص: ۱۶۸

تلبیه را بعد از هر نماز واجب یا مستحب و در وقتی که به محلّ بلندی یا جای پستی رفتی و چون سواره ای را ببینی و هنگامی که از خواب بیدار شوی و در وقت سحرها تکرار کن؛ بلکه هر چه بیشتر تکرار کنی، بهتر است.(۱)

صدای خود را به لبّیک بلند کن(۲).

اگر بخشی از آن را نگفتی، مانعی ندارد؛ لیکن گفتن تمام آن بهتر است. چهار لبّیک اوّل واجب است؛ که اقرار به توحید است و پیغمبران مرسل به آن کیفیّت لبّیک می گفتند. کلمه «ذاالمعارج» را بسیار بگو که پیغمبر آن را زیاد ذکر می فرمودند. حضرت ابراهیم مردم را به حج دعوت فرمود؛ و کسانی که، تا روز قیامت، میثاق حجّ از آنها گرفته شده جواب دادند و لبّیک گفتند تفصیل آن گذشت.

چون احرام بستی، بر تو باد به پرهیزکاری و زیاد ذکر خدا گفتن و کم کردن کلام مگر کلام خوب، که نشان کمال حجّ و عمره نگهداری زبان است مگر از گفتار نیک، چنان که خداوند فرموده است:

«فَمَنْ فَرَضَ فیهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ»(۳).

معنای آیه، با ضمیمه کردن روایات، این است:

کسی که بعد از احرام، به گفتن لبّیک، حج را بر خود واجب نمود باید از رفث و فسوق و جدال اجتناب کند. «رفث» یعنی جماع، «فسوق» یعنی دروغ و فحش و بدگویی، جدال هم گفتنِ «لا وَاللّه» و «بَلی وَاللّه» است. بدان که اگر شخصی سه مرتبه پی در پی در یک جا قسم یاد کند، جدال کرده و باید خونی بریزد یعنی، به کفّاره قسم، گوسفند بکشد و صدقه دهد.

۱- مستحبّ است که حاجی ۷۰ مرتبه آن را تکرار کند چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایت کافی فرموده است تا آنکه خداوند هزار هزار نفر ملک را شاهد گیرد بر آزادی او از آتش و بیزاری او از نفاق. این روایت در جعفریات نیز نقل شده است.

۲- برای زنان، بلند گفتن لبّیک مستحب نیست. طهارت نیز شرط آن نیست؛ پس با جنابت و بی وضو لبّیک گفتن مانعی ندارد.

۳- بقره: ۱۹۷

ص: ۱۶۹

نیز، اگر یـک مرتبـه قسـم دروغ خـورده، این کفّـاره بر او واجب است و برای دروغگـو، کشـتن گـاو احـوط است. ولی در دو قسـم راست، چیزی بر ذمّه حاجی نیست. از مفاخره = به یکـدیگر فخر فروختن و به خود نازیدن و معاصـی پروردگار دوری کن؛ که خدا می فرماید:

«ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا»(۱).

سپس فرمود: گفتار بد از جمله تفث(۲) است؛ چون طواف کردی، گفتار خوب بگو تا کفّاره آن شود.

راوی می گوید: سؤال کردم که اگر کسی بگوید: نه، به جان خودم قسم؛ و بلی، به جان خودم چه؟

فرمود: این جدال نیست. جدال گفتن «لا وَاللّه» و «بَلی وَ اللّه» است

۱- حج: ۲۹

۲- معانی تفث در مستدرک سفینه، مادّه «تفث»، مذکور است

ص: ۱۷۰

۷ سرمه کشیدن به مادّه سیاهی که مایه زینت باشد، هر چند که قصد زینت نکند؛ بلکه احوط اجتناب از تمام سرمه هاست. امّا، در حال اضطرار، مانعی ندارد.

۸ نگاه در آینه برای زینت؛ چنان که جماعتی از علما فرموده اند و در بعضی روایات، از آن نهی شده است. پس احوط این است که پرهیز کنند.

۹ پوشیدن چکمه و جوراب و کفش و هرچه تمام پشت پا را می پوشاند، بنابراحتیاط؛ و اگر نعلین ندارد، قدری روی آن را بشکافد و بپوشد. ولی برای زنان، هیچ مانعی ندارد.

۱۰ و ۱۱ فسوق و جدال ؛ چنان که گذشت.

۱۲ کشتن جانوران بدن مثل حشرات و انداختن یا از جای بهتر به جای پست تر انتقال دادن آنها؛ چنان که جماعتی از فقها فرموده اند.

۱۳ به قصد زینت، انگشتر به دست کردن؛ چنان که جمعی از فقها فرموده اند و در روایتی نیز از آن نهی شده است. امّا اگر این کار به قصد استحباب باشد، مانعی ندارد.

۱۴ استفاده زنان از زیورآلات برای زینت کردن خود، مگر آنچه عادت به آن داشتند که اگر برندارند، باکی نیست؛ لیکن، برای دیگران ظاهرش نکنند.

۱۵ مالیدن روغن به بدن هر چند که بوی خوش نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب و همچنین، روغن مالیدن قبل از احرام به روغنی که بوی خوش آن باقی می ماند. ولی هیچ یک از این دو، در وقت ضرورت، مانعی ندارد.

۱۶ ازاله مو هرچند، کم باشد از بدن خود یا دیگری؛ ولی در وقت ضرورت، باکی نیست. نیز، آنچه بدون قصد در وقت وضو یا غسل کنده می شود مانعی ندارد.

۱۷ پوشانیدن مرد سر خود را به هرچه باشد؛ ولی در وقت ضرورت، مانعی ندارد. سر فرو بردن میان آب هم در حکم آن است و در حال احرام، جایز نیست.

۱۸ پوشانیدن زن روی خود را به هر چه باشد؛ مگر در وقتی که نامحرم او را نگاه می کند، که در این هنگام می تواند بپوشاند.

۱۹ اینکه مردان، در حال اختیار و در وقت منزل طی کردن، بر سر خود سایبان قرار دهند. ولی وقتی که به منزل رسیدند یا به اضطرار افتادند مثل اینکه در شدّت سرما یا گرما یا مرض واقع شدند و نیز برای زنان، مانعی ندارد.

۲۰ بیرون آوردن خون از بدن خود؛ چنان که جماعتی از علما فرموده اند. امّا اگر از بدن دیگری یا به وقت ضرورت باشد، مانعی ندارد.

۲۱ گرفتن ناخن، مگر آنکه او را اذیّت کند؛ که در این حالت، باکی نیست.

۲۲ کندن دندان، بنابر احوط.

۲۳ کندن درخت و گیاه حرم، به تفصیلی که گذشت.

۲۴ برداشتن سلاح مثل شمشیر و غیره، مگر در وقت ضرورت و ترس که مانعی ندارد.

ص: ۱۷۱

چون به حج تمتّع مشغول باشی، چشمت که به خانه های مکّه افتاد، لبّیک را قطع کن و مشغول تکبیر و تهلیل و حمد و ثنای الهی باش؛ هر اندازه که می توانی.

چون خواهی وارد مسجدالحرام شوی،(۱) با آرامش و وقار و خشوع وارد شو؛ چون کسی که با خشوع داخل آن شود، آمرزیده گردد.

راوی عرض کرد: خشوع چیست؟

فرمود: آرامش و سکون و تواضع؛ با حالت تکبّر، وارد مسجد نشو.

چون به درب مسجد رسیدی، بایست و بگو:

«السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ، بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ مِنَ اللّهِ وَ ماشاءَ اللّهُ، وَ السَّلامُ عَلی أَنْبیاءِ اللّهِ وَ رُسُلِه، وَ السَّلامُ عَلی رَسُولِ اللّهِ، وَ السَّلامُ عَلی إِبْراهیمَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.»

چون داخل مسجد شدی، مقابل خانه کعبه بایست و دست ها را به دعا بلند کن و بگو:

«اَللّهُمَّ إِنّی أَسْئَلُکَ فی مَقامی هذا فی أَوَّلَ مَناسِکی أنْ تَقْبَلَ تَوْبَتی، وَ أنْ تَجاوَزَ عَنْ خَطیئَتی، وَ تَضَعَ عَنّی وِزْری. الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی بَلَّغَنی بَیْتَهُ الْحَرامَ. اَللّهُمَّ إِنّی أَشْهَدُ أَنَّ هذا بَیْتُکَ الحَرامُ، الَّذی جَعَلْتَهُ مَثابَهً لِلنّاسِ وَ أَمْنا، مُبارَکا وَ هُدیً لِلْعالَمینَ. اَللّهُمَّ إِنّی عَبْدُکَ وَ الْبَلَدُ بَلَدُکَ وَالْبَیْتُ بَیْتُکَ، جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَکَ وَ أَؤُمُّ طاعَتَکَ، مُطیعا لأَمْرِکَ راضِیا بِقَدَرِکَ، أَسْئَلُکَ مَسْئَلَهَ

۱- برای دخول به مکّه و مسجدالحرام، غسل کردن مستحبّ است.

ص: ۱۷۲

الْمُضْطَرِّ إِلَیْکَ الْخائِفِ لِعُقُوبَتِکَ. اَللّهُمَّ افْتَحْ لی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ، و اسْتَعْمِلْنی بِطاعَتِکَ وَ مَرْضاتِکَ».(۱)

چون به حجرالاسود نزدیک شدی، دستها را بلند کن و حمد و ثنای الهی به جای آر و صلوات بفرست و درخواست کن که خدا ازتو قبول فرماید. پس استلام حجر کن و آن را ببوس؛ اگر نتوانستی آن را ببوسی، دست خود را به آن بمال؛ و اگر دستت را نیز نتوانستی به آن رسانی، با اشاره به آن بگو(۲):

«اَللّهُمَّ أَمانَتی أَدَّیْتُها وَ میثاقی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لی بِالْمُوافاهِ. اَللّهُمَّ تَصْدیقا بِکِتابِکَ وَ عَلی سُنَّهِ نَبِیِّکَ. أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ اللّهُ، وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ. آمَنْتُ بِاللّهِ، وَ کَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَ بِاللاّتِ وَالْعُزّی، وَ عِبادَهِ الشَّیْطانِ، وَ

۱- بار خدایا! من در این موضع محترم، در اوّل مناسک بندگی، از تو درخواست می کنم که توبه مرا بپذیری و از گناهان من بگذری وپشت مرا از بار گناه سبک گردانی. حمد و ستایش از آنِ خدایی است که مرا به خانه محترمش رسانید. خدایا! من گواهی می دهم: این خانه محترم توست که آن را محلّ آمد و رفت مردم و جای امنیّت و برکت و هدایت جهان و جهانیان قرار دادی. خدایا! من بنده توام و این شهر شهر تو و خانه خانه توست. آمده ام و رحمت تو را خواستارم و قصد فرمان برداری دستور تو را دارم و به آنچه مقدّر فرمودی، راضی ام. درخواست من مانند درخواست بیچاره ترسان است. خدایا! ابواب رحمت خود را برای من باز فرما و مرا به اطاعت و طلب رضای خودت وادار گردان.

۲- چنان که در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سرّالمخاطبه بذلک ما فی الکافی عن الصادق علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : «اِستَلِموا الرُّکن، فإنّهُ یَمینُ اللّهِ فی خَلْقِه، یُصافِحُ بِها خَلْقَهُ مُصافَحَهَ الْعَبْدِ، أو الرَّجُل یَشهدُ لِمَنِ استَلَمَهُ بِالمُوافاه.» «رکن را استلام کنید؛ زیرا دست خدا در میان آفریدگان اوست که به وسیله آن با بندگان دست می دهد و وفاداری شان را گواه می شود؛» و این راز استلام حجر است. ولی برای زنان، استلام نیست.

ص: ۱۷۳

عِبادَهِ کُلِّ نِدٍّ یُدْعی مِنْ دُونِ اللّهِ.»

اگر تمام این کلمات را نتوانستی بر زبان آوری، هر مقدار که گفتی، باکی نیست. پس بگو:

«اَللّهُمَّ اِلَیْکَ بَسَطْتُ یَدی، وَ فیما عِنْدَکَ عَظُمَتْ رَغْبَتی، فَاقْبَلْ سَیْحَتی وَاغْفِرْلی وَارْحَمْنی. اَللّهُمَّ إنّی أَعُوذُبِکَ مِنَ الْکُفْرِ وَالْفَقْرِ، وَ مَواقِبِ الْخِزْیِ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ».(۱)

پس طواف کن هفت شوط و در حال طواف بگو:

«اَللّهُمَّ إنّی أَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی یُمْشی بِهِ عَلی طَلَلِ الْمآءِ کَما یُمْشی بِهِ عَلی جُدَدِ الأَرْضِ، وَ أَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی یَهْتَزُّ لَهُ عَرْشُکَ، وَ أَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدامُ مَلائِکَتِکَ، وَ أَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی دَعاکَ بِهِ مُوسی مِنْ جانِبِ الطُّورِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ أَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّهً مِنْکَ، وَ أَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی غَفَرْتَ بِهُ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ ما تَأَخَّرَ، وَ أَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ، أنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَ کَذا.(۲)»

هرچه می خواهی، دعا کن و بخواه. هر زمان به درب کعبه رسیدی، بر پیغمبر صلوات بفرست؛ و بین رکن یمانی و حجرالاسود که رسیدی، بگو:

«رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا

۱- خدایا! دستهای خود را برای گدایی به سوی تو بلند و دراز کردم و میل و رغبت من به سوی تو و الطاف تو بزرگ است؛ پس این سیر در زمین و قدمهایی را که به سوی خانه تو برداشته ام قبول فرما و مرا بیامرز و به من رحم کن. خدایا! من به تو از کفر و فقر و مواضع رسوایی دنیا و آخرت پناه می برم؛ مرا در پناه خودت نگهداری فرما.

۲- در بعضی نُسخ، بدل سیحتی، «سبحتی» ذکر شده؛ یعنی: ذکر و دعا و نافله مرا قبول فرما. در بعضی نُسخ نیز «مسحتی» آمده؛ یعنی: مسح ودست کشیدن به حجر را از من قبول کن.

ص: ۱۷۴

عَذابَ النّارِ.»

در بین طواف، بگو:

«اَللّهُمَّ إنّی إلَیْکَ فَقیرٌ، وَ إنّی خائِفٌ مُسْتَجیرٌ، فَلا تُغَیِّرْ جِسْمی وَ لا تُبَدِّلِ اسْمی.»(۱)

چون از طواف فـارغ گشتی و به آخر کعبه رسیدی و آن محـاذی مستجار، نزدیـک رکن یمانی است پس دسـتهای خود را بر خانه گذار و باز کن و شکم و صورت خود را بر خانه گذار و بگو:

«اَللّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ، وَ هذا مَکانُ الْعائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ.»(۲)

پس به تقصیر و گناهان خود نزد پروردگار اقرا رکن؛ که هر کس آنجا به گناهانش اقرار کند، آمرزیده شود. بگو:

«اَللّهُمَّ مِنْ قِبَلِکَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَ الْعافِیَهُ. اَللّهُمَّ إنَّ عَمَلی ضَعیفٌ فَضاعِفْهُ لی، وَ اغْفِرْلی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنّی وَ خَفِیَ عَلی خَلْقِکَ.»(۳)

پس، از خـدا نجـات از آتش را می خواهی، برای خودت دعـا می کنی، رکن یمـانی را اسـتلام می کنی و نزد حجرالاسود می آیی؛ طوافت اتمام می پذیرد.(۴)

۱- خـدایا! من گـدای توام و ترسانم و پناه از تو می خواهم؛ پس جسم مرا به عـذاب تغییر نـده و اسم مرا در زمره خوبان قرار ده وبه واسطه گناهانم، آن را در سیاهه اشقیا قرار نده.

۲- خدایا! خانه خانه تو و بنده بنده تو و اینجا جای پناهنده به توست از آتش، که او را از آن نگه داری.

۳- خـدایا! راحت و آسایش و گشایش و عافیت از جانب توست. خدایا! عمل من ضـعیف است؛ پس آن را برای من مضاعف = دو چندان و چند برابر فرما. گناهانی راکه تو می دانی و بر مردم مخفی است، بیامرز و از آن درگذر.

۴- شـرط است که طواف واجب با طهارت همراه باشـد؛ یعنی با وضو و اگر شخصـی جُنب است با غسل یا تیمم، در جایی که تیمم جـایز باشـد. ولی در طواف مسـتحب، طهارت شـرط نیست؛ بلکه مسـتحبّ است. اگر در بین طواف واجب حـدثی از او خارج شود، باید طواف را قطع و تحصـیل طهارت کند و سـپس طواف را از سر گیرد؛ مگر آنکه حدث بعد از نصف طواف باشد، که می تواند از همان جا شـروع کند و باقی را انجام دهد. در حال طواف، باید لباس وبدن پاک باشد و نجس نباشد؛ هرچند نجاستی که نماز در عین آلودگی به آن جـایز باشـد، مثـل خون کمتر از درهم و خون جروح و قروح بنابر احتیاط واجب. ولی اگر حاجی مسـئله را نمی دانست و طـواف کرد و پس از طـواف فهمیـد، طـواف او صـحیح است. مردان بایـد ختنه شـده باشـند. طـواف مردی که ختنه نشـده صحیح نیست. در طواف، باید عورت پوشـیده باشد؛ پس طواف در حالت برهنه هم صـحیح نیست. امّا کیفیت طواف و واجبات آن: نیّت کنـد طواف عمره تمتّع می کنم، برای اطـاعت فرمان خداونـد عالم؛ و از حجرالاسود شـروع کنـد، به طوری که عبور او از حجر باشد و خانه کعبه را به طرف چپ قرار دهد. هفت مرتبه بگردد و به حجرالاسود ختم کند. حجر حضـرت اسماعیل را در مطاف قرار دهـد و در حـال طواف، داخـل حجر نشود. طواف او بین خانه ومقام حضـرت ابراهیم علیه السـلام باشـد و روی شاذروان برآمـدگی پـایین دیوار کعبه که متصـل به خـانه است، مثـل پـایه دیوار نباشـد. هر مرتبه را یک شوط گوینـد؛ و تمام هفت مرتبه را یک طواف

نامند.

ص: ۱۷۵

پس برای نماز طواف نزد مقام حضرت ابراهیم می آیی، مقام را در جلو خود قرار می دهی(۱) و دو رکعت نماز طواف می خوانی: در رکعت اوّل، یعنی بعد از حمد سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدْ» و در دومی، «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرون». پس از نماز و ذکر حمد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ، از خداوند درخواست کن که خدا از تو قبول فرماید. این دو رکعت واجب است. چون از طواف فارغ شدی، هر زمان که باشد آن را بخوان چه وقت طلوع آفتاب باشد، چه وقت غروب و تأخیر نینداز.

راوی عرض کرد: اگر کسی نماز طواف را فراموش کرد و پس از بیرون رفتن از مکّه متوجّه شد و یادش آمد، چه؟

امام فرمود: همان جا نماز بخواند؛ ولی اگر در مکّه متوجّه شد، بیرون نرود تا نماز طواف را بخواند.(۲)

۱- به طوری که در پشت مقام واقع شوی؛ و این احوط است. اگر نشد، طرف راست و چپ هم به طوری که نزد مقام بودن صدق کند، مانعی ندارد. امّا نماز طواف مستحب را در هر جای مسجدالحرام بخوانی، جایز است.

۲- مناسکی را که بعد از فراموشی نماز طواف انجام داده، لازم نیست اعاده کند. احوط این است که اگر مشقّت ندارد، برای ادای نماز طواف فراموش شده، از خارج مکّه نیز برگردد؛ و نماز را باید به نیّت نماز طواف انجام دهد.

ص: ۱۷۶

چون نماز طواف را خوانـدی، نزد حجرالاسود می روی و آن را می بوسـی و اسـتلام می کنی، یا به سوی آن اشاره می کنی؛ که در این کار، ناگزیری. اگر می توانی، در حالی که هنوز به سوی صفا و مروه نرفتی، از آب زمزم بیاشام و هنگام آشامیدن، بگو:

«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْما نافِعا وَ رِزْقا واسِعا وَ شِفائا مِنْ کُلِّ داءٍ وَ سُقْمٍ.»

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله به چاه زمزم نظر کرد، فرمود:

«نمی خواستم که بر امّت خود سخت بگیرم؛ وگرنه، یک دلو بزرگ یا دو دلو از چاه زمزم می کشیدم.»(۱)

امام فرمود: رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، چون از طواف و نماز طواف فارغ شد، فرمود:

۱- این کلام ایشان بر اسـتحباب این عمل دلالت دارد. باری، موالات در طواف مسـتحب شرط نیست. پس جایز است که حاجی آن را قطع کند و پی حاجت خود یا دیگری، یا برای استراحت، یا دیدن مریض برود که قطع کردن برای این امور صـریح روایات اسـت و چون برگشت، باقی را انجام دهـد؛ چه از نصف کمتر باشـد، چه بیشتر. امّا طواف واجب؛ پس بنابر احتیاط واجب، در حال اختیار، بایـد موالات را مراعات کرد. پس اگر حاجی طواف واجب را با عـذری موجه مثل حدث قهری یا حیض یا مرض قطع کرد، مشاهیر از علما فرموده اند: اگر چهار شوط را تمام کرده، باقی را انجام دهد؛ وگرنه، باید از اوّل شروع کند. ولی اگر بدون عذر قطع کرده، بایـد طواف را از اوّل گیرد؛ هرچنـد، شـش شوط طواف کرده باشـد. اگر در عدد شوطها شک کرد و از حال طواف منصـرف شده، مثـل شکّ بعـد از سـلام است؛ اعتنا نکنـد. اگر در اثنای طواف شک کرد که هفت شوط طواف کرده یا هشت شوط، بنا را بر هفت گذارد؛ و اگر در ۶ و ۷ شک کرد، طواف واجب را قطع کند و از سر گیرد.

ص: ۱۷۷

«من ابتدا می کنم به آنچه خداوند در کلام خود بدان ابتدا فرموده؛

یعنی چون اسم صفا در قرآن مجید در آیه شریفه «إِنَّ الصَّفا

وَ الْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ» مقدّم ذکر شده، من هم صفا را مقدّم می دارم».

پس امام صادق علیه السلام فرمود:

از درب مقابل حجرالاـسود که پیغمبر از آن درب بیرون شد، تو نیز بیرون شو و با آرامش و وقار، به اندازه ای که خانه کعبه را ببینی، به کوه صفا بالاـ رو. آن گاه، روی خود را طرف حجرالاـسود قرار ده، حمد و سپاس پروردگار را به جای آر و الطاف و مراحم خدای را به یاد آر. پس هر یک از تکبیر و تحمید و تهلیل را هفت مرتبه بازگو؛ سپس، سه مرتبه بگو:

«لا إلهَ إلاّ اللّهُ، وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، یُحْیی وَ یُمیتُ وَ هُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ، وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ.»

بعد، صلوات فرست و سه مرتبه بگو:

«اللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما هَدینا، وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما أَوْلانا، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الْحَیِّ الْقَیّومِ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الْحَیِّ الدّائِمِ.»

همچنین، سه مرتبه بگو:

«اشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ. لا نَعْبُدُ إلاّ إیّاهُ، مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ.»

سه مرتبه هم بگو:

«اَللّهُمَّ إنّی اسْئَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعافِیَهَ وَالْیَقینَ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ.»

سرانجام، سه مرتبه بگو:

«اَللّهُمَّ آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الآخِرَهِ حَسَنَهً، وَ قِنا

ص: ۱۷۸

عَذابَ النّارِ.»

پس هر یک از تکبیر و تهلیل و تحمید و تسبیح را صد مرتبه بگو. پس آن گاه بگو:

«لا إلهَ إلاّ اللّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ غَلَبَ الأَحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَحْدَهُ وَحْدَهُ. اَللّهُمَّ بارِکْ لی فِی الْمَوْتِ وَ فیما بَعْدَ الْمَوْتِ. اَللّهُمَّ إنّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ ظُلْمَهِ الْقَبْرِ وَ وَحْشَتِهِ. اَللّهُمَّ أَظِلَّنی فی ظِلّ عَرشِکَ یَوْمَ لا ظِلَّ إلاّ ظِلُّکَ.»(۱)

دین و جان و اهل و فرزندان خود را همیشه به خدا بسپار که نیکو امانتداری است؛ و بگو:

«اسْتَوْدِعُ اللّهَ الرَّحْمنَ الرَّحیمَ الَّذی لا یَضیعُ وَ دائِعَهُ نَفْسی وَ دینی وَ أَهْلی. اَللّهُمَّ اسْتَعْمِلْنی عَلی کِتابِکَ وَ سُنَّهِ نَبِیِّکَ، وَ تَوَفَّنی عَلی مِلَّتِهِ، وَ أَعِذْنی مِنَ الْفِتْنَه.»(۲)

پس نخست، ۳ مرتبه و سپس، ۲ مرتبه و در پی آن، یک مرتبه تکبیر بگو؛ و باز هم تکبیر بگو. اگر تمام این دستور را نتوانستی به جا آوری، هر اندازه ای می توانی انجام ده؛ که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر کوه صفا به اندازه قرائت سوره بقره توقف فرمودند.

پس پیاده از صفا به سوی مروه روان شو و با آرامش و وقار باش. چون مقابل مناره رسیدی، قدمهای تند بردار و هَروَله کنان = حالتی میان راه رفتن و دویدن تا مناره دوم سیر کن و در آن حال بگو:

۱- نیست خدایی جز خدای یکتا که به وعده خود وفا نموده، بنده خویش را یاری فرموده و لشکر کفّار را مغلوب کرده؛ پس پادشاهی و حمد فقط برای اوست. خدایا! مرگ و بعد از مرگ را بر من مبارک گردان؛ و روز قیامت، که هیچ سایه ای نیست، مرا در سایه عرش خود جای بده یعنی مرا در سایه لطف و احسان خود قرار ده.

۲- نزد خدای بخشاینده مهربان، که هیچ گاه امانت را ضایع نمی فرماید، جان و دین و اهل و عیالم را به امانت سپردم. خدایا! مرا در آن راهی بدار که قرآن مجیدت و سنّت پیغمبرت معیّن فرموده و بر مذهب و ملّت او بمیران. از فتنه و عذاب قبر نیز مرا پناه ده و آزاد گردان.

ص: ۱۷۹

«بِسْمِ اللّهِ وَ اللّهُ أَكْبر، وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ عَلى أَهْلِ بَيْتِهِ. اَللّهُمَّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ تَجاوَزْ عَمّا تَعْلَمْ، وَ أَنْتَ الأَعَزُّ الأَكْرَم.»(۱)

چون از مناره دوم گذشتی، بگو:

«یا ذَاالْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْکَرَمِ وَ النَّعْماءِ وَالْجُودِ، اِغْفِرْلی ذُنُوبی، إنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلّا انْتَ.»(۲)

پس باز با آرامش و وقار راه برو تا آنکه به مروه رسی. بر بالای کوه برو، تا آنجا که خانه را ببینی؛ و آنچه بر کوه صفا انجام دادی اعاده کن. باز به صفا برگرد؛ و از صفا به مروه و بالعکس، تا هفت مرتبه که از صفا شروع شود و به کوه مروه ختم گردد.(۳)

۱- به اعانت نام خدا، می روم؛ و خدا بزرگ تر است [از آنکه عالمیان بتوانند او را درک کنند]. خدا رحمت فرستد بر محمّد و اهل بیت آن سرور. خدایا! بیامرز و رحم کن و بگذر از آنچه می دانی؛ که تو عزیزترین و کریم ترینی.

۲- ای خدایی که دارای فضل و کرم و بخششی، گناهان مرا بیامرز که آمرزنده ای غیر از تو نیست.

۳- باید دانست: تمام این دعاها که در کوه صفا و مروه و مابین آن خوانده می شود مستحبّ است. واجبات آن این است که حاجی نیّت کند: من بین صفا و مروه در عمره تمتّع راه می روم، برای امتثال فرمان خداوند عالم؛ سعی را از صفا شروع و به مروه ختم کند؛ به نحو متعارف راه رود؛ هفت مرتبه باشد: از صفا به مروه یک مرتبه و از مروه به صفا یک مرتبه دیگر، تا آنکه مرتبه هفتم به مروه ختم گردد. پیاده و با طهارت باشد بهتر است؛ ولی سواره نیز جایز است. تند رفتن و هروله مستحبّ است. جایز است که سعی بین صفا و مروه را هنگام خستگی و گرمی هوا به تأخیر اندازد؛ بلکه تأخیر آن تا شب نیز جایز است. امّا تأخیر تا روز بعد، بدون عذر، جایز نیست و به اقتضای ضرورت، مانعی ندارد. موالات در آن واجب نیست؛ پس جایز است که حاجی قدری بنشیند و فقط در پی حاجتی رود و چون برگشت، از همان جا که سعی را قطع کرده، باقی را انجام دهد. اگر از روی فراموشی یا نادانی یا به اشتباه یک یا چند مرتبه بر آن هفت بار افزوده شد، دفعات زاید را اسقاط و هفت مرتبه اش حساب می کنند؛ لیکن، اعاده سعی افضل است.

ص: ۱۸۰

چون تمام شـد، از عمره حجّ تمتّع خارج شو، به تقصیر کردن(۱): آنکه قـدری از موی ریش یـا شارب یا ناخنها را بگیری و باقی را برای حج گذاری. چون این عمل را انجام دادی، از احرام خارج شده ای و تمام محرّمات حال احرام برای تو حلال است. آن گاه، هرچه خواهی، طواف کن.

نیز فرمود: خدا در اطراف کعبه ۱۲۰ رحمت دارد؛ ۶۰ تای آن مخصوص طواف کنندگان است(۲)، ۴۰ تا برای نماز گزاران و ۲۰

۱- واجب نیست که حاجی خودش موی خودش را کوتاه کنـد؛ اگر دیگری هم کرد، مانعی نـدارد. جایز نیست که سر را بتراشـد؛ ولی اگر از روی فراموشـی یـا نادانی سر را تراشـید، باکی بر او نیست و کفّاره ای نـدارد. امّا در عمره مفرده عمره تنهای بـدون حج مخیّر است بین سر تراشـیدن و تقصیر کردن. جایز نیست که صیـد کنـد؛ جهت احترام حرم، نه برای احرام. باید که در عمره مفرده، طواف النساء را انجام دهد. در تقصیر، مقداری از مو یا شارب یا ناخن را بگیرد کفایت می کند.

۲- امّا فضیلت طواف؛ در اینجا، اخبار وسائل ذکر می شود. شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «ابان، ثواب طواف را می دانی؟» ابان عرض کرد: نمی دانم. امام فرمود: «برای طواف کننـده ۶۰۰۰ حسنه نوشته شود، ۶۰۰۰ گناه از او محو شود و ۶۰۰۰ درجه برای او بلنـد گردد.» در روایت اسـحاق بن عمّار، اضافه بر این، آمـده که ۶۰۰۰ حـاجت او نیز برآورده می شود. این ثواب را نیز شـیخ کلینی در کافی از اسحاق بن عمّار، از امام صادق، از امام باقر علیهماالسلام نقل کرده که فرمود: «کسی که طواف کنـد و دو رکعت نماز طواف در هر جای مسـجد خواست بخواند، خدا برای او ۶۰۰۰ حسـنه بنویسد... .» این مفاد را شیخ صدوق به سند دیگر از امام صادق علیه السـلام نقل کرده و دیگران نیز نقل کرده اند. شـیخ صدوق فرموده است: روایت شده کسی که طواف کند از گناهان بیرون شود. او در کتاب ثواب الاعمال نقل کرده که امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمّار فرمود: «کسی که یک طـواف به جـا آورد، خداونـد برای او ۱۰۰۰ حسـنه بنویسد، ۱۰۰۰ سـیّئه از او محو فرمایـد، ۱۰۰۰ درجه برای او بلنـد نمایـد، ۱۰۰۰ درخت در بهشت برای او ثابت فرمایـد؛ و ثواب آزاد کردن ۱۰۰۰ بنـده برای او ثبت گردد. وقتی که به ملتزم پشت خانه که خود را به آن می چسـبانند رسید، دربهای بهشت برای او باز شود و به او گویند: از هر دربی خواهی، وارد شو.» اسحاق می گوید که عرض کردم: تمـام ایـن ثوابها برای یـک طـواف است؟ فرمـود: «آری. آیـا تـورا به بهتـر از این راهنمـایی کنم؟» اسـحاق عرض کرد: بلی. حضرت فرمود: «کسی که حاجت مؤمنی را برآورد، برای او، ثواب ۱۰ طواف نوشته شود.» شیخ کلینی و دیگران از امام صادق علیه السـلام نقل کرده اند که فرمود: «مستحبّ است ۳۶۰ مرتبه طواف کنی هفت مرتبه دور خـانه گشـتن را یـک طواف و هر دور آن را یک شوط گوینـد ؛ و اگر نتوانستی، ۳۶۰ شوط؛ و اگر نشـد، هر مقدار که می توانی، کوتاهی نکن.» شـیخ کلینی از امام صادق علیه السـلام نقـل کرده که فرمود: «یـک طواف قبل از حـج از ۷۰ طواف بعـد از حـج افضل است.» این حـدیث را شـیخ صـدوق نیز نقل فرموده است. در حـال طواف، صـلوات از همه اذکـار و دعاهـا افضل است؛ چنان که امام معصوم فرموده. جایز است که حاجی چند طواف مستحب را متصل انجام دهـد؛ و بعـد، برای هر طوافی، دو رکعت نماز، در هر جای از مسجد که می خواهـد، بخوانـد. پایان اخبار وسائل. در روایت اربعمائه، امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: «هنگامی که به حـج موفق شدیـد، زیاد به خانه خـدا نظر کنید که خـدا نزد خـانه خود ۱۲۰ رحمـت دارد؛ ۶۰ تـایِ آن برای طـواف کننـدگان است، ۴۰ تـا برای نمـاز خواننـدگان و ۲۰ تـا برای نظر کنندگان.» در کتاب مسـتدرک الوسائل و بحار، از کتاب عُدّه الدّاعی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: «کسی که خـانه کعبه را زیـارت کنـد و حقّ آن را بشـناسد و هفت شـوط اطراف آن طواف کنـد و در مقـام حضـرت ابراهیم دو رکعت نمـاز بخواند، خداوند برای او ۱۰/۰۰۰ حسنه بنویسد و ۱۰/۰۰۰ درجه برای او بلند فرمایـد... .» از پیغمبر صـلی الله علیه و آله نقل کرده اند

که فرمود: «کسی که ۵ طواف کند از گناهان خارج شود؛ مثل روزی که از مادر متولّد شده است.»

ص: ۱۸۱

تا برای کسانی که نظر می کنند.

چون روز تَرویه = هشتم ذی حجّه رسید، برای احرام حج، غسل کن؛ دو پارچه [لباسِ] احرام راکه داشتی بپوش؛ پای برهنه و با

ص: ۱۸۲

آرامش و وقار، داخل مسجد شو و نزد مقام حضرت ابراهیم یا در حجر اسماعیل، دورکعت نماز بخوان. پس در میان مسجد باش تا نماز واجب ظهر را بخوانی و پس از نماز، آن دعایی را که روز اوّل در احرام عمره خواندی اینجا نیز بخوان.(۱)

سپس به طرف منی حرکت کن و با آرامش و وقار و تواضع باش. چون به نزدیکی ردم سدّی که ساخته بودند تا آب درون مسجد نیاید رسیدی، لبّیک گو؛(۲) و چون به محل ردم رسیدی، صدای خود را به لبّیک بلند کن تا آنکه به منی رسی.

چون به منی رسیدی، بگو:

«اَللّهُمَّ هـذِهِ مِنى، وَ هِیَ مِمّا مَنَنْتَ بِها عَلَیْنا مِنَ الْمَناسِکِ، فَأَسْئَلُکَ أَنْ تَمُنَّ عَلَیْنا بِما مَنَنْتَ بِهِ عَلى أَنْبِیائِکَ، فَإِنَّما أَنَا عَبْدُکَ وَ فِی قَبْضَتِکَ.»(۳)

نمازهای خود را در منی در مسجد خیف می خوانی و تا روز نهم، آنجا هستی. حدود منی از عقبه است تا وادی مُحَسَّر.

چون به سوی عرفات متوجّه شدی، بگو:

«اَللّهُمَّ إِلَیْکَ صَمَدْتُ وَ إِیّاکَ اعْتَمَدْتُ وَ وَجْهَکَ أَرَدْتُ، فَأَسْئَلُکَ أَنْ تُبارِکَ لِی فِی رَحْلَتی، وَ أَنْ تَقْضِیَ

۱- علما احرام را در تمام مکّه جایز می دانند؛ لیکن، بنابر احتیاط، احرام از مسجدالحرام نباید ترک شود واز هر جای مسجد که شد، مانعی ندارد. این احرام را بعد از نماز واجب یا نافله قرار دهند. کیفیّت احرام و تروک آن مثل احرام سابق است. تأخیر احرام از روز هشتم جایز است؛ لیکن، تا وقتی که حاجی بتواند خود را بعد از احرام در اوّل ظهر روز نهم به عرفات رساند. اگر می ترسد که نرسد، باید در احرام شتاب نماید؛ و بعد از نماز، نیّت کند: احرام حج می بندم، برای اطاعت فرمان خداوند عالم.

۲- جایز است لبّیک را در مسجد یا خارج مسجد در راه شروع کنند. مردان به صدای بلند آن را تکرار و ظهر روز نهم که رسید، قطع کنند و دیگر نگویند.

۳- خدایا! این سرزمین منی است و منی از آن مناسکی است که بر ما منّت نهاده جزء اعمال ما قرار دادی. پس درخواست می کنم آن نعمتهایی را که بدان بر انبیا منّت نهادی، به ما نیز مرحمت فرمایی من بنده توام و در قبضه تصرّف و اختیار تو.

ص: ۱۸۳

لی حاجَتی، وَ أَنْ تَجْعَلَنی الْیَوْمَ مِمَّنْ تُباهِی بِهِ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنّی.»(۱)

پس لبّیک می گویی و اوّل روز، به طرف عرفات حرکت می کنی. چون به عرفات رسیدی، خیمه خود را در موضع نَمره می زنی. وقتی که ظهر شد و لبّیک را قطع و شروع کردی به تهلیل و تحمید و تمجید و ثنای پروردگار، غسل می کنی و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه می خوانی. نماز عصر را با ظهر می خوانی تا قلبت برای دعا آماده شود؛ چرا که روز عرفات روز دعا و مسئلت از پروردگار است.

در طرف چپ کوه، توقّف کن که پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز در طرف چپ کوه البتّه، نسبت به وارد شوندگان به عرفات توقّف کرده است. چون پیغمبر آنجا وقوف فرمود، مردم خیال کردند فقط آنجا عرفات است. همه اطراف آن حضرت جمع شدند؛ فرمود:

«تمام این وادی عرفات است.»

در مُزدَلفه مَشعَر نیز چنین کرد. اگر موضعی را خالی دیدی، آنجا مستقر شو؛ چون خدا دوست دارد که محلّی از عرفات خالی نباشد. بالای کوه مرو و در محلّ اراک توقف نکن. چون در میدان عرفات توقّف کردی، حمد و ثنای الهی و تهلیل و تمجید به جای آر؛ و تکبیر و سوره توحید را هر کدام صد مرتبه بگو. به هرچه می خواهی، دعا کن و کوتاهی نکن؛ که روز خواندن پروردگار و درخواست از اوست.

از شرّ شیطان به خدا پناه بر که هرگز شیطان از تو غفلت نخواهد کرد در موضعی که از این موضع نزد او محبوب تر باشد. مشغول نظر کردن به مردم نباش و مشغول خود و قلب خود باش. این دعا را نیز

۱- خدایا! به سوی تو قصد کردم، بر تو اعتماد نمودم و تو را اراده کردم؛ پس درخواست می کنم که سفرم را بر من مبارک گردانی و حاجت مرا برآوری و مرا از جمله کسانی قرار دهی که به وجود آنها مباهات می فرمایی. پس از این، نیّت می کنند که تا غروب، برای امتثال فرمان خدا در عرفات بمانند.

ص: ۱۸۴

بخوان:

«اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشاعِرِ کُلِّها، فُکَّ رَقَبَتی مِنَ النّارِ، وَ أَوْسِعْ عَلیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ، وَادْرَأْ عَنّی شَرَّفَسَقَهِ الْجِنِّ وَالإِنْسِ. اللّهُمَّ لا تَمْکُرْ بی وَ لا تَخْدَعْنی وَ لا تَسْتَدْرِجْنی. یا أَسْمَعَ السّامِعینَ، وَ یا أَبْصَرَ النّاظِرینَ، وَ یا أَسْرَعَ الْحاسِبینَ، وَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ، أَسْئَلُکَ أَنْ تُصَلّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَ کَذا.»(۱)

نیز در حالی که دستها را به آسمان بلند کرده ای، بگو:

«اَللّهُمَّ حاجَتِیَ الَّتی إِنْ أَعْطَیْتَها لَمْ یَضُرَّنی ما مَنَعْتَنی، وَ إِنْ مَنَعْتَنیها لَمْ یَنْفَعْنی ما أَعْطَیْتَنی، أَسْئَلُکَ خَلاصَ رَقَبَتی مِنَ النّارِ. اَللّهُمَّ إِنّی عَبْدُکَ وَ مِلْکُ یَدِکَ، وَ ناصِیَتی بِیَدِکَ وَ أَجَلی بِعِلْمِکَ، أَسْئَلُکَ أَنْ تُوَفِّقَنی لِما یُرْضیکَ عَنّی، وَ أَنْ تُسَلِّمَ مِنّی مَناسِکی الَّتی أَرَیْتَها إِبْراهیمَ خَلیلَکَ، وَ دَلَّلْتَ عَلَیْها حَبیبَکَ مُحَمَّدا.»(۲)

۱- خدایا! ای پروردگار تمام مشاعر شاید مراد مکان عرفات و منی و مشعر و مکّه و غیره باشد، مرا از آتش آزاد فرما، از روزی حلال، بر من توسعه ای مرحمت کن؛ شرّ فاسقان جنّ و انس را از من دور فرما و مرا دچار خذلان و محروم از الطاف خود نگردان. ای شنوا و بینای بی نهایت! یا ارحم الراحمین! از تو برای محمّد و آل محمّد، لطف و رحمت خواستارم؛ به من که ریزه خوار احسان آنهایم لطفی عنایت فرما و حوائج مرا به من مرحمت کن. نیز، شایسته است حاجی برای برادران دینی اش دعا کند که برای هر کس، هرچه از خدا بخواهد، خداوند صد هزار برابر آن را به خودش می دهد چنان که امام معصوم فرموده است و ملائکه برای او دعا کنند و دعای ملائکه قبول است. خبر مفصّل در باب فضیلت دعا برای غیر در ابواب رحمت مذکور است.

۲- خدایا! حاجتی دارم که اگر به من لطف فرمایی، آنچه از من دریغ کنی به من ضرر نمی رساند و اگر آن حاجت را ندهی، هرچه به من دهی نفعی ندارد؛ آن حاجت این است که از تو خلاصی خودم را از آتش خواستارم. خدایا! من بنده شرمنده توام و از آنِ تو و در اختیار تو. اجل و مرگ من به امر تو و تقدیر توست. از تو خواستارم که مرا برای انجام دادن آنچه تو را از من راضی گرداند توفیق دهی و مرا به اجرای مقبول مناسکی که به خلیلت نشان دادی و حبیبت محمّد صلی الله علیه و آله را به آن راهنمایی فرمودی، توفیق دهی.

ص: ۱۸۵

نیز بگو:

«اَللّهُمَّ اجْعَلْنی مِمَّنْ رَضیتَ عَمَلَهُ، وَ أَطَلْتَ عُمْرَهُ، وَ أَحْیَیْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَیوهً طَیِّبَهً.»(۱)

مشرکان قبل از غروب از عرفات کوچ می کردند؛ امّا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله مخالفت نمود و بعد از غروب، کوچ فرمود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

چون غروب شد، همراه مردم کوچ کن و با آرامش و وقار و ذکر و استغفار طرف مشعر سیر کن؛ که خداوند در قرآن مجیدش می فرماید:

«ثُمَّ أَفیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوااللّهَ»(۲).

پس مانند سایر مسلمین به مشعرالحرام بروید و از خدا طلب آمرزش کنید؛ که اوست آمرزنده مهربان.

چون از طرف راست به آن تلّ ریگ قرمز رسیدی، بگو:

«اَللّهُمَّ ارْحَمْ مَوْقِفی وَ زِدْ فی عِلْمی وَ سَلِّمْ لی دینی وَ تَقَبَّل مَناسِکی.»

بالجمله، با تأنّی و آرامش و استغفار به طرف مشعرالحرام حرکت کن و نماز مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه در مشعر بخوان.

چون صبح شد و فریضه صبح را انجام دادی، با طهارت باش و نزدیک کوه، یا هر جایی بخواهی، توقّف کن و مشغول حمد و ثنای الهی ویاد کردن نعمتهای پروردگار و ذکر صلوات باش. این دعا را نیز بخوان:

«اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ، فُکَّ رَقَبَتی مِنَ النّارِ، وَ

۱- خدایا! مرا از جمله کسانی قرار ده که عمل آنان را پسندیدی و عمر طولانی شان دادی و بعد از مرگ، به حیات و زندگانی پاکیزه خوب، زنده شان فرمودی.

۲- بقره: ۱۹۹

ص: ۱۸۶

أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ، وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالإنْسِ. اَللّهُمَّ أَنْتَ خَیْرُ مَطْلُوبٍ إلَیْهِ، وَ خَیْرُ مَدْعُوَ وَ خَیْرُ مَسْؤُولٍ، وَ لِکُلِّ وافِدٍ جائِزَهٌ، فَاجْعَلْ جائِزَتی فی مَوْطِنی هذا أنْ تُقیلَنی عَثْرَتی وَ تَقْبَلَ مَعْذِرَتی، وَ أنْ تُجاوِزَ عَنْ خَطیئَتی، ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوی مِنَ الدُّنْیا زادی.»(۱)

آن گاه، چون هوا روشن گشت و نزدیک آفتاب شد، از مشعر به منی کوچ کن(۲).

چون به وادی محسَّر که موضعی است بین مشعر و منی و به منی نزدیک تر و یکی از حدود منی است رسیدی، سرعت بگیر تا آنکه از آنجا بگذری. اگر کسی از نادانی یا فراموشی از عرفات به منی بیاید و در مشعر نماند، باید از منی به سوی مشعر برگردد؛ هرچند که مردم از مشعر رفته اند.

اگر کسی فقط وقوف مشعرالحرام را یعنی وقوف اختیاری آن را که بین الطلوعین است درک کرده، حجّ او صحیح است خلافی و اشکالی در مسئله نیست.

نیز فرمود: اگر کسی که دیر آمده و به عرفات نرسیده به مشعرالحرام برسد، در حالی که هنوز امام یعنی رئیس قافله حج در مشعر است و گمان دارد که پس از رسیدن به عرفات و قدری توقف باز می تواند خود را قبل از آفتاب به مشعر برساند، باید به عرفات رود. ولی اگر گمان می کند که در صورت ترک مشعر به قصد عرفات

۱- خدایا! ای پروردگار مشعرالحرام، مرا از آتش آزاد فرما و روزی حلالت را بر من زیاد کن و شرّ فاسقان جنّ و انس را از من دور گردان. خدایا! هر مهمانی که بر بزرگی وارد شود جایزه ای دارد؛ جایزه مرا در اینجا این قرار ده که از لغزش من بگذری و عذر مرا بپذیری و گناه مرا ببخشی و توشه مرا از خانه دنیا برای آخرت تقوا و پرهیزگاری قرار دهی.

۲- جایز است که قبل از طلوع آفتاب یا بعد از آفتاب از مشعر کوچ نماید؛ و نزدیک طلوع آفتاب باشد بهتر است.

ص: ۱۸۷

نمی تواند خود را قبل از رفتن مردم به مشعر برساند، نباید به عرفات رود. در همان مشعر باشد؛ حجّ او تمام و صحیح است.

نیز فرمود: سنگ ریزه ها را از مشعر بردار؛ و از منی نیز جایز است برداری.(۱)

نیز فرمود: سنگها را که گرفتی، نزد جمره عقبه برو و از جلو یعنی مقابل جمره که پشت به قبله باشد سنگها را بینداز، نه از بالای جمره؛ و تا سنگها در دست هست، بگو:

«اَللّهُمَّ هؤُلاءِ حَصَیاتی، فَأَحْصِهِنَّ لی وَ ارْفَعْهُنَّ فی عَمَلی.»

پس شروع می کنی و با هر یک که می اندازی، می گویی:

«اللّهُ أَکْبَرُ! اَللّهُمَّ ادْحَرْ عَنّی الشَّیْطانَ، اَللّهُمَّ تَصْدیقا بَکِتابِکَ وَ عَلی سُنَّهِ نَبِیِّکَ. اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ حِجّا مَبْرُورا وَ عَمَلاً مَقْبُولاً وَسَعْیا مَشْکُورا وَ ذَنْبا مَغْفُورا.»(۲)

بین تو و جمره، باید مقدار ۱۰ ۱۵ ذراع فاصله باشد. چون از رمی بر گشتی و به منزل آمدی، بگو:

«اَللّهُمَّ بِکَ وَثِقْتُ وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ وَ نِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ.»۳

۱- بایـد سـنگ ریزه جمرات را از حرم بردارنـد و از غیر حرم، کـافی نیسـت. از هر جـای حرم کـه باشـد، مـانعی نـدارد؛ لیکـن، از مسـجدالحرام و مسـجد خیف جـایز نیست بردارنـد و احتیـاط آن است که از هیـچ مسـجدی برندارنـد. وقت رمی از طلوع آفتـاب تا غروب است. شـرط است که سـنگ ریزه باشـد، نه سـنگهای بزرگ؛ از حرم باشد، چنان که گذشت؛ کسـی دیگر آن سـنگها را در رمی جمرات به کار نبرده باشـد؛ و نیّت کنـد که رمی جمره می کنم در حج تمتّع، قربه الی اللّه تعالی. نیز باید سـنگها را بیندازند، نه اینکه بر جمره گذرند؛ و چون انداختند، به جمره رسد؛ هفت عدد باشد و در پی یکدیگر انداخته شوند. بهتر آن است که شب دهم ۷۰ سنگ ریزه از مشعر بردارد.

۲- خـدا بزرگ ترین است. خـدایا! شـیطان را از من دور گردان. خدایا! این عمل من از روی تصدیق به قرآن و تبعیّت سـنّت پیغمبر توست. خدایا! حجّ و سایر اعمال مرا قبول فرما و گناهانم را ببخش و بیامرز.

ص: ۱۸۸

مستحبّ است که در وقت رمی، با طهارت باشند.

چون سنگ ریزه را انداختی، قربانی خود را شتر باشد یا گاو خریداری کن؛ اگر نشد، گوسفند قوچ چاق نر؛ اگر نیافتی، بره نر؛ و اگر نیافتی، بز نر کافی است. اگر هم اینها را نیافتی، هرچه یافتی(۱) باکی نیست.

چون قربانی را خریدی، آن را رو به قبله قرارده و نحر کن اگر شتر باشد، یا ذبح کن اگر گاو و گوسفند باشد و بگو:

«وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السمواتِ وَالأَرْضِ حَنیفا، وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ. إنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحْیایَ وَ مَماتی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ لا شَریکَ لَهُ، وَ بِذلِکَ اِمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ. اَللّهُمَّ مِنْکَ وَ لَکَ، بِسْمِ اللّهِ وَ اللّهُ أَکْبر. اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّی.»

پس کارد را بر گلوی آن وارد کن و تا نمرده، سر آن را جدا

۱- خدایا! به تو وثوق دارم و بر تو توکّل می کنم؛ چون خوب پروردگار و خوب آقا و خوب یاوری هستی.

ص: ۱۸۹

نکن. چون عمل قربانی انجام گرفت، سزاوار است که صروره = کسی که حج اوّل اوست سر بتراشد. ولی اگر شخص در سابق حج گزارده، مخیّر است بین تقصیر = قدری از ریش و شارب و ناخن را گرفتن و سر تراشیدن. امّا کسی که موی سر خود را به عسل یا صمغ یا خطمی و غیر اینها برای دفع شپش یا منظوری دیگر چسبانیده باشد، نیز کسی که موی را جمع کرده و گره زده و درهم پیچیده و بافته، باید سر را بتراشد و تقصیر نکند.(۱)

اگر ممکن شد که همان روز عید برای طواف و سعی به مکّه بروی، خیلی بهتر است. ولی اگر مشغول بودی، ضرری ندارد که آن را برای فردا به تأخیر ا ندازی؛ هرچند که تأخیر مکروه است. اگر روز عید به مکّه مشرف شدی، چون به درب مسجد رسیدی، بایست و بگو:

«اَللّهُمَّ أَعِنّی عَلی نُسُکِ، وَ سَلِّمْنی لَهُ وَ سَلِّمْهُ لی. أَسْئَلُکَ مَسْئَلَهَ الْعَلیلِ الذَّلیلِ الْمُعْتَرِفِ بِذَنْبِهِ، أنْ تَغْفِرَلی ذُنُوبی وَ أَنْ تُرْجِعَنی بِحاجَتی. اَللّهُمَّ إنّی عَبْدُکَ وَالْبَلَدُ بَلَدُکَ وَالْبَیْتُ بَیْتُکَ، جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَکَ وَ أَؤُمُّ طاعَتَکَ، مُتَّبِعا لأَمْرِکَ راضِیا بِقَدَرِکَ، أَسْئَلُکَ مَسْئَلَهَ الْمُضْطَرِّ إلَیْکَ، الْمُطیعُ لأَمْرِکَ،

۱- سر تراشیدن مخصوص مردان است و برای زنان و افراد خنثی که به بیماری اختلال جنسیّت مبتلایند جایز نیست. حاجی باید نیّت کند که این عمل را برای خدا انجام می دهم؛ و رعایت این ترتیب نیز در اعمال منی واجب است: ۱ رمی جمره عقبه؛ ۲ قربانی؛ ۳ سر تراشیدن یا تقصیر. اگر از روی فراموشی یا نادانی یا به اشتباه خلاف ترتیب شد، عیب ندارد. اگر هم حاجی از روی علم و عمد ترتیب را ملاحظه نکرد، مشاهیر علما می فرمایند: معصیت کرده؛ لیکن، اعاده بر او واجب نیست به نظر حقیر، این شخص باید احتیاط را مراعات بنماید و اعمالش را ا عاده کند تا ترتیب درست شود. چون سر تراشید یا تقصیر کرد، همه محرّمات حال احرام برای او حلال است مگر صید و زن و بوی خوش.

ص: ۱۹۰

الْمُشْفِقِ مِنْ عَذابِکَ، الْخائِفِ لِعُقُوبَتِکَ، أَنْ تُبَلِّغَنی عَفْوَکَ وَ تُجیرَنی مِنَ النّارِ بِرَحْمَتِکَ.»(۱)

پس نزد حجرالاسود می روی و آن را استلام می کنی و می بوسی؛ و اگر نتوانستی، بر آن دست بمال و دستت را ببوس؛ و اگر نتوانستی که دست بر آن رسانی، پس مقابل آن بایست و تکبیر گو و همان دعایی را بخوان که سابقا هنگام طواف خواندی.

پس هفت مرتبه اطراف خانه کعبه طواف کن، مانند طواف روز اوّل که وارد مکّه شدی.

پس دو رکعت نماز طواف نزد مقام حضرت ابراهیم بخوان، با «قل هواللّه أحد» و «قل یا أیّها الکافرون» در رکعت اوّل، «قل هواللّه» و در رکعت دوم، «قل یا أیّها الکافرون»؛ چنان که گذشت. پس به سوی حجرالاسود برگرد و اگر توانستی، آن را ببوس و مقابل آن برو و تکبیر بگو.

سپس به سوی صفا برو و مثل سابق، سعی صفا و مروه را انجام ده؛ و چون به اتمام رسید، تمام محرّمات حال احرام بر تو حلال می شود مگر زنان و صید برای حرم نه برای احرام. پس به مسجد برگرد و طواف النساء را انجام ده و دو رکعت نماز طواف آن را بخوان. پس آن وقت، همه محرّمات احرام بر تو حلال می شود مگر صید و حجّ تو به اتمام می رسد.(۲)

۱- خدایا! مرا بر اعمال حجّ اعانت فرما. مرا سالم بدار برای انجام عبادت و عبادت مرا نیز سالم بدار که ضایع و باطل نگردد. من، مانند بیمار خوار معترف به گناه، از تو درخواست می کنم که گناهان مرا بیامرزی و مرا حاجت روا برگردانی. خدایا! من بنده توأم و این شهر مکّه شهر تو و خانه خانه توست. من آمده ام؛ رحمت و مهربانی تو را خواهانم، قصد اطاعت و بندگی تو را دارم، تابع فرمان توأم و به تقدیرات تو راضیم. من، مانند شخص بیچاره مطیع فرمان بردار ترسان از عذاب، از تو درخواست می کنم که مرا به عفو و بخشش خود برسانی و به آن لطف و رحمت بی پایانت، مرا از آتش نجات دهی.

۲- مستحبّ است که چون حاجی از منی برای مکّه حرکت می کند، اوّل غسل کند؛ و بعد، بیاید برای طواف حجّ و سعی صفا و مروه و طواف النساء. نیز، مستحبّ است برای این اعمال بشتابد که افضل است؛ هرچند، می تواند آن را تا گذشتن ایام تشریق دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجّه تأخیر اندازد و البتّه، باید از زنان و بوی خوش اجتناب نماید.

ص: ۱۹۱

راوی عرض کرد: اگر کسی طواف النساء را فراموش کرد و به وطن خود برگشت، چه؟

فرمود: [آمیزش با] زنان بر او حلال نیست، تا آنکه خانه کعبه را زیارت کند یعنی طواف النساء را انجام دهد.

نیز فرمود: اگر موفق به حج نمی شود، شخصی را دستور دهد که به نیابت او طواف النساء را انجام دهد؛ و اگر قبل از انجام دادن بمیرد، باید ولیّ او یا دیگری برای او انجام دهند.

نیز فرمود: باید شب یازدهم و دوازدهم در منی بیتوته کنی و اگر در غیر منی بودی، باید به کفّاره آن، قربانی کنی. اگر اوّل شب بیرون شدی، باید هنوز نصف شب نشده برگردی؛ مگر آنکه مشغول انجام مناسک حج یعنی طواف و سعی و طواف النساء باشی. ولی اگر بعد از نصف شب از منی بیرون شدی، مانعی ندارد که جای دیگر باشی.

راوی عرض کرد: اگر حاجی شب تا صبح در مکّه به طواف و دعا و سعی بین صفا و مروه مشغول بود، چه؟

حضرت فرمود: بر او چیزی نیست؛ در اطاعت خدا بوده است.

نیز فرمود: تکبیر، برای کسانی که در منی هستند، در عقب پانزده نماز [واجب] است: از بعد از نماز روز عید تا بعد از نماز صبح روز سیزدهم که پانزده نماز شود. ولی اگر از منی بیرون شدی یعنی روز دوازدهم بعد از ظهر، چیزی بر تو نیست. صورت تکبیر این است که بگویی:

«اللّهُ أَکْبَرُ اللّهُ أَکْبَرُ، لا ـ إلهَ إلاّ اللّهُ واللّهُ أَکْبَرُ اللّهُ أَکْبَرُ، وَ لِلّهِ الْحَمْـدُ، اللّهُ أَکْبَرُ عَلی ماهَـدینا، اللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَهِ الأَنْعام، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما أَبْلانا.»

ص: ۱۹۲

نیز فرمود: هر روز یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم برای کسی که در منی مانده وقت ظهر، نزد جمره اوّل می روی و هفت سنگ ریزه می اندازی و نیّت می کنی و همان دعایی را می خوانی که روز عید، وقت سنگ زدن، خواندی.

رو به قبله می شوی و حمد و ثنای الهی را به جای می آوری و صلوات می فرستی. سپس، اندازه مختصری جلو می روی و دعا می کنی و درخواست می کنی که خدا از تو قبول فرماید. پس به آرامش می روی نزد جمره دوم و این اعمال را به همان کیفیّت انجام می دهی. دست آخر، می روی نزد جمره سوم و باز به همان دستور عمل می کنی.(۱) چون رمی تمام شد، توقّف نکن و عقب کار خود برو.(۲)

نیز فرمود: اگر کسی برای رمی جمرات ۲۱ سنگ برداشته و هر سه جمره را رمی کرده باشد، سپس در آخر کار ببیند که در دستش یک سنگ باقی مانده و نمی داند در سنگ ریزه های کدام محل نقص حاصل شده، باید برگردد و به هر یک از سه جمره یک سنگ بزند.

اگر هم ببیند که از ۲۱ سنگ ریزه یکی کسر دارد، از روی زمین یک دانه بردارد و رمی را تمام کند.

هنگامی که سنگ می اندازد، اگر به شخص یا حیوانی اصابت کرد و بعد بر جمره واقع شد، کفایت می کند.

اگر به جمره اوّل چهار سنگ انداخت و به دومی و سومی هر کدام هفت تا انداخت، فرمودند: برگردد و به جمره اوّل سه سنگ

۱- وقت رمی از طلوع آفتاب تا غروب آن است و نزدیک ظهر افضل است. ترتیب در رمی واجب است؛ چنان که ذکر شد. برای صاحبان عذر، جایز است که شبانه رمی جمرات کنند؛ ولی بدون عذر، این عمل در شب جایز نیست. اگر کسی رمی را فراموش کرد، فردای آن روز، اوّل قضای گذشته را به جا آورد و سپس به وظیفه خود آن روز عمل کند.

۲- مستحبّ است روزهایی که در منی هست به مکّه بیاید و طواف مستحب به جا بیاورد؛ لیکن، شبها باید به منی برگردد.

ص: ۱۹۳

دیگر بینـدازد. ولی اگر به اوّلی سه سـنگ انـداخت و به دومی و سومی هر کـدام هفت تا انداخت، باید برگردد و به هر سه هفت تا هفت تا بیندازد.

اگر به جمره دوم سه سنگ انداخت و نوبت سوم را درست انداخت، برگردد و به دومی هفت سنگ اندازد.(۱)

ولی اگر به دومی چهار سنگ انداخت، برگردد و سه سنگ دیگر به جمره دوم بزند.

عرض کرد: اگر کسی خلاف ترتیب عمل کرد و اوّل به سومی سنگ انداخت، سپس به دومی، بعد به اوّلی چه؟

فرمود: به جمره دوم برگردد و بعد به سومی سنگ زند؛ هرچند فردای آن روز باشد.

نیز فرمود: در مسجد خیف که مسجد منی است نماز بخوان. پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان خود، در اطراف مناره وسط مسجد، به اندازه تخمینی ۳۰ ذراع از طرف جلو منـاره یعنی قبله و راست و چپ و پشت سـر نمـاز می خوانـد. اگر می توانی، در این اطراف نماز بخوان؛ که هزار پیغمبر در آنجا نماز خواندند.(۲)

چون قصـد کردی که از منی بکوچی، باید روز دوازدهم و بعد از ظهر باشد. اگر هم خواستی که روز سـیزدهم بعد از رمی جمرات سه گانه و پیش از ظهر یا بعد از آن کوچ کنی، مانعی ندارد.(۳)

اگر هنگامی که روز دوازدهم کوچ کردی، خواستی در مکّه توقّف کنی، باکی نیست. اگر روز دوازدهم غروب شد و از منی بیرون نشدی، پس در منی باش که تا صبح نباید از منی بیرون شوی.(۴)

۱- مطابق روایات دیگر، سومی را نیز باید اعاده کند.

۲- مستحبّ است که حاجی در مسجد خیف ۱۰۰ رکعت نماز بخوانـد که معادل با ۷۰ سال عبادت خواهد بود. نیز، مستحبّ است ۱۰۰ مرتبه «سُبْحانَ اللّهَ» و ۱۰۰ مرتبه «لا إلهَ إلاّ اللّه» و ۱۰۰ مرتبه «اَلْحَمْدُ لِلّه» بگوید که ثواب زیادی دارد.

۳- چنان که گذشت، جواز کوچ در روز دوازدهم مخصوص کسی است که در حال احرام، از جماع و صید اجتناب کرده است.

۴- این مطلب نیز گذشت که اگر حاجی شب سیزدهم در منی ماند، باید در روز رمی جمرات کند و سپس برود.

ص: ۱۹۴

چون خواستی وارد کعبه شوی، اوّل غسل کن. با کفش، داخل خانه نشو و چون داخل شدی، بگو:

«اَللّٰهُمَّ إنَّکَ قُلْتَ: «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِنا» فَآمِنّی مِنْ عَذابِ النّارِ.»(۱)

سپس در بین دو استوانه، بر رُخامه = سنگ سست قرمز، دو رکعت نماز بخوان؛ در رکعت اوّل، حم سجده(۲) و در رکعت دوم، به همان اندازه از آیات دیگر قرآن بخوان.

در گوشه های خانه نیز نماز بخوان و بگو:

«اَللّٰهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ...»

به رعایت اختصار، ترک شد.

آب دهان و بینی در خانه نینداز.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد آن نشد مگر روز فتح مکّه.

چون خواستی از مکّه بیرون شوی، خانه کعبه را وداع گوی؛ و هفت شوط طواف کن. اگر هم توانستی، در هر شوطی، حجرالاسود و رکن یمانی را استلام کن. پس می روی نزد مستجار و به همان دستوری عمل می کنی که در ابتدای ورود به مکّه عمل کردی. برای خودت هم دعا کن.

... فرمود: نزد چاه زمزم بیا و از آب آن بیاشام. آن گاه، بیرون شو و بگو:

«آیِبُونَ تائِبُونَ، عابِدُونَ لِرَبِّنا، حامِدُونَ إلی رَبِّنا، راغِبُونَ إلی اللّٰهِ، راجِعُونَ إنْ شاءَ اللّٰه».

راوی می گوید: چون امام صادق علیه السلام خانه را وداع فرمود و می خواست از مسجد بیرون شود، نزد درب مسجد، سجده ای

۱- خدایا! در کتاب مجیدت فرمودی: «کسی که داخل آن شود ایمن است». خدایا! مرا از آتش ایمن فرما.

۲- خواندن سوره سجده در نافله مانعی ندارد. جواز آن از روایات واضح و بر جواز، نقل اجماع شده است. ولی چون آیه سجده را خواند، باید سجده کند.

ص: ۱۹۵

طولانی کرد و سپس برخاست و بیرون شد.

آنچه از کتاب شریف معاویه بن عمّار انتخاب کرده بودیم تمام شد.

این حقیر، با نظر قصیر خود، به روایات زراره و ابوبصیر و حلبی و دیگران مراجعه کردم؛ ولی از هیچ یک، به تفصیل صحیحه معاویه بن عمّار، روایاتی مرتّب و مفصّل در خصوص مناسک حجّ نیافتم، با آنکه زراره چنان که ذکرش گذشت چهل سال از امام درباره مسائل حج سؤال می کرد.

باری، بنده سایر روایات کتاب معاویه بن عمّار را ذکر نکردم؛ چون در مورد مسائل متفرّقه حجّ و مزار بود.(۱)

شیخ بزرگوار طوسی در کتاب شریف «تهذیب» که یکی از کتب اربعه مشهور و مورد اعتماد تمام علماست کتاب معاویه بن عمّار را به اسانید صحیح دیگری نیز نقل فرموده است(۲).

شیخ صدوق نیز آن را در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه» متفرّق کرده است.

شیخ بزرگوار عیاشی در تفسیر خود بعضی از اجزای آن را، که مربوط به تفسیر قرآن بوده، نقل فرموده است. فقها هم در کتب فقهی به اجزای این حدیث برای تبیین مسائل مناسک تمسک کرده اند.

فصل یازدهم فضیلت کعبه و ارکان آن، مکّه، مسجدالحرام و نماز در آن، آب زمزم

در کتاب شریف «کافی»، به سند صحیح از زراره نقل است که

۱- کسی که مواضع احادیث این بزرگوار را که بنده ذکر کرده ام از کتاب کافی بخواهد، باید مراجعه کند به: کافی ۴/۲۴۰، ۲۸۴، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹ و ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۶۳ و ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۱، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۳ و ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۸، ۵۳۰.

۲- برای نمونه، به چند موضع تهذیب اشاره می کنیم: کتاب الحج ۵/۳۲۱، ۳۲۳ و ۳۲۵، ۳۴۰، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۶... .

ص: ۱۹۶

گفت: من در خدمت امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام نشسته بودم و روی حضرت به کعبه بود. فرمود:

«نظر به سوی کعبه عبادت است. بدان که ذات مقدّس پروردگار، در زمین، مکانی را که از کعبه معظّمه محبوب تر و گرامی تر باشد نیافریده... .»

از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«کسی که به سوی کعبه نظر کند و حقّ و حرمت ما را بشناسد، چنان که حقّ و حرمت کعبه را می شناسد، خداوند گناهان او را بیامرزد و امور مهمّ دنیا و آخرت او را کفایت فرماید.»

این رایت در کتاب «من لایحضره الفقیه» نیز مذکور است.

از زید شحّام نقل است که گفت: من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم و طواف می کردیم. دیدم که هرگاه امام به حجرالاسود می رسید، به حجرالاسود دست می مالید و آن را می بوسید؛ و چون به رکن یمانی می رسید، خود را به آن می چسبانید. پس در خصوص این موضوع سؤال کردم. حضرت، از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل کردند که فرمود:

«هیچ گاه نزد رکن یمانی نیامدم، مگر آنکه جبرئیل را دیدم که بر من سبقت گرفته و خود را به آن می چسباند.»

از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«از ابتدای خلقت آسمانها و زمینها، خداوند ملکی به رکن یمانی موکّل فرموده که کاری ندارد غیر از آمین گفتن بر دعاهای شما شیعیان؛ پس در امر دعا دقیق باشید که چه [حاجتی] درخواست می کنید... .»

از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«رکن یمانی دری است از درهای بهشت که [خداوند] باز فرموده و هیچ گاه آن را نبسته است.»

در روایت دیگر، فرمود:

«آن درب مخصوص ماست و ما از آن وارد بهشت می شویم.»

ص: ۱۹۷

در روایت دیگر، چنین فرمود:

«برای شیعیان آل محمّد باز شده است و به روی غیر آنان بسته است. هر مؤمنی که نزد آن دعا کند، دعای او به عرش رسد و حجابی برای آن نباشد.»

از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«افضل مواضع مسجدالحرام حطیم است که مابین حجرالاسود و درِ خانه است.»

راوی عرض کرد: بعد از آن، کجا افضل است؟

فرمود:

«نزد مقام حضرت ابراهیم؛ و بعد از آن، حجر حضرت اسماعیل است. بعد از آن، هرچه به خانه کعبه نزدیک تر باشد افضل است.»

در روایت دیگر، آمده است که امام صادق علیه السلام مابین در خانه و حجرالاسود نماز خواندند و فرمودند:

«توبه حضرت آدم در این مکان قبول شده است.»

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«نزد ملتزم پشت کعبه که خود را به آن می چسبانند نهری است از نهرهای بهشت… .»

دو روایت، از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

«نماز در مسجدالحرام معادل ۱۰۰/۰۰۰ نماز است.»

این مضمون در کتاب «بحار» از کتابهای دیگر نقل شده است.

در روایت دیگر، امام هشتم علیه السلام فرمود:

«نماز فرادی در مسجدالحرام از نماز جماعت در منازل مکّه افضل است.»

پایان اخبار کافی.

در کتاب «عیون»، از امام هشتم علیه السلام نقل شده که فرمود:

«نماز در مسجدالحرام از شصت سال و چند ماه نماز در غیر آن افضل است.»

ص: ۱۹۸

خداوند، در قرآن مجید، مکّه را «بلد امین» قرار داده است.

شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه» می فرماید: کسی که در مکّه یک ختم قرآن کند، برای او، اجر و حسنات نوشته شود از جمعه اوّل دنیا تا آخر جمعه ای که واقع خواهد شد.

در کتاب «من لایحضره الفقیه»، از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«کسی که قرآن را در مکّه ختم کند، نمیرد تا آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببیند و منزل خود را در بهشت مشاهده کند. یک تسبیح یعنی سبحان اللّه در مکّه بگوید، معادل ثواب خراج عراقین خواهد بود که در راه خدا انفاق کند.»

در ادامه، فرمود:

«... کسی که در مکّه روزه نداشته باشد مثل روزه دار در غیر مکّه خواهد بود. یک روز روزه در مکّه معادل یک سال روزه در سایر شهرهاست. کسی که در مکّه راه می رود به عبادت خدا مشغول است.»

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«سجده کننده در مکه مثل آغشته به خون در راه خداست.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«محبوب ترین زمینها پیش خدا مکّه است؛ و هیچ خاکی و سنگی و درختی و کوهی و آبی نزد خداوند از خاک و سنگ و درخت و کوه و آب مکّه بهتر نیست.»

پایان اخبار من لایحضره الفقیه.

صاحب «وسائل» این رایات را از دیگران نیز نقل فرموده است. در کتاب «مستدرک» و «بحار»، از کتاب «دعوات» قطب راوندی، از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«کسی که یک روز در مکّه مریض شود، از اعمال خوب و شایسته، به اندازه عبادت شصت سال برای او نوشته شود. کسی که بر حرارت و گرمی مکّه یک ساعت صبر نماید، آتش به

ص: ۱۹۹

اندازه ۱۰۰ سال راه از او دور شود و بهشت به او نزدیک شود.»

این روایات در «بحار» از کتابهای دیگر نیز نقل شده است.

در روایت دیگر، فرمود:

«یک درهم انفاق در مکّه معادل ۱۰۰/۰۰۰ درهم در غیر آن است.»

در روایت دیگر، معادل ۱۰/۰۰۰ درهم آمده است.

امّا شرافت آب زمزم؛

در اینجا، به روایات کتاب «کافی» که در «وسائل» نیز نقل شده، اکتفا می شود.

امام صادق از امیرالمؤمنین علیهماالسلام نقل می کند که فرمود:

«آب زمزم بهترین آب روی زمین است؛ و بدترین آب روی زمین آب برهوت است... .»

از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل می فرماید:

«اگر آب زمزم را برای رفع مرضی بنوشند، دوای آن است.»

در روایت دیگر، امام صادق علیه السلام می فرماید:

«آب زمزم شفای هر دردی است.»

این روایات را برقی در کتاب «محاسن» و نیز دیگران نقل فرموده اند.

آورده اندکه شخصی از شدّت مرض به حال احتضار رسید. امام صادق علیه السلام دستور داد که از آب ناودان یعنی ناودان طلا که بر بام کعبه است به او دهند. پس چنین کردند و بهبود یافت؛ چنان که صاحب «وسائل» از شیخ کلینی و برقی نقل کرده است.

فصل دوازدهم فضیلت مدینه و مسجد پیغمبر و نماز در آن

ماندن در مدینه از ماندن در مکّه افضل است؛ چنان که راوی خدمت امام هشتم علیه السلام عرض کرد و حضرت ایشان تصدیق آن را از امام صادق علیه السلام نقل فرمود.(۱)

در روایت دیگر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

۱- مراجعه شود به: کافی ۴/۵۵۷.

ص: ۲۰۰

«کسی که در مدینه بمیرد، روز قیامت، با جماعت آمنین = ایمنان از عذاب محشور گردد.(۱)»

این روایت را شیخ طوسی نیز نقل فرموده است.

در روایت دیگر، فرموده اند:

«ملائکه ای بر مدینه موکّل اند که آن را از طاعون و فتنه دجّال نگاهداری می کنند.»

در چند روایت، از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«مابین قبر من و منبر، باغی است از باغهای بهشت.»(۲)

شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«مکّه حرم خداست، مدینه حرم پیغمبر و کوفه حرم من... .»(۳)

این روایت را شیخ طوسی نیز نقل فرموده است. در روایت دیگر، آمده است که امام صادق علیه السلام در دنباله این حدیث فرمود:

«... و شهر قم حرم ماست.»

در کتاب «کافی»، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مکّه حرم خدا و پیغمبر و امیرالمؤمنین است؛ نماز در آن معادل ۰۰۰/۱۰۰ نماز و [انفاق] یک درهم در آن معادل با ۰۰۰/۱۰۰ درهم است. مدینه حرم خدا و پیغمبر و امیرالمؤمنین است؛ نماز در آن معادل ۰۰۰/۱۰ نماز و [انفاق یک] درهم در آن معادل ۰۰۰/۱۰ درهم است... .»

از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که در حدیث عرض ولایت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«خداوند ولایت را بر زمینها عرضه داشت؛ پس مکّه بر همه پیشی گرفت و خداوند آن را به کعبه زینت فرمود. سپس، مدینه سبقت گرفت و خداوند آن را به وجود من بیاراست. بعد، کوفه سبقت گرفت و خداوند آن را به وجود تو زینت داد... .»

۱- همان جا / ۵۵۸

۲- همان جا / ۵۵۳

۳- همان جا / ۵۶۳

ص: ۲۰۱

در روایت اربعمائه، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«نماز در حرمین مکّه و مدینه معادل هزار نماز است.»

تمام این روایت، که چهارصد مطلب دینی در آن بیان شده، در «بحار» ۱۰/۷۵ موجود است.

در روایت دیگر، می فرمایند:

«چهار قصر از قصرهای بهشت در دنیا هست: مسجدالحرام، مسجد پیغمبر، مسجد بیت المقدّس و مسجد کوفه.»

در چند روایت، نقل شده که فرموده اند:

«[یک] نماز در مسجد پیغمبر معادل ۱۰۰۰ نماز در سایر مسجدهاست.»

این روایات در کتاب شریف «کامل الزیاره» نیز نقل گردیده است.

طول مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله ۳۶۰۰ ذراع مکسّر بوده است؛ چنان که امام صادق علیه السلام به روایت کلینی و شیخ صدوق فرموده است یعنی هر یک از طول و عرض آن ۶۰ ذراع بوده که مساحت آن می شود: ۳۶۰۰ = ۶۰ × ۶۰.

در کتاب شریف «کامل الزیاره»، از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله معادل ۱۰/۰۰۰ نماز است.»

شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام ، از پدرانش نقل کرده است که رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود:

«نماز در مسجد من معادل ۱۰/۰۰۰ نماز در سایر مسجدهاست؛ مگر مسجدالحرام که نماز در آن معادل ۱۰۰/۰۰۰ نماز است.»

این روایت در «بحار» نیز نقل شده است.

در کتاب «کامل الزیاره» و «کافی»، از رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل گردیده است که فرمود:

«کسی که در یکی از دو حرم مکّه یا مدینه بمیرد، روز قیامت، در معرض حساب درنیاید و با حال هجرت به سوی خدا بمیرد و با اصحاب بدر محشور گردد.»

ص: ۲۰۲

فصل سیزدهم زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان دوازده گانه علیهم السلام

آنچه در این فصل نگاشته می شود ترجمه روایات کتابهای «کافی، تهذیب، من لایحضره الفقیه» است که هر سه مورد اعتماد تمام علما و محدّثین شیعه است.

شیخ کلینی در «کافی» نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که مرا زیارت کند، من شفیع او در قیامت خواهم بود.»

ایشان به فرزندش حسین علیه السلام فرمود:

«کسی که مرا در حیات یا مماتم زیارت کند، یا پدر و برادر و خود تو را، حقّی بر من ثابت خواهد کرد که در روز قیامت به زیارت او بروم و او را از کیفر گناهانش نجات دهم.»

نیز، به او فرمود:

«کسی که برای حج به مکّه مشرف شود و مرا در مدینه زیارت نکند، من در روز قیامت به او جفا = بی مهری و بی اعتنایی می نمایم. کسی که تو را زیارت کند، شفاعت من برای او واجب و لازم می شود؛ و کسی که شفاعت من برای او ثابت شود، بهشت برای او ثابت خواهد بود... .»

این روایات را شیخ طوسی در «تهذیب» نیز نقل فرموده و دیگران هم آورده اند.

در «تهذیب»، این حدیث نیز اضافه شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که قبر مرا زیارت کند مثل کسی خواهد بود که در حیات من به سویم هجرت کرده؛ و اگر نتوانید بیایید، بر من سلام فرستید که به من می رسد.»

باید گفت: رسیدن سلام به پیغمبر و امام از واضحات است.

دیگر آنکه از دو روایت «کافی» استفاده می شود، اگر حاجی سفرش را به مکّه ابتدا کند و بعد به مدینه رود، افضل است.

در «وسائل» هم ۴ روایت به این مفاد نقل شده است.

شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» نقل کرده است: مردی در مدینه

ص: ۲۰۳

خدمت امام صادق علیه السلام رسید و در ضمن کلامش، گفت: من به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام نرفتم.

امام فرمود:

«بد کردی! اگر تو از شیعیان ما نبودی، به تو نگاه نمی کردم. آیا زیارت نمی کنی آن کسی را که خدا و ملائکه و پیغمبران و مؤمنین او را زیارت می کنند؟»

راوی عرض کرد: فدایت شوم! من نمی دانستم.

حضرت فرمود:

«بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام ائمّه افضل است و ثوابِ اعمال [همه ما] امامان را دارد... .»

این روایت در «کافی» نیز آمده، و در «تهذیب»، نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام را پیاده زیارت کند، به هر قدمی که می رود، ثواب یک حج و عمره برای او نوشته می شود؛ و چون پیاده برگردد، به هر قدم، ثواب دو حجّ و دو عمره برای او نویسند.»

نیز، در «تهذیب»، نقل است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کند و حقّ او را بشناسد، خداوند برای او به هر قدمی ثواب یک حجّ و عمره قبول شده بنویسد. واللّه، ای پسر مارد، آن قدمی که پیاده یا سواره به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام برود و گردآلوده شود، آتش جهنّم به آن قدم نرسد.

ای پسر مارد، این حدیث را به آب طلا بنویس.»

در «وسائل»، در حدود ۳۰ روایت در خصوص زیارت آن حضرت نقل شده که در این مختصر نمی گنجد.

ص: ۲۰۴

ص: ۲۰۵

ص: ۲۰۶

ص: ۲۰۷

ص: ۲۰۸

ص: ۲۰۹

ص: ۲۱۰

ص: ۲۱۱

فصل چهاردهم آداب برگشتن حاجی از مکّه

در اینجا، به اخبار کتاب «وسائل» اکتفا می شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«بر هر مسلمانی حقّی است ثابت که، وقت رفتن به سفر، برادران خود را آگاه سازد؛ و بر برادران ایمانی ثابت است که هنگامی که برگشت، به دیدن او آیند.»

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

«با حاجیان مصافحه و آنان را احترام کنید تا شما نیز با آنان در اجر و ثواب شریک باشید.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که به دیدن حاجی رود و با او مصافحه کند، گویا حجرالاسود را استلام کرده است.»

در روایت دیگر، فرمود:

«کسی که با حاجی با همان غبار سفر معانقه کند یعنی دست به گردن یکدیگر اندازند، گویا حجرالاسود را استلام کرده است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«چون حاجی برگشت، مابین دو چشم او را و دهانش را که حجرالاسود را بوسیده و چشم او را که به خانه کعبه نظر کرده و موضع سجده و صورت او را ببوس و او را دعا کن... .»

ص: ۲۱۲

نیز مستحبّ است که حاجی، وقت برگشتن، برادران دینی را اطعام فرماید؛ و در فصل سوم، کلام امام صادق علیه السلام گذشت که فرموده بود:

«هديّه الحجّ من الحجّ.»

هدیه و تعارفات سفر حج جزء مخارج حجّ است.

ص: ۲۱۳

ص: ۲۱۴

خاتمه

ص: ۲۱۵

ص: ۲۱۶

رجعت

پیش از مطرح کردن بحث، دو نکته شایان ذکر است:

الف این مطلب از جمله قطعیّات مـذهب شـیعه و واضـحات قرآن است که مردم دو حشـر، دو نشـر، دو معاد، دو آخرت و دو قیامت خواهند داشت.

یکی از آن دو، که نسبت به دیگری کوچک است، در همین فضا و روی زمین دنیا صورت می پـذیرد و از آن به رجعت بازگشـت به دنیـا بعـد از مرگ تعبیر می شود. در این نوع قیامت، پیامبر و امامان علیهم السـلام و بعضـی از مؤمنان زنـده می شونـد و دوباره به روی همین زمین برمی گردند.

دیگری هم قیامت کبری است که در آن، اوضاع زمین و آسـمان و ماه و خورشید و ستارگان تغییر خواهد یافت. اکنون با استفاده از آیات قرآن، بعضی از تغییرات هنگام قیامت کبری را شرح می دهیم تا تفاوت آن با قیامت صغری رجعت به خوبی ظاهر شود.

امّا تغییر زمین؛ خداوند درباره آن می فرماید:

«روزی که زمین را به امر خـدا به غیر آن مبـدّل کنند و آسـمانها را هم دگرگون سازند؛ و تمام خلق در پیشـگاه حکم خدای یکتا و قادر و قاهر حاضـر شونـد. در آن روز، بـدکاران و گردنکشان را زیر زنجیر عـدل پروردگار مشاهـده خواهی کرد و خواهی دید که پیراهنهایی از مس گداخته بر تن دارند...»(۱).

درباره آسمان هم، بعد از آنکه می فرماید: مؤمنان در روز قیامت

۱- ابراهیم: ۴۸

ص: ۲۱۷

در امن و امان اند و هرگز آواز جهنم را نشنوند، می فرماید:

«روزی که آسمانها را مانند طومار درهم پیچیم و آفریدگان را به حال اوّل که آفریدیم برگردانیم. این وعده ماست که البته انجام خواهیم داد»(۱).

در جایی دیگر نیز می فرماید:

«روزی که آسمان بدان عظمت از هول و دهشت چون فلز گداخته شود و کوهها بدان صلابت از ترس و هیبت مانند پشم زده متلاشی گردد...»(۲).

همچنین، می فرماید:

«آن روزی که از وحشت آن روز بزرگ زمین و کوهها به لرزه درآید و تلّ ریگی شود و چون موج، روان گردد...»(۳).

در موضعی دیگر، می فرماید:

«ای رسول ما، یاد آر هنگامی که آفتاب تابان تاریک شود و ستارگان آسمان تیره شوند [و فرو ریزند] و کوه ها به حرکت آیند، هنگامی که دریاها چون آتش شعله گیرد و هنگامی که آسمان را از جای برکنند و به یک سو افکنند»(۴).

نیز، می فرماید:

«هنگامی که آسمان شکافته شود و ستارگان فرو ریزند...».(۵)

باز، در جای دیگر فرموده:

«آسمان شکافته می شود».(۶)

سرانجام، می فرماید:

«روز قیامت، کوه ها از هیبت آن روز همچون پشم زده متلاشی پراکنده شوند».(۷)

۱- انبیا: ۱۰۳

۲- معارج: ۸ و ۹

۳- مزّمّل: ۱۴

۴- تکویر: ۱ ،۳ ،۸ ،۱۱

۵- اِنفطار: ۱ ۲

۶- انشقاق: ۱

۷- القارعه: ۵

ص: ۲۱۸

آیات راجع به کیفیّت قیامت کبری زیاد است؛ امّا همین مقدار برای این مختصر کافی است.

نیز، از واضحات قرآن و دین است که تمام افراد انسان، از اوّلین و آخرین، در قیامت کبری با همین ابدان محشور خواهند شد. این مطلب را پیغمبران گذشته به اُمم خود می فرمودند؛ ولی کفّار تکذیب می کردند و به یکدیگر می گفتند:

«يُنَبِّئُكُمْ إذا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إنَّكُمْ لَفى خَلْقٍ جَديدٍ»(۱).

یعنی این پیغمبر به شما می گوید: بعد از آنکه بدن شما در زیر خاک پوسید و پراکنده شد، همه در آخرت زنده خواهید شد. شخصی استخوان پوسیده ای را گرفت و خدمت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله رسید. وی، در مقابل پیغمبر، این استخوان را در کف دست نرم کرده به باد داد و گفت:

«مَنْ يُحْيِي الْعِظامَ وَ هِيَ رَميمٌ»(۲)؟

چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟

پس آیه نازل شد:

«قُلْ يُحْيِيهَا الَّذى أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ...».

بگو آن خدای توانایی که اوّل آن را ایجاد کرده است زنده اش می کند.

بالجمله، معاد جسمانی از ضروریّات ادیان است و منکر آن کافر به شمار می رود.

ب بر هر مسلمانی واجب است به آنچه قرآن کریم و روایات مبارک پیغمبر و امامان دین صلوات اللّه علیهم اجمعین آشکارا

۱- سبأ: ۷

۲- رجوع کنید به یس: ۷۸ و ۷۹.

ص: ۲۱۹

اثبات می کنند معتقد باشد و حقّ ردّ آن را ندارد؛ زیرا پیغمبر، در روایات زیادی که مورد اتفاق نظر عامّه و خاصّه است، فرمودند:

«من دو چیز بزرگ در میان شما امّت می گذارم؛ مادامی که به هر دو متمسّک باشید، هرگز گمراه نخواهید شد: یکی، کتاب خدا، قرآن؛ و دیگری، عترت.»

پس بر ما واجب است که تسلیم قرآن و روایات صادره از عترت معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله بشویم و این فرموده ها را قبول کنیم؛ بلکه به مقتضای فطرت و وجدان و روایات مبارک اسلامی، خبر ثقه حجّت شرعی است و باید بر طبق آن عمل کنند.

امام علیه السلام در توقیع شریف خود می فرماید:

«لا عُذْرَ لأَحَدٍ مِنْ مَوالینا التَّشْکیکَ فیما یُؤَدّیهِ عَنّا ثِقاتَنا»(۱).

هیچ یک از دوستان ما عذری ندارد که درباره آنچه ثقات از ما نقل می کنند تشکیک نماید.

رجعت پیغمبر و ائمّه صلوات اللّه علیهم نیز از آن جمله وقایعی است که در همین دنیا، در همین فضا و هوا و روی همین زمین صورت خواهد گرفت.

اثبات رجعت

شیخ صدوق نقل کرده که مأمون عباسی از امام هشتم، حضرت رضا صلوات اللّه و سلامه علیه سؤال کرد: درباره رجعت، چه می فرمایید؟ حضرت فرمود:

«رجعت حقّ است؛ در امّتهای گذشته بوده و قرآن کریم نیز گویای آن است. پیغمبر هم فرموده: هرچه در امتهای گذشته واقع گردیده در این امّت نیز واقع خواهد شد... .»(۲)

۱- بحار ۵۰/۳۱۸

۲- بحار ۲۵/۱۳۵

ص: ۲۲۰

حقیر در مقام تشـریح کلام امام هشـتم علیه السلام اوّل قضیه احتجاج سیّد حمیری در مجلس منصور را نقل می کنم؛ سپس، در مقام تفصیل و توضیح، به نقل آیات و روایات دیگر می پردازم.

در کتاب «بحار»، باب احتجاجات اصـحاب امام صادق علیه السـلام ، در قصّه مکالمه قاضـی بصـره سوار بن عبـداللّه با سـیّد حمیری مادح اهل البیت در مجلس منصور دوانیقی، نقل است که قاضی بصره به منصور روی کرد و گفت: این شخص سیّد حمیری قایل به رجعت است... .

سیّد حمیری فرمود: من به رجعت قایلم؛ برای آنکه خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجا...»(۱).

روزی که از هر جمعیّتی، دسته ای را که به آیات تکذیب می کنند محشور زنده گردانیم.

در آیه دیگر، آمده است:

«وَ یَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَی الأَرْضَ بارِزَهً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَدا».(۲)

روزی که مـا کوهها را به حرکت آوریم و زمین را صاف و بـدون پستی و بلنـدی، آشـکارا ببینی یعنی روز قیامت کبری، همه را در صف محشر از قبرها برانگیزانیم و هیچ یک را فروگذار نکنیم.

از این دو آیه، می فهمیم که دو حشر مطرح است: یکی، خاص که آیه اوّل بر آن دلالت می کند؛ و دیگری، عام که آیه دوم دالّ بر آن است.

در جای دیگر، خداوند می فرماید:

۱- نمل: ۸۳

۲- کهف: ۴۷

ص: ۲۲۱

«رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»(۱).

پروردگارا! تو ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«این آیه در مورد رجعت است.»

باز، می فرماید:

«فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَهَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ»(۲).

خداوند او را صد سال میراند و سپس، او را زنده فرمود.

دیگر آنکه می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ...»(۳)؟

آیا ندیدی آنهایی را که از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند و هزارها نفر بودند؟ خدا به آنها فرمود: بمیرید؛ همه مردند. سپس آنها را زنده کرد.

این بود آیات کتاب خدا.

امّا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«در بنی اسرائیل، هیچ قضیّه ای واقع نشده مگر آنکه در امّت من نیز واقع خواهد شد.»

از این جهت، قرآن و سنّت = اخبار پیغمبر دلیل بر رجعت است و من به آن معتقدم. من اعتقاد دارم که خداوند این قاضی را به صورت سگ، یا خوک، یا بوزینه در دنیا برخواهد گرداند.

پس منصور خندید... .(۴)

از استدلال حضرت رضا علیه السلام و مادح اهل البیت، که استدلال خود را از موالیان خود آموخته است، سه موضوع استفاده می شود:

۱- مؤمن: ۱۲

۲- بقره: ۲۵۹

۳- بقره: ۲۴۳

۴- بحارالانوار ۱۰/۲۳۳

ص: ۲۲۲

اوّل آنکه، رجعت، یعنی برگشت به دنیا بعد از مرگ، در امم سابقه حادث شده است.

دوم آنکه هرچه در امم سابقه بوده در این امّت نیز خواهد شد. این موضوع از مطالب واضح نزد مسلمین بوده؛ و به این جهت، امام هشتم علیه السلام برای مأمون به این مطلب تمسّک جسته است. اگر این معنی نزد دشمنان قطعی نبود، تمسک امام علیه السلام به آن در نزد کسی که دشمن است معنی ندارد.

سوم آنکه آیات قرآن کریم بر آن دلالت دارد.

امّا موضوع اوّل؛ یعنی، آیاتی که بر آن دلالت دارد:

۱ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ...»؛ چنان که در استدلال سیّد حمیری گذشت. اینان هزاران نفر بودند هفتاد هزار نفر، چنان که امام باقر و صادق علیهماالسلام فرمودند که از مرض طاعون فرار کردند و در جایی جمع گشتند. خداوند به آنان خطاب فرمود: بمیرید. پس تمامشان مردند و چون زمانی بر آنان گذشت، خاک شدند؛ چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید.

بعدا، پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل، که اسم او حزقیل بود او سومین خلیفه حضرت موسی به شمار می آمد، بر آنان گذشت و دعا کرد. تمام آن جمعیّت زنده گشتند و در دنیا زندگی کردند؛ منزل گرفتند، غذا خوردند و با زنان ازدواج کردند.(۱)

۲ «أَوْ كَالَّذی مَرَّ عَلى قَرْيَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلى عُرُوشِها...»(۲).

یا مانند کسی که به دهکده ای گذر کرد که خراب و ویران شده بود [و کشتگان بنی اسرائیل را دید که بُخت نصر آنان را کشته بود و

۱- برای تفصیل این قضیّه، مراجعه شود به: تفسیر برهان ۱/۲۳۳ و ۲۳۴ به نقل از کافی و دیگر منابع؛ بحار ۱۳/۳۸۱ ۳۸۷؛ مستدرک سفینه، مادّه «حزقل».

۲- بقره: ۲۵۹

ص: ۲۲۳

به مردار تبدیل شده بودند و درندگان از آن اجساد خورده بودند. چنان که در روایات آمده، او عُزیر یا ارمیا بود که] گفت: در حیرتم که خدا چگونه این مردگان را زنده خواهد کرد!

پس خداوند او را صد سال میراند. سپس زنده اش کرد و اوّل چشمان او را بیافرید تا ببیند چگونه اجزای پوسیده بدن جمع می شود و به او فرمود: چند مدّت درنگ کردی؟ جواب داد: یک روز، یا مقداری از آن.

خداوند فرمود: چنین نیست؛ بلکه صد سال است [که در خواب مرگ بودی]. در خوراکی و نوشیدنی که قدری آب و انجیر بود خود بنگر که هنوز تغییر نکرده؛ و چارپای خود را نیز بنگر تا احوال بر تو معلوم شود.

ما تو را بر خلق حجّت قرار دهیم که قیامت را انکار نکنند.

بنگر در استخوانها استخوانهای بدن خودش، استخوانهای آن چهارپا و استخوان کشتگان بنی اسرائیل که پوسیده و متلاشی شده بود و درندگان از آن خورده بودند؛ چنان که در روایات است که چگونه آنها را به هم می پیوندیم و گوشت بر آن می پوشانیم. چون این جریان را مشاهده کرد، گفت: همانا یقین دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.(۱)

۳ «وَاخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعینَ رَجُلًا»(۲).

موسی هفتاد نفر از قوم خود برای وعده گاه خدا انتخاب کرد. آنها را صاعقه گرفت و تمام مردند... سپس، آنان را خداوند زنده کرد.(۳)

موارد دیگری که از امم سابقه سراغ داریم، بعد از مرگ، زنده شدند زیاد است؛ از آن جمله، اصحاب کهف اند که ۳۰۹ سال مرده

۱- تفصیل قضیّه در تفسیر برهان ۱/۲۴۸ ۲۴۹، بحار ۱۴/۳۵۱ ۳۷۳ و ۷/۳۴، مستدرک سفینه، مادّه «حمر» مذکور است.

۲- اعراف: ۱۵۵

۳- تفصیل آن در تفسیر برهان ۲/۳۸ ۳۹، و بحار ۱۳/۲۱۷ ۲۲۶ و ۲۴۳ مذکور است.

ص: ۲۲۴

بودند. سپس خدا آنان را زنده کرد؛ چنان که در قرآن است.

در احتجاج امام صادق علیه السلام با آن زندیق، به این مورد تصریح شده است.(۱)

همچنین، حضرت عیسی علیه السلام اشخاصی را به اذن پروردگار زنده نمود؛ چنان که بیان صریح آیات قرآن است.

از روایات ما استفاده می شود که یکی ازآنان سام، پسر نوح علیه السلام بوده. دیگری بچه ای بوده که او را کشته بودند و حضرتش او را زنده کرد که به شهادت خودش، قاتل او را شناسایی کنند(۲).

دیگری کسی بود که رفیقی داشت و چند روز از مرگ او گذشته بود. حضرتش او را زنده کرد و او، بعد از آن، بیست سال در دنیا زیست و ازدواج کرد و دارای فرزند شد.(۳)

دیگری یحیی بن زکریا علیه السلام بودکه مسیح علیه السلام اورا زنده کرد و از او خواست که زنده باشد و انیس او گردد؛ ولی حضرت یحیی نپذیرفت(۴).

حقیر تفصیل موارد احیای آن حضرت را در «مستدرک سفینه»، مادّه «حیا» ذکر کرده ام.

همچنین، خداوند اهل و عیال و اولاد حضرت ایّوب را، که جملگی هلاک شده بودند، بعد از چندین سال زنده فرمود.(۵)

در زمان حضرت موسی علیه السلام ، مردی کشته شده بود. برای شناسایی قاتل، به حضرت مراجعه کردند. حضرت موسی، به امر پروردگار، دستور داد که گاوی بکشند. چون چنین کردند و یکی از اعضای لاشه آن گاو را به مقتول زدند، مُرده زنده شد؛ چنان که شرح آن صراحتا در قران مجید، سوره بقره ذکر شده و علّت نام گرفتن آن سوره به بقره همین داستان است.

۱- بنگرید به: بحار ۱۰/۱۷۵.
۲- بنگرید به: همان ۱۴/۲۳۳ و ۲۶۸.
۳- بنگرید به: همان جا ۱۴/۲۳۳.
۴- بنگرید به: همان جا ۱۴/۱۸۷.
۵- بنگرید به: همان ۱۲/۳۶۴ ۳۷۲.

ص: ۲۲۵

بنده تفصیل موارد احیای اموات در امم سابقه را در «مستدرک سفینه»، مادّه «حیا»، ذکر کرده ام.

نیز، احیای یونس را به دست الیاس در مادّه «الس» و احیای اوریا را به دست داوود علیه السلام در مادّه «اور».

از این آیات و اخبار، موضوع اوّل که زنده شدن هزاران تن از اُمم سابقه بعد از مرگ باشد آشکار شد.

امّا موضوع دوم آنکه هرچه در امم سابق واقع شده در این امّت نیز واقع خواهد شد؛ چنان که خداوند می فرماید:

«لَتَرْكَبُنَّ طَبَقا عَنْ طَبَقٍ»(۱).

احوال گوناگون و حوادث رنگارنگ خواهید یافت.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده:

«هرچه در امم سابقه واقع شده در این امّت نیز واقع خواهد شد.»

شیخ حرّ عاملی متجاوز از ۲۰ روایت در اثبات این موضوع آورده و فرموده است که این روایات را عامّه و خاصّه نقل کرده اند.

علاّمه مجلسی در «بحار»: ۲۸/۲ ۲۸، روایات خاصّه را در این باره نقل کرده؛ و در صفحه ۲۸ ۳۱ همان جلد این روایات را از کتب صحاح عامّه نقل فرموده است.

باری، چون این معنی حتّی نزد مأمون نیز مسلّم بوده، امام هشتم علیه السلام به آن استدلال فرمود و رجعت را برای مأمون ثابت نمود.

حقیر در «مستدرک سفینه»، مادّه «جری» سایر مواضع روایت را ذکر کرده ام.

امّا موضوع سوم؛ یعنی: دلالت آیات شریفه قرآن بر رجعت، به طور خاصّ و اضافه بر آیات شریفه ای که گذشت.

۱ «وَ حَرامٌ عَلى قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ»(۲).

۱- انشقاق: ۱۹

۲- انبیا: ۹۵

ص: ۲۲۶

اهل دیاری را که ما هلاک گردانیدیم، دیگر زندگانی دنیا بر آنان حرام است و هرگز به دنیا رجعت نخواهند کرد.

عالم جلیل، علی بن ابراهیم قمی که از اساتید شیخ کلینی است، در تفسیر خود به سند صحیح از امام باقر و صادق صلوات اللّٰه علیهما نقل کرده که فرمودند:

«اهل هر دیاری را که خداوند در دنیا به عذاب خود هلاک فرموده، در رجعت برنخواهند گشت.»

این آیه شریفه از بزرگترین ادّله رجعت است.

توضیح آنکه تمام افراد مسلمین قبول دارند که همه مردم از اوّلین و آخرین در قیامت کبری محشور خواهند شد؛ چه کسانی که به عذاب هلاک شده اند، چه کسانی که هلاک نشده اند. پس مقصود، در این آیه، رجعت است؛ وگرنه، در قیامت کبری، همه محشور خواهند شد.

۲ «إنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَالَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الأَشْهادُ»(۱).

ما که خداوند تواناییم البته رسولان خود و اهل ایمان را در دنیا ظفر و نصرت می دهیم... .

از این آیه شریفه استفاده می شود که نصرت رسولان در دنیا عملی خواهد شد.

واضح است در زمانی که آیه بر پیغمبر نازل شده، در ظاهر امر، رسولانی در کار نبوده اند. پس باید رسولان گذشته و اهل ایمان، در وقتی که مقدّر است، دوباره به دنیا آیند و خدا آنان را یاری بفرماید؛ چون وعده خدا تخلف پذیر نیست.

این مطلب در روایات بسیاری ذکر شده و مقداری از آن در تفسیر «برهان» ۴/۱۰۰۱۰۱، آمده است.

۱- مؤمن: ۵۱

ص: ۲۲۷

۳ «وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ میثاقَ النَّبِیّینَ لَمّا آتَیتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جائَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»(۱).

معنای ظاهر آیه شریفه آن است که خداوند از پیغمبران پیمان گرفته به پیغمبر آخرالزمان ایمان بیاورند و او را یاری کنند؛ و این پیمان امتثال نشده و نمی شود مگر در رجعت.

در چندین روایت، وارد شده که از تمام انبیا پیمان گرفته شده به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند و وصیّش امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری دهند.

این واقعه حادث نخواهد شد مگر در رجعت، هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام رجعت فرماید و تمام پیغمبران از آدم تا خاتم علیهم السلام نیز رجعت کنند و فرمان بردار آن حضرت باشند و او را یاری نمایند و در کنار آن حضرت، جهاد کنند.(۲)

۴ «وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الأَرْضِ...»(۳).

ظاهر آیه شریفه این است که خداوند می فرماید:

خدا به کسانی از شما بندگان که ایمان آورند و نیکوکار گردند یعنی امامان شیعه؛ چنان که صریح روایات است وعده فرموده که آنان را در زمین خلیفه قرار دهد به خلافت کلّی الهی برساند، چنان که خوبان از گذشتگان را جانشین پیشینیان قرار داده؛ و علاوه بر خلافت، دین پسندیده آنان را بر همه ادیان متمکّن و غالب گرداند و ترس مؤمنان را نیز تبدیل به امنیّت فرماید که خالص مرا عبادت کنند و هیچ شرکی در کار ایشان نباشد.

این آیه شریفه، با ضمیمه روایات، دلالت دارد که مؤمنان یعنی پیغمبر و امامان علیهم السلام در روی همین زمین، خلیفه خدا خواهند شد و در انجام وظایف متمکّن می شوند ؛ به نحوی که هیچ ترسی نداشته باشند

۱- آل عمران: ۸۱

۲- روایات این مطلب زیاد است؛ مقداری از آن در تفسیر برهان ۱/۲۹۴ ۲۹۵ آمده است.

۳- نور: ۵۵

ص: ۲۲۸

و خدا را عبادت خالصانه نمایند. تمام این امور در دنیا به وقت رجعت واقع خواهد شد؛ چون وعده خدا تخلف پذیر نیست. ولی در قیامت کبری، نه زمینی خواهد بود و نه آسمانی و نه عبادتی و بعد از رجعت، یعنی قبل از قیامت، تمام اشیا فانی می شوند؛ چنان که بنده روایات این موضوع را در «تاریخ فلسفه و تصوف»: ص ۱۰۸، نقل کرده ام.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

«ما اراده کردیم بر طایفه ای که در روی زمین ضعیف شمرده شدند امامان بحق منّت نهیم و آنان را امامان و پیشوایان خلق و وارث زمین و متمکّن در آن قرار دهیم»(۱).

آیات و روایات در اثبات رجعت زیاد است که بنده در «مستدرک سفینه»، مادّه «رجع» برخی از آنها را بیان کرده ام و در این مختصر به همین مقدار اکتفا می نمایم.

از روایات بسیار، استفاده می شود که اوّل کسی که به دنیا رجعت می فرماید حضرت سیّدالشهدا علیه السلام با اصحابش خواهند بود که با حضرت ولیّ عصر صلوات اللّه علیه بیعت می کنند؛

و ایشان است که امر تجهیز غسل و کفن و دفن حضرت صاحب الزمان علیه السلام را مباشرت می فرماید.

در بعضی روایات آمده است که بعد از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام رجعت می فرماید و فرمانده کلّ مؤمنین خواهد بود؛ و سپس، رسول اللّه و سایر امامان صلوات اللّه علیهم اجمعین رجعت می کنند.

دانیال، یوشع، اصحاب کهف، مؤمن آل فرعون، سلمان، مقداد، مالک اشتر، عبداللّه بن شریک عامری با ۴۰۰۰ نفر، عبداللّه بن عجلان، حمران بن اَعین و میسربن عبدالعزیز نیز از کسانی اند که رجعت می کنند؛ چنان که اسامی اینان در روایات مذکور است.

در آن وقت، مأموران الهی مؤمنان را در عالم برزخ از موضوع

۱- قصص: ۵

ص: ۲۲۹

ظهور حضرت خبر می دهند و می گویند: اگر می خواهی، به دنیا برگرد.

در اینجا، سخن را کوتاه کنیم؛ چون این مختصر گنجایش بیشتر ندارد. هر که تفصیل مطلب را می خواهد، به کتب مفصّل این موضوع مثل بحار ۵۳/۳۹ ۱۴۴ مراجعه کند که علاّمه مجلسی در آنجا روایات رجعت را با آیات آن جمع فرموده است.

عالم بزرگوار، شیخ حرّ عاملی، در این باره کتابی مفصّل به اسم «الإیقاظ من الهَجَعه بِالبُرهان عَلی الرجعه» نوشته که طبع شده و سزاوار است علاقه مندان به آن مراجعه کنند.

دیگران نیز در این مقوله کتابهای فارسی و عربی فراوانی نوشته اند.

والحمداللّه ربّ العالمین کما هو أهله، و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطیّبین الطاهرین المعصومین. ربّنا تقبّل منّا بفضلک و جودک و کرمک، و افعل بنا ما انت اهله، و لا تفعل بناما نحن اهله، و اجعل لنا لسان صدق فی الآخرین، و اجعلنا من ورثه جنّه النّعیم، و اغفرلنا و لوالدینا و للمؤمنین و المؤمنات، برحمتک یا ارحم الراحمین.

کتبه مؤلّفه: «علیّ بن محمّد بن اسماعیل النمازی الشاهرودی»

فی الیوم الثانی من جمادی الآخره، من سنه ۱۳۸۲ هجری

علی هاجره الرسول و آله آلاف الصلوات

والسلام والتحیّه

ص: ۲۳۰

پایان تایپ ۱۲/۶/۸۶

پایان تصحیح اول ۲۳/۸/۸۶

ص: ۲۳۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱
بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹